

3069

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE14820

وَالنَّصْلُ مَا يَزِيلُ الْكَلْبَ وَالْزَّلْزَلَةُ قَوْلٌ

الزنا فافادات عالى جناب محرم عظمى خالصا لطايف عالم جهان موم و مغفورا لاله تعلى من نصرت فوايد رسوم با هم با محي

غزوة بدر
 الفاتحة

باجازت اسرار من و حکیم محمد کمال انصاری میر مصنف حصہ مصروف بقرائش شیخ مخدوم غلام الرحمن ابن محمد بن حسین باک صاحب قادیان

مطبوعه دار المطبوعات
 دار المطبوعات

میکردند و اجزای او که در جهت مقابل آن هستند منقسم میشوند و ازین جا است که جسمین مثلی بحسب رقیق بگردد و قطر یکی بقیع نقصان می پذیرد و قطرین دیگر زیاده میشود پس این جهت عروق دست منکب طول می کشند و در قطرین آخرین از دیامی پذیرند و تخصیصها زایل برمی آید که در ایشان نقصان دارند و یا ظاهر میباشند بباعث عدم اختلافی عروق آنها در کج که مانع از زیادتی عرض اشرف است و دست متعلق یعنی آنکه آنسی ساعد و بوق با شد و اشرف و طول زیاده میکند و در عرض نقصان آورد و وجه از دیام اشرف و طول انتفاص عرض از آنچه بالا گذشت با توجه زیاده اشرف و بسبب دفع مفصل رسخ عند تسفل کف میباشد و از دیام طول و بنا بر مقدار درین وقت نقصان عرض و بنا بر آنست که بگردد طول اشرف زیاده میشود با ضرر عرض نقصان می پذیرد و هم آنکه ملاحظه نبض روفی باشد که صاحب و خالی از اعراض نفسانی مانند غصب غم و هم و سرور و خوف فکر و توجه بجانب امری گیرد از امور طبیعی بدین مثل تشبیه ریاضت خواب مفروط و کم سیری مثقل رجوع مفروط و تمام و از حال ترک عادات و استقامت عادات باشد چنان هم که موثر نبض عظیم و نبض پیا می کنند از نسبت تقضای راجع اصلی لهذا محاط نبض بعد از این حالات اعتبار و اعتماد ندارد و سوم آنکه امتحان نبض از نبض معتدل کنند تا بدان قیاس کرده شود و غیر معتدل او مقدار خروج او از اعتدال سیاق گردد و این سه قسم همانست که شیخ علیه الرحمة ذکر کرده اکنون باقی اقسام که شراح قانون غیر هم بیان نموده اند تشریح میشوند چنان هم آنکه ملاحظه نبض است از دست است نبض چپ از دست چپ کنند تا که تحت خضر برین دست جانب تراشت مرین واقع شود و سبب بطرف ساعد و زیر که طرف نبض از جانب با هم دست ظاهر ترست بواسطه عیانی او از کج بگردد تا بابت مقابل او که باعث کثرت هم بران نبضی ترست و سرنگشت سبب قوی لا دراک ذی الحس است از دیگر انامل پس بصورت مذکوره تعادل تشبیه او را که بطاهر خواهد آمد بنا بر وقوع آنکه سبب نبض جانب خفی و انگشت خضر نبض طرف ظاهر چشم آنکه نبض دست است ملاحظه نمایند و اگر چه قیاس مقتضی ملاحظه نبض دست چپ بوده است لان نبضها اقرب الی القلب لیکن چون ملاحظه نبض چپ است چپ کرده میشود و ادراک دست چپ ضعیف است و ملاحظه نبض راست بدست راست ادراک دست راست قویست درین صورت دیدن نبض است با وجود بعد از قلب ولی بود زیرا که تفاوت در ادراک هر دست اکثر است از تفاوت هر و شریان است و چپ و قول حکیم علی گیلانی که ملاحظه نبض دست راست اکثر نمایند یا بر قوت کثرت حس دو اگر چه نبض از چپ اول بر جوت نیز معین قول مسطور است که لا یخفی ششم آنکه طبیب دست دوم خود زیر دست محسوب نموده تا که در نبض در حمل او متعب نشود و بدان سبب نبض متغیر نگردد و خصوصاً در مرصیان ضعیف ششم آنکه چهار انگشت یعنی خضر و نبض وسطی و سبب نبض مرصیان هند و در اصناف نبض فکر کند و آنرا در ذین خود مستحض نماید پس در اثر احذان در چیز یکد لالت میکند بران خوض کنند تا آنکه بر عرض خود واقف گردد و ششم آنکه طبیب فارغ باشد از همه چیز با یک فکر او را اندر ادراک نبض باز دارد مثل امور نفسانی که غرض و فرع و غیره است عوارض بدنی که رجوع و سیری مفروط و اسقام و آلام مانند آنست از نیجاست که گفته اند نباض معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح الطبع باید تا قیاس و اعتماد را شاید ششم آنکه اصابع نباض مباشر اعمال خشن نباشند بلکه انحنایان او

نرم باشند تا که یکی بحسن باشد و دیگری احسان کنند و ازین جهت محمد بن زکریا زنی گفته سزاوارست که بناض نبض بلون نایل
 بحکمت باشد زیرا که این لوبن طبعی است و موافق بقوت حس است و هم آنکه بناض مستحضر باشد با موالاتیکه موجب تغیر نبض
 شوند مثل استعجال امرجه و فضول و بلدان و اهوای غیره از امور غیره نبض تا که مقدار تغیر حاصل معلوم نماید یا زود هم آنکه خط
 نبض قوی بغیر قوی کنند تا که در اصابع بقوت داخل شود و حرکت او بجوی مدرک گردد و ملاحظه نبض ضعیف بر وفق نمایند بلکه
 حرکت شریان بقوت غمز باطل نشود و از و هم آنکه مریض در وقت ملاحظه نبض دست نباض میباشند عملی نکنند بلکه عاکس باشد
 و بران چسبک ثقیل بنیز از دو اعتماد او چسبک زن کنند و چیری در دست نیز بگیرد و دست باز و تحکیم و مربوط بهم نبود که در نیز حکم
 بسته نباشد و دست دیگر را نیز بر زمین تکیه نماید زیرا که امور مذکوره ممنوعه نبض از حالت اصلی تغیر میدهد و خوب ده بکوت
 و یا بتغیر و داند آن سینه و هم آنکه طبیب نبض را بجز در ملاقات مریض ملاحظه نکند بلکه بعد موافقت بحکم و طالت سوال از احوال
 بشاشت و ملاطفت تا که مریض را با طبیب محبت انس بهم رسد آنوقت ملاحظه نبض نماید زیرا که در صورت سبیدن طبیب مکان نبض گاهی
 بطیب تعب قلوت عارض میشود و خصوصاً وقتیکه سیرج تغییر از عوارض باشد و ایضا در حالت صول مریض طبیب گاهی مریض را فرحت
 و انبساط مفرط حاصل میگردد و گاهی شرم و خوف خصوصاً اگر مریض باشد پس اگر در همان حال بے توقف بدون ابتدا بحکم و طالت
 پرسی و اظهار مریانی و شفقت مشغول به ملاحظه نبض گردد بسبب تغییر حال حالات باطنی و کما حقہ دریافت نشوند چهار و هم
 آنکه در اطالت مدت ملاحظه نبض و در قصه آن حسب مقتضای حال قصد کند یعنی نمائنده نبض اگر مریض باشد و در مرض
 او توقع نبضات مختلف بود در ملاحظه نبض و چندان طول بده که حال اختلاف روشن گردد و الا ملاحظه نبض سرعت نماید تا
 مریض ننگدل و غمگین نشود و اگر صحیح باشد و نبض او احتمال وقوع نبضات مختلفه بود پس طول بده ملاحظه نبض را تا برواق بران الا
 بقدر مقتضای کفایت بعضی اطباء اندازه مدت ملاحظه نبض مقرر کرده اند چنانچه ابوسهل مسیحی بمقدار سی نبضه قرار داده و سیله
 بران نیارده و سامری گفته که اطول زمان اخذ نبض تدبیر است که در آن نسی نبضه واقع شوند و دلیل برین آورده که تا اجناس
 عشره نبض را تمام فرایک و تا بر آنکه هر جنس سه قسم است آلی یعنی سید که ضعف این دلیل مخفی نیست را قم گوید که برقم ناقص جمع عدم
 اختلاف ضعف دلیل مذکور است که هر یک از اجناس عشره نبض منقسم به سه قسم نیست کما قال سامری بلکه جنس بمقدار انبساط و قیوم
 است و جنس استواء و اختلاف و جنس نظام غیر نظام و جنس ماخوذ از وزن هر یک مستحضر و نوع است کما سحی انشاء الله تعالی پس این
 دلیل سامری که بقرنسی نبضه استیقامی جناس عشره است زیرا که هر جنس سه قسم است ضعیف باشد مگر آنکه در دلیل تعیین نسی نبضه می گفت
 که بهر ادراک هر جنس از اجناس عشره نبض سه نبضه مقرر نموده اند قطع نظر از آنکه را در سه قسم مناسب میبود که اقل الجیلانی فی
 شرح القانون و قد در بعضی مباحثین نبضه استند درج کل نبضه فی جنس بیارجم مره بعد اخری و در کماش اسکندرانی
 است که دست خود از رگ بر ندارند تا آنکه دوازده نبضه تمام کند و محمد زکریا گفته که این دلیل مدت ادراک نبض است بعضی متاخرین
 نوشته اند که تا حصول سی و پنج نبضه دست بر نبض ارد زیرا که درین مدت اکثر تغیرات حالات ظاهر میگردد و هر چند در دوازده

یاسی نبضه بلکه در پی پنج نیز شرابان از صلابت بلینت از امتداد بخامیل نمیکند و بسکین ممکن است که در جودت و حرارت و غلظ و غفر
 و توازن و تفاوت قوت ضعیف تقدم و تاخر مختلف گردد زیرا که صلابت نرمی شریان بحسب سبب رطوبت مزاج بود و آن
 برودتی بدون تدبیری متغیر و تبدیل نمیکرد و دیگر حالات چون متعلق بحرارت برودت و سبب سکون خلط و اعراض نفسانی
 است میتوان که برودتی بلکه بوجه و خیال اندیشه مجبوری یا مبعوضی و غیره و یا بوزیدن نسیم بار دو حالت تغییر و تبدیل شود و از علم
 این اموطیبب معرفت استوار و اختلاف اعتدال انحراف مزاج حاصل میگردد و از لحاظ و حفظ اینها میتوان که حکم بر حال مرض و
 مریض نماید یا نزد هم آنکه در حالت ملاحظه نبض باید که بنینده و نماینده نبض هر دو جاسن باشند و جلوس نمایند نبض مربع
 باشد قامت درست کرده و تنگ نازده و مستوی و بر سر هم نشسته و ایضا در آن حال باید که هر دو ساکت باشند و متوجه بجانب دیگر
 نشوند و نظر بیکدیگر هم نمایند بلکه بر چشم گاه گاهی ملاحظه صورت و چشم بیکدیگر نمایند و غیر است حال هر یک در یافت کنند آن مکان
 از غوغا و شورش مردم و صدات قویه و از هر چه باعث تشویش طبیعت گردد و خالی باشند زیرا که ادراک نبض و یافتن حالات آن از
 قبیل ادراک معانی و دریافت قاتق و کات آنست که حصول آن بدون تسکین طر و صحت و جمعیت حواس ممکن نیست
 قائده در بیان تعریف نبض آنچه بلان تعلق دارد بدانکه شیخ الویس تعریف نبض میفرماید که هي حركة من اوعية الروح
 مؤلفة من انبساط و انقباض لتدبير الروح بالنسب یعنی نبض حرکتی از مکان روح مرکب از انبساط و انقباض
 برای تدبیر روح هوای تازه و نزو اطیان نبض حرکت شریانین است لیکن شیخ در مقام دیگر میفرماید که هر کس روح حیوانی
 حرکات قویه انبساطیه است بنا بر استراحت نسیم و انقباضیه بنا بر تنگیه از فضول محترقه و کثرت و ثنات جمع شریانین همین است که تشنگی
 نگردد و از قوت حرکات روح و ایضا طبقه باطنی شریانین صلب مخلوق شده زیرا که آن ملاقی ضربان حرکت قویه جوهر روح است پس
 معلوم شد که اصل نبض بقول شیخ همین حرکت روح است اما بواسطه اتباع از طاهر میگویند که نبض انبساط و انقباض شریانین
 است و شیخ اگر چه بمقدور خود مساعدت با آنها کرده است لیکن ایما نموده معنی مذکور بقول خود یعنی حركة من اوعية
 الروح و نه گفت حركة اوعية الروح ای الشرايين چه و عیبه عروض حرکت است نه فاعل و اکنون در بیان حرکت
 شش امور یعنی مسدأ و منتهی و موضع و فاعل و مقوله که در آن حرکت واقع شود و غایت لازم است پس نبض مسدأ وسط
 رگ یا اطراف است و همچنین منتهی و برین هر دو دلالت میکند قول شیخ یعنی مؤلفة من انبساط و انقباض و انبساط
 حرکت از وسط بسوی محیط است و انقباض بالعکس انبساط براس جذب هوای بار دست انقباض بنا بر خارج هوا کشن
 و فضول محترقه از روح و جذبت و مقدم است بر خارج و لطبعاً و لذا اقدم الانبساط و ایضا از قید انبساط و انقباض سایر
 حرکات قلب مثل حرکت اختلاجی کفنی که بر دو سخن است خارج شد و ظاهر است که انبساط و انقباض بر دو ضروری اند که
 از آنها تبعیت دیگر نیست چه هر دو حرکت افتقار باطبع است براس تشنای هوا و دفع بخار و موضع و عیبه روح است
 یعنی مکان روح حیوانی و آن قلب شریانین است حرکت شریانین بالاستقلال است تبعیت قلب نیست اگر چه حرکت قلب نیز

عند الجهور نبض است لیکن بحسب عم جریان اجناس و تله نبض ران خارج از مقصود است نه نبضی که طبعی است ان شل
 میکنند و مقدار و قوام و خلا و امتداد و لمس و آن حرکت شراستین است از اینجا است که مفهوم از لفظ نبض در عرف اطباء
 این زمان حرکت شراستین است فقط نه حرکت قلب و مانع نیز اگر چه روح است حرکت میکند بانسباط و انقباض و
 میگیرد از هواست متشنق قط صراح برآید تدبیر و حیکه در آنست لیکن آن هم خارج از حد نبض است که حرکت قلب از آن
 خارج شده و ایضا بسبب که ماز از روح در حد نبض روح حیوانیت است ایضا حرکت مانع راستنشق گویند چنانچه حرکت صد و
 راتفس و فاعل یعنی محرک قلب شراستین بهر سبب صح قوت حیوانیت چنانچه شیخ علیه الرحمه میفرماید که قوت حیوانی با وجود
 مٹی حیات است لیکن سبب حرکت جوهر روح لطیف بسبب اعضا و سید ابط و نبض است شراستین بنا بر جذب نیم و انقباض
 او با خارج بخار و خانی نیز هست پس قوت مذکور بقیاس حیات منفعّل است بقیاس فعال نفسانی و نبض فاعل و مقوله
 وضع است زیرا که ملاک فرق حرکت وضعی از حرکت مکانی ملازم است کل متحرک است کل مکانی که در آن حرکت میکند یا ملازم است
 جز متحرک بجز و امکان او در حرکت وضعی و عدم ملازم است مذکور در حرکت مکانی پس اگر این ملازم است تحقق باشد حرکت وضعی
 بود و الا مکانی و ظاهر آنست که نزد شیخ حرکت نبض وضعی باشد چه روح حیوانی متحرک میشود در شریان ملازم بشریان خون و
 غایت تدبیر روح نسیم است چه ظاهر است که علت غائی نبض حیوانیت میسر از خفان نیز هست این تدبیر منضم بفعل است
 ترویج روح با داخل نسیم بار و تعدیل مزاج و حفظ او از احتراق و فساد و دوم اخراج چیزیکه از روح محترق شده بواسطه مضاجبت
 هوای گرم بسبب تردد و در باطن و در بعضی نسخ تدبیر عوض لفظ تدبیر مرقوم است تدبیر صح است زیرا که غرض از جذب هوا آنست
 که روح از یجرات نشود از آنچه که هست پس محترق متخلّل نگردد و نه آنکه بار و گرد و استعداد او از قبول قوت حیوانی باطل
 شود و قرشی لتدیل الروح عوض تدبیر روح نوشته و مخفی نماند که حرکت نبض طبعی است نه ارادی چنانچه شیخ در کتاب ثالث قانون
 میگوید که حرکت تنفس ارادیت ممکن است تغیر از مجرای طبعی او باراده و اما نبض پس آن طبعی صرف است قسری هم نیست چه
 معلوم است که در نبض انبساط و انقباض روح است فی نفسه نه امتلا می شریان و خلوا بالقدر از مبدأ فاشده در بیان چنانچه
 اربعه نبضه بدانکه نبضه عبارت است از مجموع آنچه یافته شود در مدت راجع اول حرکت بسوی مثل او و آن از نبض بمنزله فرد
 شخص است از نوع و بهر نبضه مرکب است از دو حرکت و دو سکون زیرا که بهر نبض مرکب از حرکت انبساط و حرکت انقباض است
 و در میان دو حرکت متضاده از وقوع سکون چار نمیت بنا بر تمحیل بودن اتصال حرکتی ب حرکت دیگر بعد از آنکه حاصل
 شود مسافت حرکت اول را نهایت و طرف بالفعل و هرگاه سکون میان دو حرکت متضاده لازم آمد پس بهر
 نبضه را تا زمان بحق به نبضه دیگر چهار ضرور بود در آن دو حرکت و دو سکون باشد یعنی حرکت انبساط و سکون میان
 او و میان انقباض و حرکت انقباض و سکون میان او و میان انبساط و در وجه حصول هر دو سکون اطباء گفته
 اند که طبیعت را عند اتمام حرکت انبساطی اعیان حاصل میشود پس برآید استراحت سکون میکند و این سکون را

سکون خارجی و ظاهر می و محلی گویند لانه یقرب المحیط و همچنین حاصل میگردد و طبیعت اعیان وقت تمامی حرکت انقباضی پس
 راحت میخواهند و سکون میکنند و این سکون را سکون داخلی و باطنی و مرکزی نامند لانه یقرب مرکز پس بهمین جهت عند
 نهایت هر دو حرکت و سکون حاصل میشوند و بدانند که ترکیب نبضه واحد حرکت انبساطی و سکون خارجی و حرکت انقباضی
 تمام میشود زیرا که او عجیب هرگاه منبسط شد و بعد از آن منقبض گشت پس نبضه واحد تمام گردید و اگر چه سکون انقباضی هنوز حاصل
 نشود هر آئینه حد نبضه بران صادق است لیکن چون الحاق نبضه ثانی با وی اعتبار کرده اند بالضرورت امور را بر وجه دران یافتند
 شوند و اینصفا مخفی مباد که وقوع سکون در اجزای نبض منع نمیکند از اطلاق اسم حرکت بران چنانکه اطلاق حرکت
 بر قطع مسافت کرده میشود اگر چه سکون در میان او واقع شود و از اینجا است که شیخ در فصل موجبات حرکت و سکون
 مینویسد که حرکت مختلط باشد بحسب شدت و ضعف و بحسب مخالطت او از سکون پس حرکتی که با وی سکون آمیز و نوعی
 از حرکت بود فی الجمله در بیان حال حساس حرکتین سکونین و عدم حساس آنها پوشیده نماند که حرکت اخرا انبساطی و بنا بر
 ظهور او محسوس میگردد و اما حرکت اول انبساطی که میل از مرکز محیط میکند بسبب بودن او قریب از مرکز محسوس نمیشود و لکن آخر
 انقباض غیر محسوس بود زیرا که شریان مفارقت میکند از انال هنگام قریب و بر مرکز لیکن نزد بعضی متقدمین اول انقباض محسوس
 میگردد و در چهار جنس نبض که آن قوی و عظیم و ضعیف و طبیعت آنا در نبض قوی بنابر قوت او و در عظیم بواسطه اشرف او و در
 ضعیف بسبب شدت مقاومت و در بطی بیا عت طول مدت حرکت او و از ترکیب این چهار ترکیب ثنائی شش قسم حاصل
 میشود یکی قوی عظیم دوم قوی بطی سوم قوی ضعیف چهارم عظیم بطی پنجم عظیم ضعیف و ترکیب ثنائی چهار
 قسم صورت می بندد یکی قوی عظیم بطی دوم قوی عظیم ضعیف سوم قوی بطی ضعیف چهارم عظیم بطی ضعیف و ترکیب باعی یک
 قسم حصول می انجامد لیکن بعضی از ان محصله الوجود نیست شش عظیم و ضعیف را که از شرائط تحقق نبض عظیم اطاعت آمده است
 بنابر انبساط تمام و آن حاصل نمیشود مگر ملین آله باجمه او را که این بهر کس حاصل نمیشود مگر شخصیکه شل حالینوس تمدد او نماید
 باب بران مفتوح میگردد و لهذا شیخ علیه الرحمة میفرماید که انقباض در اکثر احوال محسوس نمیشود و اما سکون داخلی بسبب وقوع مفارقت
 شریان از انال بنابر وصول و بر مرکز غیر محسوس بود و سکون خارجی بالضرورت محسوس است لکن عند المحیط -

تعلیم اول در بیان اجناس عشره اوله نبض و اسباب آنها

پد آنکه مراد از اوله نبض چیز با طبیعت که بواسطه آنها نبض بر حال بدن دلالت میکند و بواسطه سبب میفرماید اجناسی که از ان
 حال نبض دریافت میکنند بحسب وضع کردن اطباءه جنس است و اگر چه برایشان واجب بود که به جنس میگردد انیدند زیرا که از
 جمله اجناس اوله نبض که جنس است و اختلاف است اختلاف آن گاهی منتظم می باشد و گاهی غیر منتظم پس منتظم و غیر منتظم از
 انواع مختلفه باشند که آن نوعی از جنس است و اختلاف است و لیکن بنابر کثرت قیام مندرجه تحت منتظم و غیر منتظم آنرا جنس
 براسه قرار داده اند و بدین سبب اجناس ه شدند و در حقیقت اجناس مکرره بودند و از اینجا است که در مقامی دیگر

از کلام شیخ مستفاد میشود که عند تحقیق جنس پنجم مثل نوع جنس ششم است باجملة اجناس مذکوره نسبت جنس اول مأخوذ از مقدار انبساط جنس و هم مأخوذ از کیفیت قرع حرکت باصابع جنس سوم مأخوذ از زمان کل حرکت جنس چهارم مأخوذ از قوام آن جنس پنجم مأخوذ از خلا و استلای او جنس ششم مأخوذ از حر و بر دلس او جنس هفتم مأخوذ از زمان ممکن جنس هشتم مأخوذ از استواء او اختلاف بنفص جنس نهم مأخوذ از نظام بنفص و اختلاف و ترک نظام جنس دهم مأخوذ از وزن جنس اول مأخوذ از مقدار بنفص بدانکه انواع این جنس یا بسیط اند یا مرکب بسیط آنکه مقبض بحسب یک قطر بود و مرکب آنست که بحسب دو قطر یا سه قطر باشد و اقطار هر جسم سه است طول و عرض و عمق پس طول انبساط از شریان آنکه در طول ساعد محسوس گردد و عرض او آنست که در عرض ساعد درک شود و عمق او آنکه در ساق است انبساط محسوس شود و این عند ارتفاع شریان بسوی انامل و انخفاض او از آنهاست و هر واحد را ازین اقطار ثلثه وسط است و افراط و تفریط پس انواع بسیط داخل تحت این جنس نه باشند یعنی طویل و قصیر و معتدل بینها و عریض و ضیق و معتدل بینها و مشرف و مخفض معتدل بینها پس طویل آنکه اجزای او در طول بیشتر از معتدل محسوس شوند و سببش بالذات کثرت حرارت است و ممکن قوت مع مانع استعراض و شقوق مثل صلابت آنکه مانع از استعراض و کثافت لحم و جلد مانع از شقوق و سبب بالعرض هنر الی محسوس است که آن محسوس بر ظهور رگ باشد و قصیر آنست که عند طویل بود و سبب بالذات او قلت حرارت است یعنی غلبه برودت و ضعف قوت و عصبان آنکه مانع ضیق و انخفاض مثل تخلخل لحم و لین جلد و سبب بالعرض فربهی مفراط از لحم است و گاهی قصیر بسبب اجتماع اجزای شریان در طول بود چنانچه عند تنگیب دست عارض میشود و معتدل بینها آنست که میان در طول و قصر بود و سببش اعتدال سباب طویل و قصیر است و عریض آنکه در عرض اصابع زیاده تر از معتدل محسوس شود و سببش یا خلوعرق است از روح و خون مفراط که بدان سببیل کند طبقه عالی عرق بر طبقه ساقله او پس در عرض بیفزاید و یا شدت لین آنکه و این واجب میکند زیاده قی عرض بواسطه سبب لین و آن رطوبت بالا عرق و مغلفه جرم او است نه بواسطه لین فقط که آن معد زیاده قی انبساط است در اقطار ثلثه پس اگر قوت قوی و حاجت شدید باشد درین صورت بر زیاده قی عرض فقط اقتضای نکند بلکه این سبب عظم بنفص گردد و اگر قوت قوی و حاجت شدید نباشد درین حالت لین فقط سبب زیاده قی قطعه از اقطار ثلثه نخواهد شد و ضیق آنست که عند عریض بود و سببش قلت رطوبت است و گاهی ضیق حادث میشود بسبب تمدد عرق در طول چنانچه در تشنج و معتدل بینها آنست که میان آن هر دو بود و سبب او عدم زیاده قی و نقصان اسباب عریض و ضیق است و مشرف یعنی شایع آنکه اجزای او در طبعی زیاده از معتدل محسوس شوند و سببش زیاده قی حرارت و قوت مع صلابت آنکه مانع عرض و غلبه بر دون طرفین رگ در لحم که مانع طول است و مخفض آنست که عند شایع بود و سبب او قلت حرارت یعنی غلبه برودت و ضعف قوت و گاهی انخفاض حادث میشود بعرضه نفسانی که لازم بود آنرا حرکت روح بسوی داخل چنانچه عند الفزع میباشد و معتدل بینها آنکه میان در سرد و بود و سببش اعتدال

اسباب شہوق و انقباض است انقباض اکثر ابطاشناخت نبض طویل قصیر غیره انواع اجناس نبض بقیاس نبض معتدل
حقیقی یا نوعی یا صنفی مقرر کرده اند و وجه حسن درین باب آنست که نبض معتدل شخصی یعنی نبض حالت صحت نماینده نبض
قیاس نمایند و این موقوف است بر معرفت نبض آن شخص در حالت اعتدال مزاجش تا که دریافت گردد مقدار خروج او
از اعتدال اما در صورت عدم حصول ملاحظه نبض وقت صحت با تفهام دلائل و قرائن دیگر حکم باید کرد و بعضی تعریف انواع
این جنس بقیاس نامل شخصی در مثال السخنة و معتدل الاصابع فی المقدار و یا نامل صاحب نبض مقرر ساخته اند بدین طور
که اگر نبض از چهار انگشت زیاد محسوس گردد و طویل نامند و اگر از چهار کمتر محسوس شود قصیر خوانند و اگر بچهار انگشت محسوس شود
فقط معتدل گویند و اگر در عرض اصابع زیادہ اخذ کند عرض نامل نامند و اگر در عرض نامل کمتر رسد ضیق خوانند و اگر متوسط در هر دو
بود معتدل گویند و اگر ترفع بقوف بیشتر بود گویند و اگر نامل غوص میکند شایع نامند و اگر ترفع کمتر بود منقبض خوانند و اگر
ارتفاع او متوسط باشد معتدل گویند اکنون بدانند که قسام مرکبات از انواع تسعة بسیطة مذکوره یا ثنائی باشند یا ثلاثی
زیرا که رباعی و مافوق آن بسبب عدم اجتماع چهار قسم یا زیادہ از تسعة بسیطة مذکوره غیر ممکن است لافوق اند پس انواع ثنائی و ثلاثی
باقی اند و حاصل میشوند از هر واحد این ترکیب است و مهفت قسم و مفردات مذکوره نه اند پس مجموع اقسام بسائط و مرکبات این
جنس شصت و سه قسم میشود لیکن بسیط فقط و ثنائی فقط یافته نمیشود لان اقطار الجسم ثلثة بلکه موجود و متحقق ثلاثیات اند و رعایت
این امر در جمیع اقسام نبض ملحوظ دارند و اکثر از مرکبات مذکوره اسم ندارند و بعضی ذی اسمند و آن شش قسم اند مثلاً آنچه
در طول و عرض ارتفاع زائد بود عظیم نامند و آنچه در آنچه هم بر سه قطر کمتر بود صغیر گویند و آنچه در میان عظیم و صغیر باشد معتدل
خوانند و این هر سه قسم از اقسام ثلاثی اند و آنچه در عرض و شہوق زیادہ بود غلیظ گویند و آنچه در هر دو ناقص بود دقیق نامند
و آنچه در میان غلیظ و دقیق بود معتدل خوانند و این هر سه قسم از انواع ثنائی باشند و این محصلہ الوجود نیستند لما قلنا
سابقاً بالچکلمہ سبب نبض عظیم مطاوعت آلہ است بسبب این او وقت قوۃ حیوانی و شدت حاجت بسوے تطفیہ زیرا کہ
حصول عظم نبض موقوف است بر سه امر یکے بر کمال حرکت انبساط و این حاصل میشود بقوت قوۃ دوم بر قبول آلہ مرفعل
قوۃ راعی مایعنی و این حاصل میگردد ببلین آلہ سوم بر چپیکہ خابش میکند باستیفاے کمال حرکت و این متحقق میشود عند
شدت حاجت پس این هر سه مہجبات عظم اند نزد جمهور اطباء اما جالینوس و جماع اسکندر انین سبی رابع بر اسے لعظیم
نبض ذکر کرده و آن قلت روح نفسانیست و در توجیہ آن گفته کہ او از جمله حاجت اعیہ بسوی عظم است زیرا کہ حاجت یا بنا بر
تغذیل روح است و یا بر اسے تولید روح نفسانی پس ہر گاہ روح کم گردد حاجت ہر تولید زیادہ شود پس عظیم شود نبض چنانکہ
عظیم میشود بواسطہ شدت حاجت بسوی ترویج و این سبب چارمی بر مذہب اوست کہ نزد او تکون روح از ہوائی مستنشق است
حاصل آنکہ وجود عظم بوجود مجموع اسباب ثلثہ مذکوره واجب میشود اما فقدان عظم بقدران یکے از اسباب ثلاثہ واجب کے گردد مثلاً
ہر گاہ آلہ شدید البین حاجت در کمال شدت بود و وقت باعتدال باشد پس شک نیست کہ در نیصورت ہم نبض عظیم میگردد

و لهذا گویند که نبض عظیم یا نبض متوسط در قوت و ضعف و نیز با نبض ضعیف ممکن الجمع است ایضا گفته اند که هرگاه آله لیس
 باشد و تعظیم نبض او در قوت کفایت میکند و هرگاه صلب باشد تعظیم او حاصل نمیشود اگر چه قوت قوی و حاجت شدید بود
 منجمله اسباب ثلاثه حاجت معین ترست بر وجود عظم نبض زیرا که اگر قوت و لیس آله بود و بدون حاجت یافته شوند درین
 صورت طبیعت که فی الحقیقت علت نبض بهمانست مصروف و مستعد تعظیم نبض نمیکرد و اگر حاجت شدید بود درین حالت
 طبیعت بسوی تعظیم نبض مصروف میگردد و بعون قوت و لیس آله ایضا قوت حقیقه فاعل نیست بلکه آله طبیعت است و بدان
 سبب بمنزله فاعل است و لیس آله بمنزله عدم مانع و معین عظم است اما حاجت داعی نبض علت فاعلی آنست حقیقه و طلاق
 سبب علت بر آن تجاوز و تکلف نیست بخلاف لیس یعنی قوت و لیس آله و چون درجات حاجت بسوی تطبیق متفاوت اند پس
 اگر قوت قوی و آله مطایع باشد و حاجت شدید بود از آنچه موجب عظم است درین صورت عظم تنها نباشد بلکه قوت مع عظم
 نیز افزاید تا تحصیل استیفای مطلوب یعنی تطبیق که حسب اجب از عظم حاصل نشود اگر حاجت اش از آن بود درین حالت مع
 عظم و سرعت تواتر نیز تنظیم گردد تا حاصل نماید استیفای مطلوب خود بنامه که از عظم و سرعت باقیمانده ازین معلوم شد که
 عند خروج حاجت از اعتدال اول عظم حاصل میشود بشرط عدم مانع پس سرعت پس تواتر و عند عود با اعتدال زوال حاجت
 زایل و اول تواتر زایل میگردد پس علت پس عظم و بدانند که در مزاج حار که حرارتش یا بنابر و فور حرارت مغزیری و روح حیوانی
 دوم بود و یا بواسطه کثرت حرارت غصه مزاجیه عارضه خواه جلی باشد حاجت ترویج شدید بود پس با وجود آن اگر قوت
 و آله مساعدت کند نبض عظیم باشد چنانچه در مزاج دموی و جمعی یوم غضبی و فرعی و سول و خض و جد و سردی و اگر قوت قوی
 آله صلب نبض صغیر سریع متواتر باشد و اگر آله لیس قوت ضعیف بود نبض صغیر بطی متواتر باشد و اگر قوت از غایت ضعیف
 سقوط رسد تواتر متفاوت مبدل گردد و نبض صغیر بطی متفاوت نباشد و سبب نبض صغیر نیز سه گونه است یکی ضعف قوت زیرا که
 قوت مثل فعل است عظم را و عدم فاعل خیل ترست با استیفای معلول و ازین جهت او را بر سایر اسباب صغیر حتی که بر علت حاجت
 مقدم داشته اند پس اگر حاجت افزون بود نبض صغیر متواتر باشد تا تا در کماله تواتر چنانکه از عظم و سرعت فوت شده و اگر
 با وجود ضعف قوت آله صلب حاجت اندک بود نبض صغیر باشد اجتماع اسباب ثلاثه و هم صلابت آله است که صلابت تنها
 نیز احداث صغری نماید و فرق درین صغیر و صغری که بسبب ضعف قوت باشد آنست که درین صورت نبض با وجود صغیر صلب
 و ضعیف نباشد و در قصر و انقباض نیز افراط نکند بواسطه قلت امور محینه آنها بلکه با قدری شهون و طولانی شدن زیرا که روح
 در طول عرق ساریت اما ایجاب ضیق مفراطی نماید بنا بر کثرت امور محینه از اجسام مکثفه موجب ضیق بخلاف آنکه سبب ضعف قوت
 فقط باشد که در آن صلابت نبود و ضعیف و مفراط و انقباض بود تحقق موجبها آنجا که مع صلابت ضعف قوت باشد
 نبض در هر سه قطر بسیار کم میشود سوم قلت حاجت است که با وجود اعتدال قوت و آله ایجاب صغیر نماید لیکن در آن
 ضعیف نباشد و چون ضعف نبض نباشد و قوت می باشد و قلت حاجت مقتضی ضعف قوت نیست بدانند که هیچ یکی

ازین اسباب ثلاثه شایستگی آن ندارد که واجب کند صغر را مبلغ ایجاب ضعف زیرا که قوت قوی ترین اسباب است در ایجاب عظم و برتری که در ایجاب حالت قوی بود صغرا و در ایجاب ضد آن حالت قوی باشد و ازین معلوم شد که ایجاب صلابت صغری را اقوی از ایجاب عدم حاجت بود و از این جهت ایجاب لین آله عظم را اقوی است از ایجاب شدت حاجت مرآت را و صغری صلابت مع قوت زیاد تر از صغری عدم حاجت مع قوت بوی که قوت مع عدم حاجت در نبض مغفل نقصان کثیری آرد چه از براس قوت و عدم حاجت از بسط ماست نیست بواسطه انتفاضة صلابت بخلاف صلابت مع قوت که نقصان کثیر در اعتدالی می آرد پس ~~صغری~~ که صلابت آنرا واجب کند زیاد تر از صغری بود که عدم حاجت آنرا حادث نماید و اگر حاجت شدید و قوت قوی و آله صلب باشد درین صورت بالضرور با وجود صغری نبض سریع خواهد شد بنا بر آنکه تدارک نماید بسرعت آنچه که قوت شده بواسطه صلابت از عظم و اگر حاجت شدید تر باشد با صغری و سرعت تو اتر نیز لاحق شود و تدارک مافات من العظم و السرعة و اگر قوت ضعیف باشد پس درین حالت نه تعظم نبض یافته میشود و نه ایجاب سرعت بلکه صغری متواتر میگرد و بنا بر تدارک بتواتر چنانکه از عظم و سرعت قوت شده اکنون بدانکه اسباب ثلاثه نبض صغری که مذکور شد ضد اسباب سه گانه نبض عظیم بودند و گاهی سبب چارمی نیز موجب صغری نبض می گردد و آن انقباض قوت است تحت ماده غذائی یا خلطی و اگر چه قوت در اصل قوی بود لیکن بواسطه انقباض موجب صغری و سبب انقباض قوت و عدم اقتدار آن تکمیل انقباض با وصف موجود بودن و اسباب عظم از غذا و روغذای کثیر المقدار بر معده است و بنا بر آن بحق گرانی بر قوت و سستی حرارت عروق و موجب انقباض از خلط اجتماع خلط متعفن در محل است و بواسطه کثرت کینت و کیفیت حصول انقباض قوت چنانچه در اول نوبتهای تب مشهود میگردد و جنس موم ما خود از کیفیت قرع عرق اصابع را و این سه نوع است زیرا که قوت حرکت نبض با قوی باشد یا ضعیف و یا متوسط پس اول قوت است و او آنست که بقوت قرع کند مبر انگشتان در وقت انقباض و هر چند رگ را با انگشتان فشارند حرکت و باطل نگردد بلکه انگشتان را از خود دفع نماید و این دلالت میکند بر شدت قوت حیوانی که محرک شریان است چه هرگاه محرک رکال قوت باشد متحرک آن نیز قوی می باشد بالجمله سبب قوت قوه است فقط اما بقول جالینوس در سبب این نبض با وجود قوت قوه مطاوعت آله نیز شرط است زیرا که نزد او صلابت آله مضاعفه قوت است سبب که در نوع اول از قسم ششم نبض مرکب شانی بیاید را قوی گوید که اگر وجود شرط مذکور درین نبض ضروری بود اجتماع نبض قوی با صلب امکان نداشته و در کتب معتبره اسباب نبض صغری تقسیم سه قسم شده بلکه منحصر بدو قسم یعنی صلابت آله و قلت حاجت بود و فرق در صغری که از صلابت بود و در صغری که از ضعف قوت باشد در اسباب نبض صغری ضبط نگردیده و همچنین نبض قوی را بصورت کثرت حاجت عظم نبض لازم بود و در حال بخلافه و علامه آن انشعاب الشریس و غیره اکابر این فن در ذیل اسباب نبض عظیم منقول شده که هرگاه آله صلب باشد تعظیم نبض حاصل نمیشود اگر چه قوت قوی حاجت شدید بود و البتة اگر قوت قوی و آله صلب بود نبض صغری سریع متواتر باشد و همچنین در ذیل اسباب نبض صغری مضبوط گشته

که صغر صلابت مع قوت زیاد تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود و الاً اگر حاجت شدید و قوت قوی آله صلب باشد
درین صورت با لضعف و نبض سریع خواهد شد و نیز درین مقام گفته اند که بصورت نبودن مطاوعت آله بنا بر صلابت بودن
قوت قوی با وجود کثرت حاجت نبض قوی و غیر عظیم خواهد بود و بصورت بودن لینت آله و کثرت حاجت نبودن قوت
قوی نبض قوی و عظیم خواهد شد پس ازین مقولات مجتهدین فن بخوبی روشن میگردد که نبض قوی با صلب ممکن الجمع
و الاً نبض صلب ضعیف قوت نبض قوی را مطاوعت آله لازم نیست و محتمل که وجه تطبیق بین قولین آن باشد که بقول
شیخ و غیره نبودن صلابت مضعف قوت محصور در ابتداء مرض باشد و بقول جالینوس بودن آن مضعف مقید به تمام
علت بود و باشد که در قول اول از ضعف ضعیف حقیقی مراد باشد و در ثانی ضعف غیر حقیقی چنانچه بیان هر دو عنقریب آید
تفصیل تمام و نه اما تیسری فی هذا المقام و بدانکه نبض قوی معتدل کجیج باب یعنی سرعت و توان و حر و بر و غیره در فصل بیج
و بلا معتدل میباشد و شراب معتدل المقدار نیز بواسطه تقویت و تغذیه در نبض قوتی افزاید و الاً آب بسبب تنفید غذا
نبض را قوی میگردد و دووم ضعیف است داد و ضد قوت است که انا مل رقرع بقوت نکند و اصابع را صدمه سانه
بر باد سنی البنا را باطل شود و اگر گشتان را از خود دفع نماید اگر چه عظیم باشد پس اگر ضعف نبض بسبب ضعف قوت حیوانی بود و
ضعف حقیقی گویند و اگر سبب ضعف فرط صلابت شریان باشد آنرا ضعف غیر حقیقی نامند و فرق فیما بین آنست که در اول
آله لین بود و با وجود آن اگر حاجت کثیر نبض عظیم باشد و در ثانی با صلابت باشد و این را صغر نبض لازم است با حکم
سبب ضعف نبض یا ضعف قوت است با صلابت آله که بدان سبب است بر تحریک نبض قوی نباشد هیچیک حرکت و مقاومت
بغیر اصابع نماید و اگر چه در اصل قوی باشد یعنی قوت فی نفسها ضعیف نباشد و آنچه شیخ علیه الرحمة از اسباب مغیره این نبض ذکر
کرده آنها اسباب اند برائے هر واحد ازین و سبب قریبه مذکوره چنانچه اول را تجلیل رواح و قوی یا تبخیر آن از افعال
و ثانی را تجلیل رطوبات و هصر آن اسباب در ثبوت قسم نموده از جمله اول بهم است بهر آنکه از لوازم اوست تر در روح و
حرارت غریزیه از داخل بسوی خارج و بالعکس آن موجب تحلیل قوی است و انحراف طبیعت از تدبیر امر غذا و دووم ارق است
و آن نیز مضعف قوی است بواسطه فرط تحلیل در انحراف طبیعت از تدبیر امر غذا و سوم است فراغ است چکل است فراغ خواه بمواد صالح بود
خواه فاسد و فضول مضعف نبض است زیرا که به تبع او رواح و قوی و حرارت غریزی نیز خارج میشود لیکن است فراغ مواد فاسد در آخر
مقوی نبض منش قوی میگردد و چهارم نخول است و آن بنا بر غور غذا بود پس قلیل میشود رواح و ضعیف میگردد قوی
و پنجم خلط رو سبب است که اغماز حرارت غریزی میکند و بواسطه آن ضعیف میشود قوی و ششم ریاضت مفراط است
زیرا که او تحلل بدن و تلطیف مواد میکند و بدان سبب حرارت غریزی و رواح آماده تحلیل میشوند و هفتم حرکات اخلاط و
ملاقات آنها با اعضاے شدیدی بحد مجادرت او قلب چه این نظم قوی را در افعال آن حرارت غریزی را در تاثیرات آن تغییر میدهد
و اگر این اخلاط مع ذلک فاسد باشند از وجه دیگر نیز ضرر حاصل میشود مثل انصباب آن بسوی بعضی اعضا و توریم آن

و مانند انفاج افوا بعض عروق و انما ر قوے ^{مستقیم} جمیع محملات است بواسطه آنکه مواد را می کشد و آنرا مستعد لقبول تحلیل می نماید و به تیج آن ارواح و قوئی نیز تحلیل می پذیرد و بداند که غل یا آب گرم و حمام حتی که تحلیل با فراط شود نبض را ضعیف میکند زیرا که تحلیل مفراط محلل ارواح و مؤین قوئی است پس هرگاه قوت ضعیف شود نبض ضعیف گردد و بلکه ضعیف نیز قسم سوم معتدل بینماست و او متوسط و معتدل بود و قوت و ضعف و این معتدل محمود نباشد بلکه درین جنس فرع اول یعنی قوئی محمود است زیرا که قوت هر قدر که زیاده بود بهتر باشد بخلاف معتدلها می اجناس بگیرد که آنها محمود می باشند و سبب این قسم توسط قوت و آنکه است جنس سوم ما خود از زمان حرکت و این نیز بر سه نوع است زیرا که زمان حرکت نبض یا اقل و اقصر از زمان نبض معتدل معتدل بود و یا اکثر و اطول از آن و یا مساوی معتدل مقدار پس اول سریع است و آنست که تمام کند حرکت را در مدت قصیر نسبت زمان معتدل مقدار پس سکونات و متقارب باشند و این دلالت میکند بر کثرت هتلیج دل بهوای بار و بنا بر حرارت قلب سرعت ا قوت نیز لازم است لان الله لا یكون الا من حرارة والحركة ملاك القوة لهذا گفته اند که سبب سرعت نبض قوت قوه و شدت حاجت قلب بتفویج است مع مانع انبساط علی باینجی چنانچه هرگاه آله صلب باشد پس اجب است که نبض سریع گردد و اگر چه حاجت فی نفسه بر مقدار طبعی نباشد بدانکه از تعریف نبض سریع مفهوم میگردد که او را قصر زمان حرکت لازم است چه وجود سرعت حرکت بدون کوتاهی زمان حرکت یافته نشود لیکن قصر زمان حرکت را سرعت غیر لازم است چه وجود کوتاهی زمان حرکت گاهی بدون سرعت حرکت صرف بسبب قصر مسافت هم یافته میشود و ازین معلوم میشود که قصر زمان حرکت را دو سبب است یکی سرعت و دوم قصر مسافت پس نزد اقم نبضی که زمانه حرکت و قصیر بود از سه وجه برین بود اول آنکه بسبب سرعت حرکت باشد و این نبض با عظم باشد پیش سرعت حرکت است و قصر مسافت عدم قصر مسافت عظم متحقق است دوم آنکه نبض مذکور بسبب قصر مسافت بود و این با صغیر باشد زیرا که سبب قصر مسافت است و وجود قصر مسافت و صورت صغیرا هرست سوم آنکه نبض مسطور بسبب سرعت حرکت و قصر مسافت هر دو باشد و این را نیز صغیرا لازم است هر آنکه قصر مسافت بدون صغیر یافته نمیشود و فرق و صغیر ثانی و ثالث آنست که در ثانی زمان حرکت حسب مقتضای مسافت بود یعنی قصر زمانه حرکت او نسبت ثبالت کمتر باشد و در ثالث زمان حرکت کوتاه تر از مقتضای مسافت بود یعنی قصر زمانه حرکت او نسبت ثبانی زیادتر باشد حاصل آنکه اگر نبض صغیر سریع تر محسوس شود پس سبب و سرعت حرکت قصر مسافت هر دو خواهد بود و این نسبت با اول کمتر نسبت ثبانی زیادتر و دال بر حرارت مزاج بود زیرا که در اول با وجود عدم قصر مسافت سرعت حرکت حاصل شده و این دال بر حرارت بود و در ثانی بسبب قصر مسافت قصر زمان حرکت بدون سرعت لاحق شده و این چندان دلالت بر حرارت ندارد و ثالث که با وجود قصر مسافت خالی از سرعت هم نیست با ضرورت دلالت بر حرارت بین بین خواهد بود و فایده لایسین لغامض فایده دیگر ازین تشریح و تفسیر بطلان استدلال حکمای نصاری است که بی لحاظ عظم و صغیر نبض چند آنکه

قرات نبض را بحجاب ساعت انگیزی سیرج تر و در شمار بیشتر می یابند حکم بر کثرت حرارت میکنند و نمیدانند که سرعت با غظم
 دال تر بر حرارت است نه سرعت با صغر لما قلنا سابقا بلکه گاهی سرعت نبض صغیر مدول حاجت طبعی بنا بر سستی قلب
 حاجتی که از غظم فوت شده میباشد که مر و بداند که نبض سیرج در حمی یوم اختصاصی بنا بر شدت حاجت بسوی هوای بارد
 بسبب تکون حرارت و اشتغال آن در باطن یافته میشود و غسل آب چشمهای سخن مثل کبر تیه و اما نبض سرعت نبض زیاد کند بنا
 زیاده حاجت بسبب سخونت ماهرگاه نوبت تحلیل قوت رسد آن دقت لطی ضعیف گردد و بعضی معاصرین مینویسند که نبض
 سیرج الانبساط بطی الانقباض مع سکون متوسط بر یکی از چهار عارض دلالت میکند یکی بر خفقان دوم بر وجع سوم بر نار
 فارسی چهارم بر استهال سمومات و حذر از مثل فیون و غنبل بقدر قوت پس تحلیل نبض اول بنا بر اشتیاق بجهت حرارت قلی باشد
 بسبب جذب نسیم بر آنکه حرارت دلیل لطای ترک و آنست که تر حیض معشوق امر عالمیت صادر نمیشود مگر بضرورت آن
 اخراج فضول جذب نسیم است و سبب حرکت نبض ثانی بدو وجه بود یکی آنکه حرارت لادم و حبست دوم آنکه طبیعت مدبر بدن خادم
 اوست پس رین صورت وجع متغیر میشود و در تدبیر او پس منجذب میگردد و مائیت بدن و ترشح میشود و بر موضع موقوف نمی بینی که
 هرگاه مستقر میگردد وجع در موضعی پس حادث میشود و درم بنا بر افنای مائیت رقیق بحرارت وجع و باقی ماده غلیظ که در آن
 موضع بحفیت جا زده وجع در آید پس پیدا میشود و درم و هرگاه امر باین نوبت سلس چگونگی حرارت عام و جمیع بدن نباشد
 و اشتیاق نسیم تحلیل نکند و مایل لطای ترک و همان است که نبض دل گذشت و سبب کیفیت نبض ثالث در اوج آنست که بنا بر
 احتباس حرارت تبسید و تخذیر روح حاجت به اشتیاق زیاد تر میگردد و بدینا حرارت و قزخیر معاصرین اراقم گوید که وجود این
 نبض بصوت احساس حرکت انقباضی متحقق شود و چون حرکت مذکور کمتر درک میگردد و لما علت سابقا لهذا اقسام این جنس
 باعتبار زمان حرکت انبساطی در سه نوع محصور گشته و نه باعتبار اثر احوالین و حرکت انبساطی و انقباضی شش قسم حاصل میشود
 و حسب ترکیب ثانی بضرر سه در سه قسم خواهد بود و دران صورت نبض مسطور قسم اول از انواع مرکب این جنس باشد تفکر و تذکر
 دوم بطی و او ضد لعیت یعنی حرکت او مدت طویل از مقدار تمام کند پس سکونات او قبا عدا خواهند بود و این دال
 بر قلت حاجت دل بهوای بار و دست ضعف قوت لازم نیست لان ملاک القوة حراره لهذا گفته اند که سبب بطوی نبض ضعف
 قوت و کمی احتیاج قلب تر و بچ است و این نشان سردی و عدم افتقار تر و بچ کثرت و غسل آب چشمهای سخن مثل کبر تیه و اما
 نیز گاهی نبض را بطی میکند بنا بر تبرید اعضا بسبب تخلخل مسام و تب و حرارت و تجذب آن بسوی ظاهر بدن بنا سبب پس قوت
 تحلیل میشود و بار و میشوند اعضا بخواهر خود و نبض ضعیف و غیر بطی و متفاوت میگردد و مقوله بعضی معاصرین است که نبض
 بطی خبر سید بر کیفیت اکل معدنیات و مجبوبات مقتول مثل مس و آهن و سیاه و فقره و طلا و امثال آنها و شکر و سنبلی
 و کبریت و زرنیخ و مانند آنها پس یافته میشود و در هر واحد از قوام مثل رشته ابرشیم صلیفات نفخه مع صلابت اندک و
 محسوس میگردد و دران عقود باین نوع که بعضی از ان متصل اند و بعضی متفصل اما سبب بودن این قیام آنست که کل این جنس اجرام

مقتول عث افنای رطوبت میگردد و حتی که رطوبت اصلی را چه جاذب اند بنا بر تحریف یا بیش از آن که رسیده قوی بنا بر جذب رطوبت
و تحلیل آن می افتد پس تجرد مادیت او سد و دمی نماید مجرای عروق صغار را و غلیظ میکند روح را و گاهی متخلف میشود روح
و رطوبت و در گمانی عضو رسیده چنان میگردود و بدان عضویت بنا بر احتیاج حرارت و رطوبت فعل فاعله در فعله و تلوکید
خط از ابتدا بدو است و بر غلط بخلاف پس عارض میشود در آن غلیان و قادر بر اخراج هم نباشد پس هرگاه با این نسبت رسد
پس چگونه عارض نشود و عضو را غلیان حتی که مورت فاعله را اگر دود آن موت عضو است بنا بر عدم فعل روح و نفوذ او که از
حیات عضو است و این امر اکثر بشا بده رسیده که آنکه مبتدا درین علت بنایت مرتبه میشود و سا قوت میشود انگشتان دست و پا و
سوم مغذی بنیما و او میانه است در سرعت و بطو و ولالت ارد بر توسط حاجت ل بهوای بار و چه سبب او توسط است
نکوده است جنس چهارم ماخوذ از قوام آله و این هم تقسیم به صنف است زیرا که آله یعنی شیریان یا مطلق
غائر بود و در الفا زیا عاصی بود یا متوسط در هر دو پس **اول لبن** است و او آنست که از غذا نامل بهسولت منفر نشود
چون لبن کیفیت است منقعه غریبه می باطن و پیش غلبه رطوبت است زیرا که رطوبت موجب سهولت قبول الفا ز و هیتی تعدیست
بنا بر آنکه کثافت و اعطای رخا پس تعدید درینجا مطلوب بود از هر جهت که باشد چه الفا ز محتاج بر زیادتی تعدید است
برای حصول تطویل و تطویل از اخفاض حاصل میشود زیرا که اخفاض بنا بر حصول نفوس و انخا در خط مستقیم میباشد و
خط منحنی اطول از مستقیم بود و هر آنکه در علم هندسه مذکور است که اقصر امتداد است واصله در میان نهایتین خط مستقیم است
باجمله سبب حدوث این رطوبت اسباب مرطبه است طبعی یا شند یا مرضیه یا آنکه نه طبعی یا شند و نه مرضیه مثال مرطب طبعی غذا است
چه غذا از روئے ترطیب قوی از جمیع مرطبات است و ترطیب طبعی است بود آن بعض غذا یا بس ل مری و علامه شیرازی
در شرح قانون غذا را بلفظ مرطب مفید ساخته و گفته که از آن ماده مثل و متولد میشود و هرگاه جرم شیریان بدان اغتذای
نماید و تبا تعدد و قبول الفا ز میگردد و مثال مرطب مرضیه است تقاست خصوصاً لحمی که ترطیب و ظاهر است و اما ذوقی پس ران
با وجود بودن رطوبت محصور غیر عام بدن خالی از بور قیت نیز نباشد پس کمتر میشود و ترطیب و در طبعی این چنین رطوبت
بنیم نیست و دیگر آنکه ذوقی و طبعی از شدت عرض کبر لطن در هر دو ایجاب تعدید شیریان که موجب صلابت است می نمایند مثال
دیگر شیر غس است و ترطیب و نیز ظاهر است که آن مرض طوبی است و مثال مرطبی که نه طبعی است و نه مرضیه تقاست که مگره
باب شیرین و با عدال استعمال کنند جرم شیریان رطیب زد و **دوم صلب** و این ضد لبن است یعنی با سانی منفر نشود
و بنض صلابت تبه میشود و بنض قوی از جهت کثرت نفوذ بر و بر انگشتان و کثرت الفا ز نامل از آنها و فرق بنیما آنست که اگر
عرق از غذا نامل منفر نشود و بعد از عذ ترا ج دفع کند انگشتان بقوت پس آن قوی باشد و الا صلب اسباب صلابت بنض جارت
اول پس جرم رگن بر آنکه پس مزیل سبب لبن است و آن طوبت با فی غل عرق است این موجب عسر قبول است مرا الفا ز
و تعدید مرادی الصلابه و دهم شدت تعدد عرق چه هرگاه تعدد شدید و جرم رگ فاذا الفا ز و تعدد رگ در قوه تعدد

نبض صلب پدید آید سوم شدت بر وجهی که آن اجزاء و طو ببت موجوده خلل عرق کند و در عروق قبول نفی حال شعبیه با رضیت گردانند -
 چهارم مجامده بجرانی چه گلب صلب میشود نبض در یوم بجران از شدت مجامده و تمدد اعضا بسوی جهت دفع طبیعت بسبب اندفاع
 ماده بجهتی از جهات مثل راس و صده و امعا و مثانه و غیره بپس بدان سبب جرم عروق متمد گردد و چنانچه طبیعت خواهش دفع ماده
 بسبب اسهال کند پس متمد میشوند اعضا و الیاف آنها بسوی این جهت پستتر لازم گردد آنرا اصل است نبض و مخفی میباشد
 که این قسم رابع داخل نیست در قسم دوم که تمدد عرق است بهر آنکه تمدد اعضا سبب است بتا بر تمدد عرق پس این غیر او باشد
 و ایضا بدانند که نبض موجی در بجران عرقی میباشد و در بجران که از دفع ماده با سهال یا قی با عاف باشد نبض صلب میشود
 لما ذکرنا و ازین دفع میگردد اعتراض بعضی اطا که میگنیدان النبض یصیر موجی فی الجحان و الموجی یکون لینا کلا صلبا و غیره
 نمایند که سبب بدن را اصل است نبض لازم بود و اصل است نبض او وجودی است ضرورت نیست کما فی الجحان و غلبه آب حیات محض
 یعنی چشمهانی که قوت محقق بر آن غالب باشد بار و باشند خواه حار مثل سیاه شیشه و زاجیه صلابت نبض زیاده میکند بسبب جفاف
 و در عظم نبض نقصان می آید و باعث صلابت سوم معتدل بینهما و آن متوسط بود در صلابت و لین و سبب او توسط
 اسباب لین صلب است چشمت پنجم ما خود از حال امتلا و خلای عرق و اصناف این نیز زیاده از ستم
 نبود زیرا که خون و روح و غیره که بران شریان محتوی است یا اکثر از مقدار طبیعی بود یا اقل از آن و یا نه اکثر بلکه میانه
 هر دو بود پس اول متمثلی است او آنست که در تجویف رگها و زیاده تراز مقدار طبیعی متعادل محسوس شود و امتلائی نبض
 یا از کثرت روح بود نسبت به کثرت خون یا از کثرت خون و یا از کثرت هر دو باشد نشان امتلائی روحی یکی شریان است احساس
 استفاخ او مثل استفاخ مشک پر از باد و استوا و عظم نبض بشرطیکه صلابت مانع نباشد و علامت امتلائی دموی گرانی شریان
 است و امتلائی او مثل امتلائی مشک پر آب اختلاف انضغاط نبض بنا بر آنکه قوت بسبب ثقل استوا و بسط تام نمی نماید و
 لیست آن در اکثر بنا بر نفوذ او در جرم رگ بشرط عدم غلظت خون و نشان امتلائی هر دو یعنی خون روح و دو علامت مذکور بهر
 که ممکن لا تجتمع باشند و مخفی نمایند که از کثرت موجود خون در بدن کثرت او در شریان لازم نیست و نه بالعکس چه گاهی بدن
 متمثلی می باشد از خون غلیظ که صلاحیت نفوذ در شریان ندارد پس با وجود کثرت او در بدن در شریان کمتر می باشد و گاهی
 بالعکس می باشد بنا بر صلاح النفوذ بودن خون و کثرت استخفاف آن در شریان بواسطه قوی بودن قوه شریان پس از محسوس
 احساس امتلائی نبض بدون ادراک آثار امتلائی بدن از وجه دیگر حکم بر امتلائی تمام بدن بتایید کرد فافهم و بعضی گویند که سبب
 نبض متمثلی اسباب جبه امتلاست از اغذیه و شربه لذیذه و مطبوخه و اکثر اقسام مطب مخصوصا بحد طعام و موانع تحلیل خلل و عت
 و ترک یا ضعیف یا متفرغ و یا ضعیف یا ضعیف یا قوت ماسکه و یا ضیق مجاری و نزد بعضی مواضع سبب این نبض یا
 امتلائی ماده است دیا امتلائی ریح و یا امتلائی غذا و مانند آن پس در امتلائی مادی نبض عریض می باشد و ثقیل بحسب ماده
 و در کثرت سکونین بطی از حالت صحت می باشد بشرطیکه در نفس ده کیفیت خبیثه یا حدت از کیفیات اربعه نباشد و اگر در آن

کیفیت یافته شود درین صورت شوق نبض بر طبیعت خلط و کیفیت کمیت آنها بود و اما در امتدای ریجی نبض با نفخ و لینیت باشد و در امتداد
غذائی در نبض این شوق و قوت زائد یافته میشود و وجه شوق اشتغال حرارت است بنا بر تصرف طبیعت بخند و وجه قوت حصول
غذای منضم و جذب و بسوی اعضا است و چه آنکه نبض متملی یا نبض رطب مسترک است بجهت استیلا بر رطوبت بر هر دو
و فرق فیما بین آنست که رطوبت در نبض رطب داخل جرم رگ بود و بدان سبب نبض رطب بالضرورت لین میباشد و در نبض متملی
رطوبت در تجویف بود و بدان سبب متملی نماید و لینیت در آن ضرورت ندارد زیرا که جائز است که قوام رطوبت مالیه در تجویف
رگ چنان بود که نفوذ او در مسام شریان منضم باشد و اگر لینیت هم باشد فرق او از وجود امتداد و امتدائی و عدم آن در
رطب مخفی نمی ماند و الا یقیناً بدانکه لازم نیست که نبض متملی عظیم باشد بلکه گاهی صغیر میباشد بسبب خلط ماده مالیه و در هم
خالی و این ضد متملی است و سبب این قلت خون یا روح در تمام بدن است یا در شریانین فقط بواسطه غلظت و ضد اسباب
سببه امتداد و ضد اسباب امتدائی مادی و ریجی و غذائی که بالا مذکور شد و بدانکه مراد از نبض خالی در اینجا آنست که هیچ
چیز در جوف شریان ندارد چه خلوی شریانین از خون و روح محال است بلکه باعتبار آنست که آنچه در جوف رگ است نسبت بجات
اعتدال کمتر است و اگر چه بدن از خون متملی باشد چه خلوی شریان را قلت خون بدن شرط نیست کما مر سابقاً پس از خلوی
نبض بدون دیگر اعراض خلوی بدن حکم بر قلت خون تمام بدن نتوان کرد و سوم معتدل بینها و او متوسط
بود و در امتداد و خلط و سبب آن توسط اسباب مذکوره است **جنس ششم** ماخوذ از **ملس مجنون** و این نیز سه
صنف است یعنی حار و بار و معتدل هر چند بحسب غلبه کیفیات اربعد و اعتدالی آنها قیاس شش صنفی آنست که شش قسم باشد
لیکن کیفیت انفعالی را معتبر نداشته اند بواسطه آنکه رطوبت اگر در تجویف رگ باشد پس این رجوع بحس امتداد و خلط نام
و اگر داخل جرم رگ بود بحسب لینیت جرم او نماید پس این رجوع کنه بحس قوام آنکه همچنین سه صنف است اگر غالب بود صلابت و آب
کند و رجوع بحس قوام نماید و کند و نه در میان نیز رجوع باجناس مذکوره نمی نماید اما کیفیت بدن ملس شریان آنست که او را
دست بر موضعی از مسام غیر موضع شریان نهند پس هر گاه کیفیت او محسوس گردد و نسبت او بحسب معتدل مزاج معلوم شود
در یافت کنند مقدار یک مستحق است بنا بر کیفیت موضع شریان بعد از آن دست بر شریان گذارند و نسبت نمایند کیفیت آنرا بسو
کیفیتی که این ملس مستحق آنست پس اگر احترازان بود چنانکه در ردق حکم کرده شود که آن حار است اگر ابرد باشد حکم نمایند که
آن بار دست و الا حکم بر معتدل نمایند و توجیه محقول در باب احساس بر دوت شریان همین است که ملس شریان نسبت بحرارت
حالت صحت یا به نسبت حال معتدل المزاج سرد نماید با کمال ملس عار و دالت می نماید بر زیادتی سخونت روح و خون که در تجویف
رگ است و سبب سخونت آن هر دو از اسباب سخنه است شل حرکت بدنی و نفسانی و ملاقات سخن بالفعل و بالقوه و کثافت
مسام و عفونت ملس بار و دالت میکند بر برودت آنچه در تجویف شریان است از خون و روح و معتدل میان این هر دو
و دالت بر اعتدال خون و روح در حرارت و برودت می نماید **جنس هفتم** ماخوذ از **زمان سکون** بدانکه مراد از سکون

در اینجا سکون مجاز نیست یعنی زمانه محسوس اقل بین الانبساطین که در آن حرکت رگ محسوس نبود و آن در صورت عدم احساس
حرکت انقباضی مطلقاً متضمن بر سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی بر سکون مرکزی حقیقی و ابتدائی حرکت انقباضی باشد پس
زمانه حرکت منحصر در آخر انبساط ماند و درین صورت گویا که نبض از یک حرکت حقیقی و یک سکون مجازی مرکب باشد پس اصناف این
جنس نیز سه نوع بود زیرا که زمانی که در آن حرکت نبض محسوس نمیکرد و یا اقصر بود از آنچه در معتدل است و یا اطول ازان بود و یا
نه اقصر و نه اطول بود پس اول را متواتر گویند و می‌انست که زمانه محسوس واقع میان قرعین که سکون غیر حقیقی عبات
از آن است کوتاه بود نسبت بحالت اعتدال و متواتر را متدارک نیز گویند بنا بر حقوق بعضی نبضات با بعضی سرعت و ایضاً متکالیف
خوانند بحسب انضمام یک نبضه با دیگری بغیر تخلخل زمان کثیر میان هر دو و فرق در متواتر و سیرلج آنست که متواتر تا خود از زمان
سکون است و قصر زمان بین القرعین و در آن معتبر است و سیرلج ماخوذ است از زمان حرکت و در آن قصر زمان قرعه مقصود
و لهذا متواتر را کم میگرد و مگر بدو حرکت و سیرلج مدرک میشود و یک حرکت و سبب تواتر نبض ضعف قوت حیوانی است یا کثرت
حاجت بنا بر حرارت شدید تر از آنکه مقدار انبساط و سرعت در آن کفایت کند و عام است که با آن قوت قوی نبض عظیم باشد یا نه
لیکن هرگاه نبض عظیم باشد حصول تواتر در آن نباشد مگر از حاجت مفروضه زیرا که نبض عظیم بدون قوه مانع و پس وی قلیل تواتر یک
سبب ضعف قوت باشد یعنی نمی‌تواند نبض عظیم متواتر را تقدم حصول سرعت بر تواتر لازم است للمعرفت سابقاً من تقدم العظم
على السرعة و تقدم السرعة على التواتر و هرگاه با عظم و سرعت متواتر بود درین صورت دلالت کند بر بودن حاجت کثیر از آنچه گفتیم
در آن عظم و سرعت با آنکه متواتر که با عظیم و سیرلج باشد سبب شدت حرارت و کثرت حاجت بترویج قلب بود و اما هرگاه نبض متواتر عظیم
باشد و نه سیرلج پس لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن هرگاه نبض ضعیف
و بطی گردد درین صورت حاجت بنبض آن شدید باشد پس مضطر گردد بسوی تواتر و این بسبب ضعف قوت بود چه اگر قوت قوی
بودی بالضرور اول عظم سیرلج سرعت پست تواتر ظهور نمودی بشرط عدم موانع عظم و سرعت و ازین معلوم شد که دلالت نبض متواتر
بر ضعف قوت در صورتی است که با عظم و سرعت نباشد چه عظم و سرعت بی قوت نبود اما بشرطیکه با عظم نباشد با سبب تواتر با ضعف
قوت بود یا مع قوت لزوم حاجت در هر دو صورت ضرورت حاجت طبعی باشد خواه غیر طبعی و این نبض در او رام حار رحم
یافته میشود و لشدت الحرارة و ضعف القوة و دوم متفاد است و او آن است که زمان محسوس بین القرعین در آن بود و
آنرا متراخی و تخلخل نیز گویند بنا بر ضعیفی مذکوره متدارک متکالیف و سبب تفاوت نبض غلبه قوت است که حاجت اولی عظم
حاصل شده یا بر دشواری یا غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت و فرق درین هر سه سبب آنست که نبض متفاوت
اگر عظیم یا سیرلج باشد پس تفاوت بسبب غلبه قوت است الیفاً حاجت اولی عظم و سرعت استقامی او از تواتر بود و اگر ضعیف و بطی
باشد پس آنجا که حاجت ماس نبود بواسطه بروز حاجت است و چون حاجت ماس کند و ایضاً قوت بر تواتر قادر نبود از غایت سقوط
قوت است و حلول اجل در آخر او جاع شدیده هنگام بهلاکت بسبب عجز قوت از انتهای برکات تحریک نبض نمود تفاوت میگرد

و در فصل شتا و استر خایز نبض متفاوت می باشد سوم معتدل میان هر دو است که زمان محسوس بین القریعتین ^{سط}
 بود و سبب آن توسط حال قوت حیوانی و توسط حاجت است توسط اسباب متواتر و متفاوت **جنس** متشتمل بر ماخوف
 از استواء و اختلاف نبض و آن یا مستوی است و یا مختلف غیر مستوی قسم سوم میان هر دو یافته نمیشود زیرا که میان
 ششی و عدم او واسطه نباشد و این استواء اختلاف از سه وجه بیرون نبود یکی آنکه باعتبار نبضات متعده بود در امور خفیه
 که آن عظم و صغیر قوت و ضعف و سرعت و بطور و تواتر و تفاوت صلابت و لین است پس اگر نبضات متشابه باشند در امور
 خفیه مذکوره آنرا مستوی گویند و الا مختلف و اختلاف باعتبار نبضات کثیر الوقوع سهل المعرفه است و این اختلاف اگر تدریج
 ظاهر شود از امور خفیه چنانچه نبض عظیم بالتدریج از عظم به نهایت درجه صغیر رسد آنرا مختلف متصل گویند و چون بعد رسیدن
 به نهایت صغیر ببطور میل کند آنرا عاید گویند و درین عود اگر هر نبضه تدریج زائد شده ببطور رسد آنرا مختلف منقطع گویند و اگر در میان
 خلاف کرده ببطور رسد آنرا مختلف نامنظم خوانند و در دیگر امور چون سرعت و تواتر و غیره هم برین قیاس کنند و اگر اختلاف دفعه پدید
 آن نیز بر نظام باشد یا غیر نظام و دوم آنکه باعتبار اجزای نبضه بود باین طور که اگر معلق کل اصابع متشابه بودند در امور مذکوره آنرا
 مستوی خوانند و الا مختلف و در ادراک استواء و اختلاف باین معنی حاجت نبضه دیگر نیست بلکه درین اعتبار نبضه واحد کفایت کند
 و متشابه اجزاء و اختلاف آنها بحسب طول نبضه معتبر است زیرا که اعتبار باین عرض و سبب مشکل بود بنا بر قلت ظهور آنها درین هر دو قطر
 سوم آنکه باعتبار جزو واحد از اجزای نبضه بود یعنی اگر موقع صبح و احد یا بیطور باشد که اول بساط و آخر او مابین هر دو متشابه
 باشند در امور مذکوره آنرا مستوی نامند و الا مختلف گویند مثل آنکه آخر انبساط نبضه واحد سریع بود بنا بر شدت حاجت یا ضعف
 باشد بنا بر ضعف و در اینجا معرفت استواء و اختلاف کفایت میکند موقع صبح و احد بدون اعتبار باقی مواقع که در نبضه واحد اند
 و میتوان گفت که نبض باعتبار نبضات مختلف باشد و نظر باجزای نبضه و یا جزو واحد و مستوی بود و یا بالعکس پس مستوی حقیقی آن باشد
 که استواء در نبض هم باعتبار اجزاء و جزو واحد نبضه و هم باعتبار نبضات بود و همچنین مختلف حقیقی آنکه اختلاف در نبض هم باعتبار
 اجزای نبضه و جزو واحد آن و هم باعتبار قرعات بود و بداند که اگر چاه اعتبار استواء و اختلاف را جناس بگیرد مثل جنس استواء و اختلاف
 و بیس آنکه صعب اذ اعتبار را مورخه مذکوره نیست لیکن ملاک امر بنا بر اعتبار استواء و اختلاف این جنس مصروف با مورخه مذکوره
 است زیرا که اظهار آنچه در آن استواء و اختلاف واقع میشود همین مورخه اند و نبض مستوی علی الاطلاق است که در جمیع امور خفیه
 مذکوره مستوی باشد و اگر در یکی از امور مذکوره مستوی بود پس نبض در آن مستوی باشد فقط چنانچه گویند که این نبض مستوی در
 قوت است یا در سرعت و جز آن همچنین حال نبض مختلف است که یا مختلف علی الاطلاق بود و یا مختلف در امس که در آن مستوی
 نباشد و اقسام مرکب نبض مستوی و مختلف بطور ثنائی و ثلاثی و غیره بسیار اند و یکی از آنها از اقسام مرکبات که در تعلیم نبض
 مرکب بطور خواهر شد استنباط نمایند با کجمله اسباب اختلاف نبض سه گانه است یکی ثقل ماده که مانع از حدیث حرکات برنج
 استقامت باشد و دوم مجاهده قوت با مرض چنانچه در ایام بخارین می باشد سوم چیز ناسیکه از خارج دار بدن می شوند

همچون فرج و هم و غضب غیر آن اما شیخ الرئیس بعضی دیگر ثقات اقسام مذکوره را بدین طور بیان نموده اند که سبب اختلاف نبض
 یا مع ثبات قوت بود و آن ثقل ماده است از طعام یا از خلط زیرا که طبیعت در اسخالت بسوی هضم طعام انضاج خلط متوجه
 میشود و از فعل نبض بر میگردد و در نبض صغیر و بطور تفاوت رونمای پس حاجت زیاده میشود بسوی ترویج و اقبال نبض میکند و در
 او جعده نماید نبض قوی و سریع و متواتر میشود علی حسب الحاجة الی الترویج پس متوجه میشود بسوی هضم و نضج و بار دیگر پیشین منتقل میشود
 از یکی از ان هروید دیگر یعنی از انصرف بسوی اجتهاد و بالعکس پس در ثبات میشود اختلاف تا آنکه مستولی شود طبیعت بر ماده غذائیه
 و خطیبه دفع کند آنرا و حسب یگر آنست که ماده غذائی یا خلطی بر اعضا ثقل کمال می آورد و ثقل متحرک محاذق قوت محرکه از
 تحریک مستوی میگردد و اگر چه قوت فی نفسها قوی باشد پس جهد میکند طبیعت در تحریک ای ترویج تا آنکه غالب میشود کلال و
 اعیان بر عدم مطامعت آن بواسطه ثقل متلائی پس قه میکند از تحریک بر استراحت تا آنکه حاجت کثرت پذیرد پس اختلاف
 حادث میگردد و دعای مست که خلط مورم باشد یا غیر مورم لیکن مورم بنابر ضعف عضو و دوام بقای آن در موضع واحد ایجاب
 ثقل اکثری نماید و ایضا هرگاه خلط محدث اختلاف در شرائین باشد ایجاب اختلاف اکثر بود بهر آنکه ثقل نفس له محرکه است خاصه هرگاه
 قریب بدل باشد زیرا که درین حالت ثقل قریب از مقدار قوت ثبات بود و یا سبب اختلاف نبض مع ضعف قوت بود و آن مجاهده
 قوت و مرض است بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتغال خود با مرض بر تحریک مستوی شکن نباشد بلکه بواسطه ضعف از تحریک مستوی عاجز
 میشود پس اجتهاد میکند در تحریک برای ترویج بعد توقف میکند از ان بنابر عجز پست و میکند بسوی تحریک بدانکه چون ثقل ماده
 و ضعف قوت مضطرب شود نظام حسن زن نبض را نیز باطل میکند زیرا که در ان هر دو نوعی از استوائست هرگاه اشتداد میکند سبب
 اختلاف پس مشتد میگردد و اختلاف حتی که در نظام و وزن و از جمله اسباب اختلاف متلائی عروق است از خون و
 سایر طبوبات که در عروق باشند بنابر افراط کمیت یا کیفیت و اختلافی که از متلائی دموی بود فصد آنرا ازل میکند لایزاله
 سببه و هو الکامله الدموی و شدید ترین چیزیکه در متلائی دم موجب اختلاف میشود خون لریج و خاکی موجب متحرک شدن
 است که سبب لزوم جهت خود روح را از نفوذ جریان در شرائین منع میکند و خصوصاً وقتیکه این اشتداد قریب از قلب باشد که درین
 صورت ایجاب او را اختلاف را بیشتر بود و تقریب من مبداء الحیوة و از اسبابی که اختلاف در مدت قصیر و احب میکند
 متلائی معده از طعام است و غم و فکر و جز آن برانچه موجب توجه طبیعت شود بسوی خود کشیتی که طبیعت از تحریک مستوی
 نبض برگردد و حاجت زیاده تر شود پس طبیعت متوجه شود بسوی تحریک مستوی و هکذا لایزال یقتل الی احدی هاجن الاثر
 و وجه اختلاف نبض در متلائی معده از غذا آنست که طبیعت در چنین وقت مجاهده و مقاومت با غذا میکند درین اثنا گاهی غذا
 بنا بر کثرت خود قهر بر طبیعت می نماید پس نبض ضعیف میشود و گاهی طبیعت بواسطه هضم بر غذا غالب می آید پس نبض قوی میگردد
 و چه قصرد مدت و ظاهراً است که این اختلاف تا زمان هضم طعام و اخذ ارواح معده می ماند اما آنجا که در معده خلط ردی باشد
 اختلاف نبض دوام پذیر و وزایل نشود تا بقیه چیزی از ان خلط بهر آنکه هم معده شدیداً حس است پس چنانکه زان باقی ماند و او هم

عصیان نماید اختلاف دوام کند بلکه گاهی آن خلط مودی بمحققان معدی شود و نبض تحقیقانی گردد و آن نبض کثیر الاختلاف
 است و در غلظ و صغری و سرعت بطور تفاوت و بعضی گویند که آن نبض ضعیف صغیر متواتر مختلف مائل بسوی جهت واحد بنا بر
 کثرت حاجت میباشد و بداند که گاهی سبب اختلاف نبض صلابت آله بود که در حرکت سهولت مطاوعت نمیکند و قوت از
 تحریک مستوی عاجز میشود بنا بر حقوق اعیان استراحت می کند و باز بسوی تحریک عودی نماید و نبض مریم عشق مثل نبض
 صاحب هم مختلف میباشد زیرا که طبیعت عاشق متوجه میشود بسوی تخیل محبوب آنحضرت صورت آن و تفکر در آن پس منصرف
 میگردد و از نبض تمام آنکه حاجت شد گرد پس متوجه میشود بسوی نبض و هکذا این نقل من احدی الی الآخر و یجدد اختلاف
 و یا بسبب آنکه عاشق دائم میان یاس و رجاء میباشد پس هرگاه غالب میشود بر روی رجاء نبض او مثل نبض مسرور و عظیم لیس مائل
 بسط و تفاوت میگردد و هرگاه غالب میشود بر روی یاس نبض او مثل نبض غموم صغیر ضعیف متفاوت بطبی میگردد و آیه در مروج
 رطب قلب نبض لیس و مختلف در سرعت و بطور میباشد سبب لیسیت ظاهر است و موجب اختلاف آنکه در اینجا ضعف در غایت
 نمیشود پس قوت هر یک در تحریک آله سرعت علی قدر طاقت بعد از آن اعیان آن لاحق میشود پس اخذ می کند در سرعت
 و بطور همچنین در جمعی یوم غشی بحسب اختلاف حرکت روح و اختلاف حال قلب نبض ضعیف و مختلف می باشد و بداند که
 نبض در جمعی مسرور و یوم زمان ابتدا مختلف میباشد چنانچه در سائر حمیات عینی بنا بر آنکه اخلاط عفنه در بن وقت مجتمع میشوند
 پس نقل می آید بر طبیعت و ضغفه میدهند آنرا پس ضعیف میشود در تحریک مستوی بعد از زمانه ابتدا مستوی عظیم سریع
 میگردد و بنا بر لطافت صفرا و نفث آن بر قوت چه عفونت زیاده میکند رقت لطافت در روی تحلیل میشود اکثر از آن تبخیر پس
 حرکت میکند لیسیت برای تحریک نبض بر استواء و میگردد و نبض عظیم سریع بنا بر اشتیاق حرارت غریزی انتهای قوت بنا بر
 شدت حاجت بسوی اخراج آنجبره دخانی تسخّل از ماده عینی و بسوی استنشاق هوای بار و بواسطه غلبه حار زاری و التهاب آن
 و تحفی نماید که بودن نبض مختلف را بتدایز خواص و دلائل حملی غلب است بخلاف سائر حمیات عفنه که در آن اختلاف زمانه ابتدا
 و در ترشید نیز میباشد زیرا که در ابتدا ماده کثیر متقل میباشد و کذا که در ترشید و بهر آنکه طبیعت را آن بهر زمان مشغول بنضج
 ماده میباشد و در رفتی کم میگردد و بنا بر تحلل و بهر آنکه آن با فراغ و مانند آن و اما در اخلاط که ماده بسیار کم میگردد
 و طبیعت بر روی شدت مستوی میشود پس بالضرورت اختلاف کثر عارض میگردد لیکن بدانند که نبض گاهی مختلف میشود بحسب اختلاف
 ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت نضج و عدم آن و مانند آن که موجب اختلاف حال نبض سست و گویند که نبض مختلف
 مائل بصغیری در فصل خریف و بلاد مختلف الهوائ نیز میباشد اکنون بدانند که چون سبب اختلاف نبض معلوم شد پس عدم
 آن سبب استوای نبض خواهد بود و باجماع استواء سبب ستم ارض طبیعت بر پنج واحد و بقای آن بر اعتدال و انتقالات
 مانع از استمرار فعل او میباشد چنانکه ما خود از نظام و غیر نظام نبض در اختلاف و آن دو نوع است
 مختلف منظم و مختلف غیر منظم اما منظم آنست که برای اختلاف از نظام محفوظ محدود که بر آن ور کند یعنی اختلاف آن

هر نوع که باشد بربیک و تیره بود و آن بر دو وجه است یکی منتظم علی الاطلاق و او آنست که تکرار آن بربیک اختلاف با هم ندارند
 آنکه اگر سریع باشد سرعت در هر نبضه مثل و ثلث سرعت نبضه که مجاور و بعد آنست باشد یعنی در آن یک اختلاف باشد پس بر آن
 استمرار نماید و دوم منتظم مدور و او آنست که برای تکرار آن دو دوره متوالی و یا زیاده باشد مانند آنکه سرعت در هر نبضه مثل و
 ثلث سرعت نبضه که مجاور آن و بعد از آنست با تمرار و دو تا عددی معین پس برگردد و سرعت هر نبضه مثل و نصف سرعت نبضه
 که مجاور آنست و بعد از آن و استمرار و دو تا عددی معین پس برگردد و رجوع نماید بسوی دوره اول تا آنکه تمام کن این نیز عدد و معین
 پس رجوع نماید بسوی دوره ثانیه علی هذا القیاس و اما نبض غیر منتظم ضد منتظم بود یعنی آنکه حرکت کند در حرکت مختلفه غیر
 ترتیب غیر حفظ نظام سکون بدانند که سبب نبض مختلف منتظم ضعف سبب نبض مختلف است لدلالة علی تشابه حال
 البدن فی الاختلاف و ازین جهت شدید الدارءه نیست و اگر چه نسبت بمستوی رود است زیرا که عدم تشابه که لازمه مختلف
 است و منتظم هم موجود است لیکن ر د ا ر ت نبض مختلف غیر منتظم ازین زیاده است لدلالة علی عدم تشابه حال البدن اما
 بقول مسیحی شارح قانون مختلف غیر منتظم نابردالت و بقلقل سبب اختلاف اجود از مختلف منتظم است که دلالت بر ممکن سبب و تقرار
 آن دارد لیکن حق آنست که اگر چه مختلف منتظم و ال بر ممکن سبب اختلاف است لا غیر منتظم نابردالت و بقرت سبب ا ر ا ت
 زیرا که سبب غیر منتظم اقوی از منتظم است و ممکن سبب ضعیف مقاومت قوت سبب غیر ممکن نمیکند یا بجملة سبب نبض مختلف
 غیر منتظم باشد سبب نبض مختلف است یا کثرت آن که نظام اختلاف را که در آن نوعی از استواست باطل می کند جنس
 و هم ما خود از وزن بدانند که نزد شیخ الرئیس مراد از وزن در اینجا مقایسه مقدار زمانی است که در آن حرکت بود و زمانیکه
 در آن سکون باشد نه مقایسه زمان حرکت بر زمان حرکت و زمان سکون بر زمان سکون که آن از جنس استوا و اختلاف است
 زیرا که مقایسه زمان یک حرکت ب حرکت دیگر باعتبار استوا و اختلاف آنهاست در سرعت و بطو و مقایسه زمان سکونی بسکون دیگر
 باعتبار استوا و اختلاف آنهاست در تفاوت و مراد از زمان حرکت زمان حرکت انبساطی است فقط و از زمان سکون
 زمان واقع بین الانبساطین که حرکت در آن محسوس نشود نه زمان حرکت انقباضی و سکون مرکزی لعدم احساسها پس
 در اینجا قیاس زمان حرکت حقیقی بر زمان سکون مجازی مقبر باشد لا غیر و سکون مجازی سکون واقع بین القریعین است
 که آن مرکب از سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی و سکون مرکزی حقیقی و انبساطی است حرکت در آن محسوس
 نشود و کما ذکرنا فی السابق ایضاً یا بجملة جنس مذکور منقسم بدو قسم است جید الوزن و ودی الوزن جید الوزن آنست که نسبت
 زمان حرکت بر زمان سکون مثل نسبتی باشد که در معتدل بود حسب سن و بل و فصل و النوع تدابیر و این نبض دلیل اختلاف است
 و رومی الوزن آنکه نسبت طبیعی که میان زمانه حرکت و سکون است متغیر گردد و آن سه نوع است یکی مغیر الوزن که مجاور الوزن
 نیز گویند و او آنست که وزن اول وزن نبض سنی باشد که متصل برین صاحب آن بود چنانچه نبض صبیان را مثل وزن
 نبض شبان حاصل گردد و بالعکس و یا شبان را وزن نبض کسول بحصول انجماد و بالعکس و هم سائر الوزن

که جانب الوزن نیز گویند و او عند بجا وز الوزن است چنانکه صبیان را مثل زن نبض شیخ بود و بالعکس سوم خارج الوزن آنست که وزن نبض مشابه نبضی از نبض انسان نباشد چنانچه نبض تعش یا مرتعد بود و بدانند که کثرت خروج نبض از وزن لالت میکند بزیادتی تغییر حال زیرا که خروج او از وزنی که مقتضی مزاج اوست بسببی پیدا شد و هر چند که خروج اکثر بود بالضر و سبب اقوی تر باشد و چون معلوم شد که رد اوست وزن تغییر نسبت طبیعی است مابین زمان حرکت و سکون پس تغییر این نسبت یا بنا بر نقصان زمان حرکت باشد یا بواسطه نقصان زمان سکون پس برای شیخ علیه الرحمة در نبض دی الوزن اگر نقصان احوال زمان سکون باشد سبب و زیادتی حاجت تبریح است و اگر در احوال زمان حرکت بود پس سبب و زیادتی ضعف است یا عدم حاجت بشرطیکه نقصان زمان حرکت بسبب قصر مسافت حرکت بود و الانقصان زمان حرکت که به سبب سرعت انقباض باشد از وزن ردی نیست بلکه او محمود است بنا بر دلالت و بر قوت و فرق در نقصان حرکت که بسبب قصر مسافت حرکت بود و در نقصان حرکت که بسبب سرعت حرکت باشد آنست که در اول نبض عظیم نباشد و در ثانی که بسبب سرعت حرکت بود نبض عظیم نباشد بشرط عدم مانع عظمه این را در وزن ردی نمی شمارند لکن قویا و آمانند جالینوس نبض دی الوزن اگر زیاده و انقباض بود دلالت بر مزاج حار ساخن کند و اگر زیاده و انقباض بود دلالت کند بر امتداد کثرت بخار دقانی و قلات حاجت تبریح و بدانند که نقصان زمان سکون مثل زخم پایانی زمان حرکت است نقصان زمان حرکت مثل زخم زیادتی زمان سکون است سیفاً المطلوب اتحاد المسافة و ظاهر است که مسافت احد اگر از یک طرف بجا بطرف ثانی افزاید و بالعکس چنانچه دلیل و نهان شود دست پس اگر حرکت رگ بطی یعنی طول باشد سکون بعدی سریع یعنی اقصر شود و چه سکون مستوفی مدعی حرکت است پس سرعت حرکت البطوی سکون لازم باشد و بالعکس ازین مع میگوید و اعتراضی که بعضی شیخ می کنند که تغییر نسبت مختص نیست در آنچه شیخ ذکر کرده بلکه جائز است که بزیادتی در زمان سکون یا در زمان حرکت باشد.

تعلیم دوم در بیان اقسام نبض مرکب مشتمل بر دو مقاله

مقاله اول در بیان اقسام نبض مرکب باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و اترو و تفاوت و صلابت و لین و امتداد و خلا حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی که هر یک بقصول علیحدہ مسطور میگردد و وجه ترکیب نبض باین طور در انواع مذکوره آنست که مثلاً اگر دو قسم نبض از انواع مذکور خارج از اعتدال جنس خود نباشند و باقی اقسام بر اعتدال خود بوند آنرا از قسم ثنائی شمرند و اگر سه قسم خارج و باقی انواع معتدل باشند آنرا از قسم ثلاثی قرار دهند و علی بن ابی طالب اقسام سداسی که در آن جمیع انواع مسطوره خارج از اعتدال خود نباشند و چون مقصود از بیان ترکیب مذکوره بتین اقسام خارج الاعتدال از انواع مذکور است لهذا ترکیب اقسام معتدله از انواع مذکور ترک ساخته و چنان ترکیب افشاد و بر یک از انواع مثلاً عظیم و صغیر و جزآن که در بادی النظر عدم امکان اجتماع آنها مشهود است بنجرش نیرداخته و وجه ترک ترکیب انواع باقی اجناس نبض آنست که انواع جنس استواء اختلاف بر یک نام از اقسام ثنائی و ثلاثی و غیره که منظور باشد

از اقسام مذکوره دریافت نمایند و انواع جنس نظام و غیر نظام را که جنس گوشتی از قسم مختلف است بعد اثبات اختلاف در اقسام مسطوره از آن استنباط کنند و اگر خواهند انواع جنس زن را نیز بر اقسام مذکور قیاس نمایند و نظام نوع جنس ملس بهجت عمومت آن با اقسام مسطوره چندان احتیاج ندارد و هر چند که سبب هر قسم مرکب از بسائط آن دریافت میگردد و اما چون استخراج آن غالباً از تکلف مصون است و قبح غلطی نبودن آن علیحدت یک ردیف آن مضبوط گشت طالب در ادراک آن تاملی روند و در این مقاله متضمن پنج فصل است -

فصل اول در بیان اقسام مرکب ثنائی نبض و آن پانزده قسم است

قسم اول در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار نظم و منقوت و ضعف و این قسم نبض بر چهار نوع بود یکی نبض عظیم و قوی بیش غلبه قوت است و کثرت حرارت چند آنکه بظلم الکفای کند و بسرعت و قوت از مود می نگردد و این چنین نبض در جنس انسان طبیعی بود و هر آنکه مزاج رجال سخن و اشد القوة از نساست چه آنها که اکثر حرکت و ریاضت اند و طبیعت جبلت آنها بر همین حال است و کذا نبض ابدان ضعیف و اعظم و اقوی از ابدان فربه باشد و نبض در سن شباب نیز عظیم و قوی بود و معتدل در سرعت و این بسبب کثرت حرارت و شدت قوت شبان میباشد و بنابراین آن اکتفای کنند بظلم و سرعت معتدل از شدت سرعت و قوت و نبض مذکور در فصل ریح نیز حادث شود و برابر آنکه مزاج فصل مسطور معتدل در حرور و سردی باشد و اعتدال مزاج مزید قوت و حافظه است و گویند که نبض ساکنان بلاد معتدل المزاج مثل بلدان موصوفه بر خط استوا شبیه نبض فصل ریح میباشد لا اتحاد سببهما و الهواء المعتدل يجعل النبض تشبیهاً بالنبض الربيع ايضا و در خفایان که از ذکای حس قلب حادث شود نیز این نبض یافته میشود و در مزاج طبیعی حار بنا بر قوت فاعل و مطاوعت آله نیز نبض عظیم و قوی باشد اما اگر حرارت مزاج ناطعی بود و هر چند که ناطعی قوی تر بود قوت نبض ضعیف تر باشد چنانچه در حقی محرقه و غیره میباشد و الایضا اگر هضم مزاج بارد اصلی طعام گرم بخورد و با مزاج اولسازد نبض او عظیم و قوی شود و الایضا بعد هضم طعام در وسط خواب قوت و عظم در نبض حادث شود و بنا بر تری قوت و حرارت مزاج بخور و الاصرف حرارت غریزی بطرف خارج و مبدأ او بر است و بدین غذا و زیادتی لبین آله بنفوذ غذا و گاهی نبض عظیم میشود و در قوت زیاده میگردد و بجز تناول طعام قبل از هضم و تولد روح از آن و فیضان قوی بر آن بلکه بر آنکه طعام این حالت بنا بر قلت مواد غذایی رود و بدین طبیعت هنگام فقدان طعام آن مواد را اندک اندک خارج میکند تا که باکل فانی نشود و بقای آن مزاج فانی نگردد پس قتی که غذا وارد شود آن مواد را که نزد او موجود است بخوبی هضم می نماید برای تولید روح و قوی پس قوت را سریع مدت ظاهر میشود و مدتی این تاثیر باقی می ماند لکنه علی الجبری الطبعی (الطبعی) می باشد یا اکثری و الایضا که با گرم غسل کند خصوص در حمام پس در اول یعنی قبل از آنکه تحلیل افراط شود نبض عظیم و قوی شود و بنا بر تری قوت و حاجت موجب از زیاد قوت العاش حرارت غریزی است و نتیج مسام که مهمل تحلیل فصول مشقه علی القوة و باعث تری حاجت بخونست آب و هوا بود و بعد از آن که تحلیل با فراط شود نبض ضعیف و صغیر گردد و لضعف القوة لبطء تحلیل

و اگر استحمام آب سرد نمایند و ظاهر ترن سرد شود و در باطن حرارت محقق و جمع گردد نبض قوی اندک عظیم شود موجب یاقوت قوت
 آله اوست که حرارت باشد و سبب عظم اندک فروزی قوت مع بر و کثافت آله است و در ریاضت معتدل نیز نبض تند و عظیم و
 قوی گردد و بنا بر انباش حرارت غریزی اما در آخر ریاضت میرج و متواتر شود و لما سبقت انشا الله تعالی و هم نبض عظیم ضعیف
 و این نوع محصله الوجود نیست چه عظم نبض اوقات شرط است ضعف آن موجب صغریست پس اجتماع عظیم با ضعیف ممکن نباشد مگر آنکه
 سبب کثرت حرارت باشد چه در صورت شدت حاجت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع است کما مر فی اسباب نبض عظیم سوم نبض
 صغیر و قوی سبب صغری نبض بجز انقباض قوت تحت ماده غذائی یا خلطی صورت نمیدارد چه ظاهر است که سببش اگر ضعف قوت
 بود اجتماع او با قوی محال است اگر صلابت آله بود که با وجود قوت نبض را از عظم باز داشته بصغر آورده درین صورت از
 سرعت خالی نباشد بنا بر حصول ترویج که از عظم قوت شده و نیز خالی از صلابت نبود و مع هذا الیس بمحصله الوجود عند
 جالینوس لما سبب نبض فی النوع الاول من القسم الثامن ان شاء الله تعالی و اگر موجب صغری قوت حاجت باشد درین حالت
 تفاوت و بطوری نبض نیز شامل بود زیرا که در صورت عدم حاجت ترویج اول تفاوت و بطور دیگر پس عظم زایل میشود
 چهارم نبض صغیر ضعیف سببش ضعف قوت فقط یا قلت حرارت ضعف قوت باشد لیکن در صورت فرط برودت بطور لاحق شود و عدم
 الافتقار بالترویج و باشد که سبب صغری انقباض قوت تحت ماده خلطی یا غذائی باشد اما صلابت آله بنا بر لزوم صلابت نبض آن
 سبب صغیر و ریختنی تواند شد کما لا یخفی باجماع نبض صغیر و ضعیف را ابتدای خواب قبل مضم طعام نیز میشود زیرا که حرارت غریزی
 درین وقت بطریق انقباض غریزیه متوجه بسوی باطن میگردد برای مضم غذا و انقباض فضول لاجل الحاله همچو مقهور در باطن
 محصور میباشد و هرگاه حرکت و بطریق انبساط نباشد و قوی ظاهری ضعیف شوند بسبب توجه حرارت تمامه طرف باطن پس
 بالضره نبض صغیر و ضعیف گردد و باشد که بطور تفاوت نیز بسبب ضعیف لاحق شود و صغری طعام در وسط نوم نبض عظیم
 و قوی میشود و کما قلنا فی النوع الاول من هذا القسم و در آخر خواب عظیم و قوی و بطی میگردد و اما بعد از آن چون نوم بطول
 انجامد و در خواب فرط رود در آخر از نبض عظم و ضعیف صغری نماید زیرا که بواسطه اختناق حرارت غریزی انقباض قوت تحت
 فضولی که مستحق استفرغ در لقیطه میباشد قوت ضعیف میشود و از استیقای انبساط و ازین جهت گفته اند که واجب است بیدار کردن ناظم بعد
 مضم غذا حتی که دفع شوند فضول بطریق بول و براز و مخاط و بزاق و این نبض را آخر ریاضت و استحمام که فروزان اعتدال
 موجب تحلیل گوید در حالت عدم غذا نیز یافته میشود بواسطه ضعف قوت از تحلیل مفراط و چون تحلیل سجد فرط رسد بطول و تفاوت
 نیز لاحق شود و در غشی و جمی یوم غمی و جمی یوم غمی و در غشی و جمی یوم غمی و در غشی و جمی یوم غمی و در غشی و جمی یوم غمی
 باطن عرض ضعف قوت از آن بخلاف ترس ناگهانی که در آن میرج و مرتعد و مختلف غیر منتظم باشد و این نبض در جمی
 یوم سهری ظاهر میگردد و ضعف القوه من كثرة التحلل و قلة الاستعداد لسوء الحضم و همچنین در جمی یوم تعبی و جوع
 نیز بسبب ضعف قوت پدید آید و در جمی یوم غمی بسبب قلت حاجت ضعف قوت انقباض آن از کثرت مقدار بلغم غریزی باشد

و این نبض مذکور در امتزاج و قبالج بسبب آنکه قوت را نفوذ و حید و اتصال بسوی اعضا نمی باشد بنا بر وقوع سده در ابتدا
عصب که بعضو مسترخنی آید یا در ابتدای شخاع نیز حادث شود و هرگاه مرض قوی گردد طبی و متفاوت شود در آخر عنکبالی
قوت علت متواتر گردد مگر تواتر استواری نباشد بلکه بعد فقرات کثیره متفاوت گردد و لهذا جالینوس این نبض را متواتر مقرر
نماید و در اعلال مادی معده موم و غیر موم نیز نبض صغیر و ضعیف می باشد بسبب مایع عرض للقوة من الثقل مرة و الا
لحد دل اخری و در اوجاع باطنی نیز نبض صغیر و ضعیف می گردد و لتوجه الطبيعة الى الباطن و تترك اهتمام النبض قسم
دوم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و این نیز از چهار نوع خالی نبود اول نبض عظیم
و سریع سبب او شدت حرارت است چنانکه عظم بدان کفایت نکند و اگر حرارت باشد بود تواتر نیز بآن ختم گردد و این نبض را مزاج
ییب باشد بنا بر حاجت بسوی ترویج حرارت و هنگام بیداری که عقب خواب طبعی باشد نخست نبض عظیم و سریع شود پس بحالت طبعی
خود باز گردد و بسبب جوع روح و قوت بسوی حال خود در ظهور و بروز و در اینغولای دمی نیز این نبض یافته میشود و لشدة الحاجة
الى الترویح و این نبض در جمعی یوم درمی بنا بر اجتمع و در مرض حار یعنی جمعی و موم که این هر دو در اشتد احتیاج بسوی
تطهیه لازم است ظاهر میگردد و در صورت قلت اکل طعام نیز عظیم و سریع ثانی بقوت باشد و در جمعی عفتی دمی نیز عظیم و سریع
و مختلف بود و موم نبض عظیم و بطی سبب کثرت حرارت است چنانکه از عظم تجاوز نکند و ضعف قوت چنانکه از عظم نباشد
اما آنجا که سبب بطو غایت ضعف قوت باشد درین صورت حصول عظم بالبطو امکان ندارد چه وجود عظم را وجود قوه ماضیه است که
مرئی سبب نبض عظیم و گویند که نبض منزول قیاس نبض سمین عظیم و بطی باشد سو موم نبض صغیر و سریع سبب این صلا
آله بواسطه سوزن اجاری یا بسبب زیادتی حاجت بود که آنچه باعث صلابت از عظم فوت شده بسرعت تدارک آن کند و اگر حاجت
زیاده تر شود تواتر نیز ظهور نماید و موم تمام الحاجة بالسرعة پس هرگاه آله این شود نبض از صغر بظلم مل کند لیکن وجود این نوع
در صورت صلابت آله بدون صلابت امکان ندارد و آنهم بشرطیکه اسباب صلابت یعنی سوزن اجاری یا بسبب یکنه
موجب ضعف مفروض گردد که درین صورت وجود سرعت که بی قوه تابا شد با صغر محال است بلکه درین حالت عوض سرعت تواتر
ر و نماید و گویند که این نبض در صداع صفراوی و سرسام صفراوی و دوار صفراوی جمعی یوم مسمی یافته میشود و بسبب شدت حرارت
صفرا یا سافج که مستلزم شدت حاجت بسوی جذب هوای بار دست شدت یوست آن که مستلزم صلابت آله و عصیان آن
از انبساط تمام است و یا سبب صغیر این نبض انقباض طارک باشد زیرا که گوشت و باعث سرعت تدارک حاجت که از عظم فوت شده
چنانچه نبض سمین همچنین باشد اما اگر فریبی اواز گوشت باشد سرعت و قوت بیشتر بود و اگر فریبی اواز شحم باشد برخلاف آن بود
و یا انقباض قوت تحت ماده چنانچه در ابتدای نوبت جمعی عفتی پیدا آید و مختلف بود و در میان نوبت عظیم و قوی گردد و صغر که از
ضعف قوت و قلت حاجت بود حصول او با سرعت ممکن نباشد چه سرعت را قوت و شدت حاجت در کار است چهارم
نبض صغیر و بطی سبب او نقصان حاجت است بنا بر غلبه برووت و ضعف قلیل چه اگر سبب صغیر و بطو ضعف قوت بکثرت بود

بدون ضعف نبض نباشد اگر سبب صغریا وجود ضعف صلابت آله بود بدون صلابت نبض ممکن نبود و اگر با وجود قوت صلابت آله موجب صغریا شد درین صورت وجود بطور با صغریا امکان ندارد چه قوت قوه با صلابت آله موجب سرعت است نه بطور قوت قوه بالین آله باعث عظم است نه صغریا نقصان حاجت سبب این قسم نباشد نه خیرا و اما گاهی انقباض طرک مع قلت حاجت نیز باشد و گویند که نبض کهول و مزاج بارد چنین باشد لکن احوال حاجه الی الترویج و این نبض در همین که قریبی او از شخم بود نیز میباشد بنا بر انقباض نبض قلت حاجت و قدری ضعف نبض مذکور در اول خواب نیز حادث میشود بسبب که در نوع چهارم قسم اول نبض مرکب شنائی گذشت قسم سوم در انواع نبض مرکب شنائی باعتبار عظم و صغریا تفاوت و این هم چهار نوع بیرون نبود نخستین نبض عظیم و متواتر سببش قوت اندک مع کثرت حرارت است چه در صورت کثرت ضعف قوت عظم متمنع باشد و ضعف هم درک گردد و در حالت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و اما در صورت کثرت قوت حصول قسم نبض بدون سرعت بعدی نماید زیرا که در صین عدم ضعف و کثرت حرارت سرعت مقدم بر تواتر بود پس سبب مذکور نباشد چه در حالت شدت حاجت ادنی قوت در عظیم نبض کفایت میکند و سرعت را زیادتی قوت در کار است و در بعضی مطبقات جهت نبض عظیم و متواتر باشد و در حلی یوم نیز دوم نبض عظیم و متفاوت سبب وجود قوت است و عدم حاجت کثیر بود اما تمام و عظم دستخدا از سرعت و تواتر و این چنین نبض در حالت فرج یافته میشود و در جوانان طبعی بود و وجود اسبابها هم لیکن قوت نبض درین نبض لازم بود سوم نبض صغیر و متواتر سبب این ضعف قوت و زیادتی حرارت است چه اگر قوت ضعیف بودی عظم و سرعت حادث نمودی نه صغریا و تواتر در صورت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و بطور احوال در حالت انقباض و صلابت بی سرعت و صلابت نباشد پس این نوع از ضعف نبض خالی نبود و لهذا این نبض در اوج احوال هنگام ضعف قوت یافته میشود بسبب زیاد حاجت از فرط الهاب شد التواتر میگردد و بسبب زیادتی ضعف قوت از تقاطع وجه صغیر میشود و چهارم صغیر و متفاوت سببش ضعف قوت و قلت حرارت است چنانکه نبض را بطی نمازد و ظاهر است که اگر قوت ضعیف نبی بود عظم با تفاوت ظهور می نمود و نه صغریا و این در صورت قلت حاجت فقط بطور تفاوت مقدم می بود این نوع بدون ضعف نباشد و لهذا گفته اند که این نبض در کهول طبعی بود و بواسطه ضعف و عدم حاجت آنها اما بنا بر آنکه ضعف قوت آنها که بکثرت نبود سرعت قلیل نیز یار بود و میتواند که سبب صغریا نبض انقباض قوت تحت ماده خلط یا در ماده غذا کثیر باشد مع قلت حاجتی که نمودی بر بطون گردد و تفاوت حادث نماید قسم چهارم در انواع نبض مرکب شنائی اعتبار عظم و صغریا و صلابت و این قسم نیز بر چهار نوع بود اول عظیم و صلب و این ممکن نبود و نیست چه عظم نبض را لین و بر سر و صلابت موجب صغریا است دوم نبض عظیم و لین بیش از زیادتی حرارت چنانکه عظم اتفا کند و غلبه رطوبت سازد یا غریزی است یا کثرت رطوبت ماده مضیه لیکن نه بدان کثرت که بسبب انقباض قوت بنا بر نقل آن ضعف و صغریا نبض رو نماید و این قسم نبض در اکثر امراض دموی مثل صدرع دموی و قهرا نطیس ریح دموی یافته میشود و بنا بر لین آله بسبب ترطیب هم و جهت شدت

حرارت است چه نبض قوی بی قوت و سریع سبب حرارت صورت نه بند و این قسم خالی از عظم یا صغیر باشد هر آنکه در صورت عظم
صلابت تقدیم عظم بر سرعت واجب است و اگر مانع عظم صلابت یا انضغاط رگ باشد درین حالت بل صغیر باشد مگر آنکه صلابت یا
انضغاط چندان بود که نبض را از عظم بدرجه اعتدالش فرود آورد و هم نبض قوی و بطی سبب قوت و قلت حرارت است چه اگر سبب
بطو ضعف قوت میبود وجود قوی با بطی صورت نمی بست اگر چه بطی را تقدیم صغیر لازم است لیکن میتوان آنکه در اینجا غلبه قوت صغیر بر رجه
اعتدالش یافته باشد فافهم سوهم نبض ضعیف و سریع سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت بود و این نوع امکانی بود و در آنجا
آنکه حصول سریع یا ضعیف ممکن نباشد لضروره القوة فی السرعة بلکه در صورت ضعف قوت و سرعت ظاهر میگردد لکن الضعف
سبب آنکه و البته میتوان آنکه از ضعف قوت خالی نبود و چون سبب نبض ضعیف و بطی در صورت ضعیف قوت و کثرت حرارت است چه اگر سبب
جائز داشته اند و درین حالت باشد که مانع عظم انضغاط بود و قدریکه عظم را بر تبه اعتدالش فرود آورد و سرعت برقرار ماند چه هم
نبض ضعیف و بطی سبب حرارت است و قلت حرارت باشد و این ظاهر است اما صغیر با این نوع هم میاید و اما مگر بصغیر صلابت نرسد
لما قلنا فی سبب صغیر نبض و گویند که این نبض را صغیر میباشند سبب قلت حاجت بسوی ترویج بنا بر بردت بلغم و ضعیف
قوت که ملاک آن حرارت است و در آخر محل بعد از سه سادس نیز نبض مذکور پیدا مییابد که در نوع اول قسم پنجم نبض مرکب ثلثی مظهر
گردند قسم پنجم و در انواع نبض مرکب ثلثی باعتبار قوت و ضعف و تفاوت و تفاوت و این نیز چهارم نوع باشد اول نبض
قوی و متواتر سبب قوت قوه و شدت حرارت است چه نبض قوی را قوت لازم و قوت با قوت سبب شدت حاجت بود و بواسطه حرارت
شدید تر از آنکه عظم و سرعت بان کفایت کند پس این قسم بدون عظم و سرعت صورت نه بند و اگر صلابت یا انضغاط رگ مانع عظم
باشد درین صورت بی صغیر و سرعت نباشد و مخدک چون صلابت سبب صلابت نبض است پس بصورت وجود صلابت باقی
ندان نبض بی صلابت نیز خارج از امکان بود و قلت ان النبض القوی المتواتر لا یفلا عن العظم والسرعة او الصغیر والعتة
تواتر که از ضعف قوت بود و وجود او با نبض قوی سبب اجتماع ضدین هم محالست و هم نبض قوی و متفاوت سبب قوت ظاهر است
سبب تفاوت قلت حاجت بود چنانکه در اعتدال عظم و سرعت نقصان نیارد چه اگر سبب تفاوت غلبه قوت بود آنرا تقدیم عظم و سرعت
زم است تا ایقاسی حاجت او عظم و سرعت و استثنای او از تواتر حاصل شود و اگر بر دشواری قوت حاجت بود در آن صورت از
صغیر و بطو خالی نبود و ایضا تفاوت که از ضعف و سقوط قوت بود و اجتماع او با قوت ممکن نبود لاستحالة اجتماع الضدین سوهم
نبض ضعیف و متواتر سبب این ضعف قوت است چنانکه عظم و سرعت را بر تبه اعتدال فرود آورد و مودی بصغیر گردد و کثرت حرارت
رضی بنا بر تدارک بتواتر چنانکه اگر عظم و سرعت قوت شده و درین بصورت شدت ضعف باین نوع صغیر و بطو لازم باشد وجود
بها و هو الضعف چهارم نبض ضعیف و متفاوت سبب ضعف قوت بود لیکن نه چنانکه باعث صغیر گردد و اگر سبب متفاوت در اینجا
شدت یقین حاجت با سقوط قوت باشد پس این نوع هم از صغیر و بطو خالی نبود و چون سبب تفاوت و تفاوت که سبب غلبه
ت بود شمول او با نبض ضعیف خارج از امکان است کما لا یخفی قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلثی باعتبار قوت

وضعف و صلابت و این قسم نیز بر چهار نوع بود نخستین نبض قوی و صلب این نبض بی صغری نباشد و بقول جالینوس اصل محصله الوجود نیست چه او گوید که قوت بی اعتدال مزاج نباشد و صلابت را در ذات مزاج لازم بود واسطه سود مزاج حار سازد یا یا پس یا تحمل مغرط یا بر دمجد و این همه مضعفت قوت اندر آقم گوید میتواند که بعضی اسباب صلابت مثل تند اعضا و عرق موجب ضعف قوت نگردد و در آن صورت اجتماع نبض قوی با صلب ممکن باشد و تحمل که وجه قائل بودن شیخ بوعلی سینا و غیره با اجتماع نبض قوی با صلب همین باشد و یا آنچه در سبب نبض قوی گذشت دوم نبض قوی و لین سبب او قوت قوه و غلبه رطوبت سازد سست اما در صورت کثرت حاجت این نبض بی عظم نباشد و اگر حاجت زائد تر بود سرعت نیز ضمیم گردد و قید رطوبت بسازد بهر آن کرده شد که غلبه رطوبت مادی گاهی بنا بر انضغاط باعث صغری میشود و در آن صورت حصول این نبض ممکن نباشد و گاهی بسبب انضغاط قوت موجب ضعف نبض میگردد و آن ضد قوت است و اجتماع الضدین محال سوم نبض ضعیف و صلب سبب این ضعف قوت و صلابت آنکه باشد و این بی صغری بود و لزوم بالصلابة و بصورت وجود حرارت قوت اتر تیز یار گردد و بنا بر آنکه چه حکم که از عظم و سرعت قوت گشته چهارم نبض ضعیف و لین سببش ضعف قوت و غلبه رطوبت بود و این نبض در نقصان باه که از ضعف قلب باشد یافته میشود بنا بر ضعف قوت که محدث ضعف نبض و رخاوت رگ است اما اگر ضعف زیاده بود با صغری و بطور باشد لاقتضای کثرت ضعف القوه لها و اگر حاجت زاید بود قوت اتر نیز بر آن افزاید **قسم پنجم در انواع نبض مرکب شناسی** باعتبار قوت وضعف و امتداد خلا و این قسم نیز از چهار وجه بیرون نبود اول نبض قوی و متلی سببش قوت و امتدای شریان از خون است و دوم نبض قوی و خالی و این محصله الوجود نیست للزوم الضعف بالخالی سوم نبض ضعیف و متلی سببش ضعف قوت چنانکه مودی بصغری نگردد و امتلاست اما اگر امتدای شریان از خون طبعی یا روح بود وجود او ممکن نیست لاجتماع الضدین مگر آنکه امتلا می او از خون غیر طبعی یا بنا بر بعضی اسباب دیگر امتلا باشد چهارم نبض ضعیف و خالی سببش ضعف قوت لیکن نه چنانکه موجب صغری گردد و کی خون یا روح است **قسم ششم در انواع نبض مرکب شناسی** باعتبار سرعت و بطور و قوت تفاوت و این قسم نیز به چهار طرح تنوع گردد اول نبض سریع و متواتر سببش شدت حرارت بود مع اندکی ضعف یا صلابت آنکه یا انضغاط رگ چه در صورت عدم ضعف و صلابت و انضغاط بدون عظم و حدود این نبض امکان ندارد مگر آنکه صلابت یا انضغاط چندان بود که مانع عظم شود و مودی بصغری نگردد و یا آنکه قوت آن قدر کم باشد که لعظم وافی نبود چنانچه گفته اند که هرگاه ریاضت زیاده از اعتدال شود در آن حالت نبض سریع و متواتر گردد و بسبب فراط حرارت که در آن میکند آنرا حرکت و بواسطه قصور قوت که لعظم و فائز کند و این نبض در صدام حار و ربع صفراوی و خصوص رانتهای قوت ربع نیز یافته میشود و ایضا نبض کودک بقیاس نبض بالغ سریع و متواتر بود و در قوت و عظمی معتدل اما نظر بحال صلب عظیم باشد و بیش کثرت حاجت است بنا بر تعدیل حرارت زیرا که حرارت غریزی در ابدان صبیان بسیار میباشد و چون قوت ایشان ضعیف است پس قائم میشود سرعت و قوت اتر مقام عظم در احوال هوا و بعد از آن هر قدر که در قوت و نمو

زیاده گردد سرعت و تواتر بکا به عظم بیفزاید تا آنکه منتهی بشباب گردد پس نبض او در غایت عظم و قوت رسد و در سرعت و تواتر متدین
 شود و هرگاه بن کولت رسد نبض او در جمیع احوال مذکوره بنقص شروع کند و بدام حسب یادتی سن این احوال اندک اندک
 بکا به تا آنکه بن شیخوخت برسد و نبض او ضعیف بطلی گردد و در ورم حار نیز نبض سریع و متواتر گردد و مع انتشاریت و ارتعاش و هر
 چند صلب تر گردد انتشاریت ظاهر تر شود و هرگاه خراج بچینه شود از انتشاریت بگردد و موجی شود و اختلاف در این ظاهر تر گردد
 و سرعت و تواتر جهت سکون حرارت کمتر شود و ورم نبض سریع و متفاوت پیش کثرت حرارت و غلبه قوت است مع اندک
 صلابت مانع عظم چه اگر آله مطلق باشد عظم نیز موجود شود و اگر صلابت آله زیاده باشد صغیر حادث گردد و بداند که تفاوت بین
 نوع تازمانی باشد که ایفای حاجت بعظم یا سرعت و استغناء از تواتر بود و الا اگر حاجت زاید بود چند آنکه عظم و سرعت بدان کفایت نکند
 درین حالت مع سرعت تواتر ضم گردد نه تفاوت سوهم نبض بطی و متواتر سبب این ضعف قوت یا قلت حاجت بود و این چندین نبض
 با صغیر باشد و وجود سبها و اگر گویند که تواتر را شدت حاجت واجب است پس ریخا با وجود تواتر قلت حاجت چگونه صورت بند گویم
 که هرگاه نبض صغیر بطی بود و لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن
 چون حاجت نسبت صغیر و بطو شدید باشد پس بسوی تواتر مضطر میگردد حاصل آنکه تواتر را زیادتی حاجت بر حاجت طبعی ضرور
 نیست شدت حاجت عارضی هم کفایت میکند پس نقصان حاجت از حاجت طبعی با تواتر منافات ندارد چنانچه در ورم
 نبض بطی و متفاوت پیش نقصان حاجت است یا ضعف قوت پس آنجا که حاجت ماس نبود بسبب قلت حاجت و بروز
 مزاج باشد چنانچه در صداع بار و صرع بلغمی و استرخا و قلع و احتباس طمث از بروز و در ابتدای نوبت حملی ریح و او را م بارده شل
 سرسام بار و که بنا بر قلت حاجت تبریح بسبب ماده مبرده این نبض حاصل میشود و اگر حاجت ماس کند و قوت بر تواتر قادر نباشد
 از ضعف و سقوط قوت باشد و این را ضعف و صغیر نبض نیز لازم است قسم یازدهم در انواع نبض مرکب
 تشائی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و این و این قسم نیز چهار صنف باشد اول نبض سریع و صلب سبب آن کثرت حرارت
 است و بیوست چنانکه موجب آن قدر صلابت گردد که عظم را بدرجه اعتدالش فرود آورد و نه در صورت فرط صلابت این
 نبض بدون صغیر باشد لصلابة الآلة بکثرة الیوسته و هذا القول جالینوس انضمام سریع با صلب که مضعف قوت است نیز غلیظ
 از تخلف نیست کما لا یخفی و ورم نبض سریع و کثرت حرارت و رطوبت بود و این را عظم لازم باشد للین الآلة و
 شده الحاحه و اگر حاجت اشد بود تواتر نیز ضم گردد مگر آنکه مانع عظم انضغاط قوت تحت ماده و یا انضغاط رگ از کثرت
 لحم یا شحم باشد بقدریکه مودی بصغر نگردد که درین صورت حصول نبض مذکور بدون وجود عظم و صغیر ممکن است
 کما لا یخفی علی من له اولى المسکة سوهم نبض بطی و صلب سبب این قلت حاجت و صلابت آله بود و ازین جهت بدون صغیر
 نباشد باجملا این قسم نبض دلیل بر و دت بود لعدم افتقارها الی الترویج الکثیر چهارم نبض بطی و لین سببش قلت حاجت
 و کثرت رطوبت است و اگر قلت حاجت زیاده تر ازین گردد تفاوت نیز ظهور نماید لکثرة بروز المزاج و این نبض

در مرض دوار بلغمی یافته میشود لکن طوبه المرحیه للاله و بعد مزاج البلقه و در سوء مزاج رطب قلب نیز پیدا آید اما
از اختلاف خالی نبود لما ذکرنا فی النبض المتخلف و گویند که در رنج بلغمی در برص نیز باشد لیکن در مرض برص بسبب بلغم در طوبیت
مزاج عریض هم میباشد قسم و و از دهم در انواع نبض مرکب شنائی باعتبار سرعت بطو و امتداد خلا
و این نیز چهار نوع بود اول انبض سریع و متلی سبیش کثرت حاجت و امتلا می رگ از خون روح باشد و این بی عظم نباشد
مگر آنکه امتلا از ماده غلطی یا غذائی مضطرب قوت باشد اما نه بدرجه که باعث صفر گردد و دوم نبض سریع و خالی سبیش کثرت
حاجت و خلورگ از خون باشد و این نبض بدین طور ممکن الحصول بود که خون در بدن زیاده باشد لیکن بنا بر غلط و در شریان
نافذ نشود و انضغاط رگ چندان احداث نماید که نبض را از عظم با اعتدالش فرود آورد و محدث صفر نگردد و بنا بر تدارک
حتی که از عظم قوت شده سرعت رونماید و در نه بصورت قلت روح و خون چون سرعت بی قوت نباشد و خلو شریان
از کثرت روح و خون موجب ضعف قوت است این قسم ممکن اوجود نباشد سوم نبض بطی و متلی سبیش قلت حاجت و امتلا
روحی یا دومی است و در اینجا قلت حاجت با وجود امتلا می روح دوم بشرطی خواهد بود که حاجت بعظم تمام کرده باشد و درین
صورت بی عظم نباشد مگر آنکه امتلا بسبب مواد بارده ریگی بود که صفر نبض را با اعتدالش رساند چهارم نبض بطی و خالی
سبیش اگر ضعف قوت بود و کثرت حاجت چنانکه صفر نبض را بمرتبه اعتدالش برساند و درین صورت بی ضعف
ممکن نباشد و اگر قلت حاجت و ضعف باشد درین حالت بی ضعف نبض و صفر نباشد قسم سیم در انواع
نبض مرکب شنائی باعتبار توازن و تفاوت و صلابت و لین و این هم از چهار نوع زیاده بود یکی نبض متواتر
و صلب سبب آن کثرت حرارت و بیوست بود و این نبض بنا بر کثرت حاجت و عدم ضعف بے سرعت و بواسطه صلابت
آله بے صفر نباشد و گویند که این نبض مع فشاریت و تمدد در ورم حار فم معده میباشد سبب عروض فشاریت و تمدد
آنکه فم معده معصبی است و اگر درین حالت بسبب ضعف معده از بهضم قلت تغذیه رود و در نبض ضعف هم پیدا آید
و در آخر هنگامیکه عدم غذا بطول انجام نبض بطی شود و ایضا گفته اند که نبض مذکور در یرقان که بی تب باشد میباشد و تواتر
و بسبب حرارت و بیوست مره صفر او کذا صلابت او بسبب یس بود و دوم نبض متواتر و لین سبب این
ضعف قوت و لین آله بود چه اگر تواتر بسبب ضعف قوت نبود می بدون عظم و سرعت ظهور نمود می اما ضعف آن قدر باشد
که عظم و سرعت را بدرجه اعتدال فرود آورد و در نه بصورت کثرت ضعف خالی از صفر و ضعف نباشد سوم نبض متفاوت و صلب
در اینجا سبب متفاوت برود شدی قفل حاجت یا سقوط قوت باشد و سبب صلب برود مجدی یا تحلل مضطرب بود و این قسم بی صفر
اصلا نباشد چهارم نبض متفاوت و لین سبب لین غلبه رطوبت است و سبب تفاوت قلت حاجت چنانکه بعد احداث
تفاوت نبض را از عظم و سرعت بدرجه اعتدال فرود آورد و این نبض در شخصی یافته شود که اول نبض او غلیظ و سریع
باشد و اگر سبب تفاوت غلبه قوت بود با عظم و سرعت و قوت باشد که ایقیمی حاجت او بعظم و سرعت و استقامت و

از تواتر گردد و اگر سببش قایت سقوط قوت مشرف بهلاکت بود بی صغر و ضعف نباشد قسم چهارم در انواع نبض
 مرکب ثنائی باعتبار تواتر و تفاوت و امتداد و خلا و هذا الاصل علی رتبة اقسام اول نبض متواتر و متمثل و این محصله این
 نیست چه بیش اگر کثرت حاجت امتلا می شریان از روح و خون یا ماده حار بود بی عظم و سرعت نباشد و اگر ضعف قوت
 و امتلا می ماده فاسد بود بی ضعف و صغر نباشد و دوم نبض متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلو شریان از روح
 و خون است و این نیز بی ضعف و صغر نباشد سوم نبض متفاوت و متمثل سببش قلت حاجت چند آنکه مودی
 ببطو و صغر نگردد و امتلا می رگ از مواد بار دست چهارم نبض متفاوت و خالی سببش بردشید مقلل حاجت
 یا سقوط قوت است مع قلت روح دوم قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار صلاحت
 و لاین و امتلا و خلا و این هم بر چهار وجه بود اول نبض صلب و متمثل سببش غلبه یوست یا بر دوت یا بیوست و امتلا
 ماده بار دیایس بود و این بی صغر نباشد و در سببها وی الصلابه و دوم نبض صلب و خالی سببش تحلل مفرط و قلت روح
 و خون است و این هم بی صغر نباشد اما قلنا انما سوم نبض لاین و متمثل سببش کثرت طوبت و امتلا می ماده رطب
 باشد و این نبض از تناول غذیه و اثریه رطبه و از اکثر احجام مطب خصوصاً بعد طعم از ترک یا ضمت یافته میشود و کثرت الرطوبه
 و امتلاها چهارم نبض لاین خالی سببش کثرت طوبت سقوط قوت بود و این بی ضعف و صغر نباشد و وجود الضعف -

فصل دوم در بیان اقسام نبض مرکب ثنائی و این بست قسم باشد

قسم اول در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر قوت و ضعف و سرعت و بطو و این قسم از هشت
 انواع نبض خالی نبود اول نبض عظیم و قوی و سریع سببش قوت قوه است و شدت حرارت چند آنکه عظم و سرعت قوا
 کند و نبض متواتر رسد با کمال این قسم نبض در مزاج حار طبی یافته میشود بهر آنکه هرگاه قوت قوی باشد و حرارت مجفف بدن
 نباشد بواسطه بودن آن مدبر بلکه مطب بود بسبب کثرت بهضم و ازین جهت آله نیز متوالی بود و درین وقت لامحاله
 حرارت زیاده بود و کذا بخار دغانی پس مشتت شود حاجت بسوی جذب هواهی بار و برای ترویج و اخراج بخار دغانی
 پس نبض سریع گردد و هرگاه که این امور ثلاثه جمع شوند نبض عظیم گردد و گویند که شراب فعل میکند در نبض مثل فعل طعام
 منضم پس نبض را عظیم قوی سریع میگردد و هرگاه که قوت او کمتر از قوت حادث از طعام منضم میباشد بهر آنکه طعام غذا
 کثیر زیاده از غذای شراب میدهد و غذا قوت زیاده میکند و از شراب سرعت ازید و اشد میشود الا آنچه حادث میکند شراب در
 نبض به سرعت در اندک مدت ظاهر میشود بنا بر سرعت نفوذ او از عروق و سرعت انقلاب و بسوی دم و کسبیکه باب سرد
 غسل نماید یا اعتدال بدن او فربه بود و ظاهر تن او سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نیز نبض او قوی و عظیم و سریع شود
 بهر آنکه سردی که باعتدال باشد جمع می کند قوت و حرارت غریزی را و حصر میکند آنرا در داخل بدن اما اگر لبت او در آب
 بارد طول کند و سردی آب بقدر بدن رسد درین صورت نبض صغیر و بطی و متفاوت گردد و لما یسبحی فی مقامه و دوم

نبض عظیم و قوی بطبی سبب این کثرت حرارت و غلبه قوت و قلت حرارت است و این بنا بر ضد سبب عظیم و بطبی حاصل نمیشود
 کما لا یخفی سوم نبض عظیم و ضعیف و سریع چهارم نبض عظیم و ضعیف و بطبی و این هر دو نوع محصله الوجود نیستند و موجب
 القوة فی العظم و السرعة و ههنا علیها و هو الضعف پنجم نبض ضعیف و قوی و سریع بیش از نصف طرک قوت قوه و کثرت حرارت
 باشد چه سبب صفرا این نوع بحر الفضا ط که مانع عظم است متخیل آنمیکرد و اگر صلابت بود درین صورت و بعد از این نوع بدن از ضلالت
 ممکن نبود و گویند که چون انضغاط یا صلابت منع عظم کند و قوت قوی بود و حاجت داعی درین صورت بالضرر نبض سریع گردد
 بنا بر تدارک بسرعت چنانکه قوت شده بواسطه صلابت از عظم فاقترقا ششم نبض ضعیف و قوی و بطبی سبب صفرو بطو قلت
 حاجت است و موجب قوت قوه آله دین صفرب نسبت صغریه از صلابت باشد کمتر بود لما قلنا فی احوال النبض الصغیر و
 و چون بود صفرا از صلابت در اینجا آنست که بقول شیخ صلابت مع قوت ایجاب کثرت حاجت میکند و آن محدث سرعت
 است نه بطو و صفرو بطو که از ضعف قوت بود و اجتماع او با نبض قوی هم امکان ندارد و قلیبت ان سببها قلة الحاجة لا غیر
 هفتم نبض ضعیف و سریع و این قسم عظیم الوجود است بهر آنکه سرعت بی قوت نباشد مگر آنکه ضعف کمتر یا تسبی نباشد چنانچه
 نبض ناکه صغیر و ضعیف و سریع از نبض رجال میباشد سبب صغور ایشان ضعف حرارت آنها و نقصان او از حرارت مؤن
 است و باعث ضعف آنکه نا اضعف از رجال میباشد زیرا که جبلت طبعی ایشان بر همین است بنا بر قلت حاجت آنها بسبب
 اعمال و حرکات قویه و موجب سرعت آنست که قائم شود سرعت در احوال هوا مقام عظم در صورت وجود حاجت و نقصان
 قوت تا طبیعت تدارک حاجتی که از عظم قوت شده بسرعت نماید ششم نبض صفرو ضعیف و بطبی سبب ضعف قوت و عدم
 حاجت است کما لا یخفی و این نبض در اول خواب و آنکه بعد بضم غذا ممتد گردد و حادث شود لغو فصل الحارقه الحامق المبدل فی
 الاول و ثقل الفضول فی الآخر و در حالت غم نیز و کذا و فصل ثباتا بر آنکه مزاج او بار و رطب است نبض ضعیف و بطبی
 میباشد موجب صفرو ضعف و ضعف قوت است بسبب بر مزاج و باعث بطو قلت حاجت است بسبب بوی تر و کج شدید بسبب بر د
 و نبض ساکنان بلاد بار و بهمنزله بلاد معتدله شبیه نبضی باشد که درشتا بود و هوای بار و نیز نبض را شبیه نبض شتوی میگردد
 لاجل سبابه المذكوره و گویند که نبض امراض معده که از خلط بار و حادث شوند همچنین باشد ششم دوم در انواع نبض
 مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صفرو قوت و ضعف و تفاوت و این نیز بهشت نوع بود اول نبض عظیم و قوی و متواتر بیش
 شدت قوت و حاجت است و این چنین نبض بی سرعت نباشد زیرا که در صورت وجود قوت مع حاجت سرعت مقدم بر تواتر
 بود دوم نبض عظیم و قوی و تفاوت سبب این قوت قوه است و کثرت حاجت چنانکه ایفای او بکظم شود و این نبض در حالت
 فرج پدید آید لاسباب المذكوره همچنین باشد نبض جوانان لیکن نبض در اول شباب اعظم و در وسط شباب اقوی میباشد و چون
 قوت در شبان نسبت بر صبیان زائد است لهذا قوت آنها نبض را بکظمی میرساند که در جذب نسیم مغنی از سرعت و تواتر گردد
 و ازین جهت میل تفاوت نماید سوم نبض عظیم و ضعیف و متواتر بیش کثرت حرارت است و ضعف قوت چند آنکه

مانع از عظم نباشد چه در صورت کثرت حرارت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع است چهارم نبض عظیم و متفاوت سبب
این نوع نیز کثرت حرارت است مگر چند آنکه عظم کثافت کند و ضعف قوت چند آنکه مانع عظم نباشد پنجم نبض صغیر و قوی و متواتر سبب
ضعف این نوع بجز انضغاط یا صلابت آله نبود و سبب تواثر کثرت حاجت بود و درین صورت سرعت نیز لازم باشد ملاحظه
فی المیزان الخامس من القسم الاول هذا النوع ليس بمحصلة الوجود **ششم** نبض صغیر و قوی و متفاوت سبب صغر
انضغاط رگ سبب تفاوت در اینجا قوت حاجت است زیرا که تفاوت که از ضعف و سقوط قوت باشد وجود او با نبض قوی ممکن نیست
و تفاوت که از غلبه قوت باشد بدون سرعت نبود استیفاء الحاجة به و استغنائیه من التواتر هفتم نبض صغیر و ضعیف و متواتر
سبب نبض ضعیف قوت است بنا بر فرط تحلیل یا انجادرطوبت و کثرت حاجت عارضی بواسطه صغرو باشد که سبب صغر آن انضغاط
قوت سخت ماده خلطی یا تند رگ باشد و سبب صغر که صلابت آله بود بی صلابت نبض نباشد و در امور مضاد طبع که قوت را تحلیل
کنند مثل سرد شدن و آلام نفسانی قوی تحلیل این نبض یافته میشود لیکن هرگاه قوت زیاد تحلیل گردد ایجاب بطو می کند
پس اگر تحلیل فراط انجادر تفاوت واجب میکند و این نبض در سبب که از شربا و دویه محذره باشد نیز پدید آید مع تمدد
بایل صلابت لا انجادر الرطوبة و تکشف جوهرها و گویند که نبض مذکور در ابدان فربه بشر اللحم می باشد زیرا که کثرت لحم در ابدان مذکوره تر
شریان و نقل آن می آرد و بدان سبب نبض صغیر و ضعیف می نماید و تواثر بنا بر ضعف قوت از عظیم شریان و وجود حاجت است
تا که قائم مقام عظم شود و استیفاء مطلوب و آینه در امراض معدیه مثل لزج و کرب معده و غثیان غیره که از خلط المزاج حادث
شوند نبض مسطور سبب حرارت ماده میباشد و کذلک در امراضیکه از رذالت مضمت ثالث باشد مثل جذام این نبض حادث
میشود و صغرو ضعف و بنابر آنست که خلط محدث این مرض غلیظه ثقیل میباشد و بدان سبب نبض منضبط می سازد قوت را و صلب میکند
جرم عرق را پس ممکن نبود در آن انبساط و تواثر تابع ضعیف است **هفتم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت سبب نبض ضعیف قوت
و قلت حاجت است چنانکه نبض را بطبی نسا زد و نبض کحول بنا بر ضعف قوت و عدم حاجت همچنین باشد و اینها این نبض
در اول خواب بواسطه ضعف و عدم حاجت بدفع بخار دخانی پدید آید و در حالت غم نیز لدخول الحرارة الغریبه الی عمق البدن
و هرگاه غم و هم طول کند حتی که قوت منتهک گردد و اول نبض را دودی کند پس در آخر آن منبسط شود و عند سقوط القوة و در امراض
معدیه که از استلای خلط بارد حادث شوند مثل بولیموس نبض مذکور پدید آید مع اختلاف در نبضه واحد یعنی آنکه منقطع بود و
انقطاع او در اجزای انتهایت قریب باشد حتی که تحت اصابع ریگ نشود بر جرم رگ گمان شود و کذلک در غیب خالصه با بتدک
نوبت بنا بر انضغاط قوت تحت ماده این نبض پدید آید پس عظیم قوی مختلف شود و در جمیع بلغمی نیز سبب مذکور پس متواتر گردد و
گاهست وقت ملاکت در آخر امراض منتهک مثل وجاع شدید ظاهر شود بشرطیکه صغرو تفاوت آن از غایت سقوط قوت بود
قسم سوم در انواع نبض کتب اسلامی باعتبار عظم و صغرو قوت و ضعف و صلابت و این قسم نیز تنوع بهشت
نوع باشد اول نبض عظیم و قوی و صلب این امکان وجود ندارد و استحالته اجتماع عظم بالصلابة و هم نبض عظیم و قوی و لیکن

سبب این کثرت حرارت چند آنکه لعظم اکثفا کند قوت قوه و غلبه رطوبت بود و این نبض در امر جواره دموی یافته میشود بشرط احتراق
 و الرطوبة فيهم واليضا بعد مضغ غذا در وسط خواب پدید آید لما قلنا في النوع الاول من القسم الاول من النبض المركب
 الثلاثي و در امراضی که از جوش خون باشد مثل سونوخس نیز میباشند لشدة الحاجة ولین الآلة و وفور القوة و سببه
 از آب گرم غسل کند خاصه در حمام نبض او نیز عظیم سیرج لین گردد بدیده سیرج گردد یا متواتر سهو هم نبض عظیم و حقیقه و صلب است
 هم باعث وجود صلابت که ضد عظم است ممکن الوجود نیست چهارم نبض عظیم و ضعیف و این سبب این کثرت حاجت خیر آنکه
 لعظم اکثفا کند و ضعف قوت زیادتی رطوبت است و این نبض در مرض ذات الریه حادث میشود مع موجبت سبب عظم آن
 عفونت ماده محدث همی است که جرم شریان را منع نمیکند از انبساط و سبب ضعف صغوبت مرض جهاد طبیعت است بان و لین
 و موجبت سبب لین جوهر عضو میباشند و الیضا سبب کثرت اختلاف این نبض حدوث اضطراب است از ورم حار و همی تالیخ
 او و هرگاه ورم عظم پذیرد در آن وقت نبض ذوالقرعین گردد و بسبب شدت تمدد جرم ریه که بان غشای غشی او نیز متمدد گردد و
 و بدان سبب شریان صلابت شدید حادث شود و هرگاه همی حادث که بسبب عفونت خلط محدث ورم و قرب ورم از موضع
 قلب عارض میشود غلبه کند سرعت و تواتر در نبض پدید آید و هرگاه سبب شراکت مانع و غلبه غالب شود نبض متفاو
 گردد و نبض صغیر و قوی و صلب سبب این صلابت و قوت قوه است و بشرط عدم حاجت کثیر ممکن الوصول است لیکن باید
 ضدیت میان قوی و صلب حسب قول جالینوس غیر ممکن الوجود است بکامر ششم نبض صغیر و قوی و لین سبب این قلت
 حرارت و قوت قوه و کثرت رطوبت بود و صغیر این قسم نسبت بصغر صلابت کثیر باشد اما مرفی احوال النبض بصغیر مضغ
 نبض صغیر و ضعیف و صلب بیش ضعف قوت و صلابت آله است پس اگر حاجت قلیل بود بطور نیز شامل گردد و لعمرو الاکثفا
 الی الترویج و اگر حاجت کثیر بود بسبب صغیر و ضعف یا صلابت باشد درین صورت نبض مذکور متواتر گردد و لکن مافات عن العظم
 و السرعة و این نبض در سرسام سوداوی یافته میشود لما قلنا فی الصغیر والصلب من اقسام الثنائیات و در واد
 سوداوی نیز میباشند لغلبة السوداء المجففة المحدث للصلابة والضعف و در همی یوم جوهری و عطشی و التالیخ و لول
 بنا بر فتور قوت بکثرت تحلیل و غلبه یس و جفاف و قلت دم و رطوبت مرطب ملین شریان نیز این نبض ظاهر میشود
 و در مرض ذات الریه هنگام عظم ورم آن نیز حادث شود بسببی که در نوع چهارم این قسم مذکور شد و ششم نبض صغیر و ضعیف
 و لین سبب و قلت حرارت و ضعف قوت و کثرت طوبت بود و این نبض در نقصان یا به که از ضعف قلب باشد نیز یافته میشود
 بسبب ضعف حرارت غریزی در خاوت که نبض اما اگر درین نوع ضعف بدرجه غایت رسد بطور تفاوت هم افزا میشود
 قلته الحاجة والاعراض تفاوت تواتر نماید و در همی بلغمی نیز میباشند لبرد الباغ و رطوبته و مضطحة القوة بکثرة قسم
 چهارم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و امتلاء و خلا و این هم بر شت نوع باشد و لول
 نبض عظیم و قوی و متلی سبب کثرت حاجت قوت قوه و امتلای دموی و روحی است و ورم نبض عظیم و قوی و خالص

و این محصله الوجود نیست لکن لایزاله الحالی علی الضعف سوم نبض عظیم و متلی بیش کثرت حرارت و ضعف قوت امتلا
 ماده حرارت چهارم نبض عظیم ضعیف و خالی سبب این کثرت حرارت و ضعف قوت و قلت خون و شریان است پنجم
 نبض ضعیف و قوی و متلی سببش قلت حاجت و قوت و امتلا ی ماده بار دلو و ششم نبض ضعیف و قوی و خالی و این نوع
 سبب وقوع ضدت قیامین قوی و خالی یافته نمیشود هفتم نبض ضعیف و متلی بیش عدم حاجت و ضعف قوت و امتلا
 هوا در دست ششم نبض ضعیف و خالی بیش ضعف قوت و کمی خون و روح و شریان است هفتم نبض در انواع
 نبض مرکب مثلاً آنی با اعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و این قسم هم از هشت نوع گیرد که نبض نخستین
 نبض عظیم و سریع و متواتر بیش حاجت شدید است که بعظم و سرعت اکثراً نه نموده محدث تواتر گشت و این نبض در زکام هم جاریافته
 میشود لکن به الحرارة و ایضا در سوز مزاج یا قلب ظاهر گردد سبب شدت استیلاج بسوی هوای بار و اما هرگاه سوز مزاج
 مستحکم شود پس بسبب حدیث شعله کثیر عظم بصغر مبدل گردد و در جمعی مطبق نیز میباشند و وجود اسبابها و کسبیکه لعلها هم مثل
 المقدار خورده باشد نبض او نیز در عظم و سرعت و تواتر زائد شود بنا بر قوت و زیادتی حرارت بسبب جودت هضم و تولد و م
 متین بواسطه تصرف طبیعت کما یغنی درو س و نبض جبال نیز عظیم و سریع و متواتر باشد و بیش شدت حاجت است بنا بر
 ترویج و شخص نسیم مستشق از جهت مشارکت در نسیم مذکور پس گویا که حامله مستشق میکند براسه حاجتین شخصین و طهرت
 که هوای کثیر مستشق مضطر میکند قلب را بسوی انبساط عظیم که تابع عظم انبساط شریانات است و عدم ایفا حاجت
 بعظم ایجاب سرعت و تواتر می نماید قوت متوسط بسبب اعیای اندک راحل ثقیل و گویند که این حالت تا شهر خامس میباشند
 زیرا که جنین در بوقت خفیف میباشند بنا بر صغرا و عدم اجذاب غذای کثیر و بعد شهر سادس قوت آنها بتقص ابتدا کند
 زیرا که جنین بزرگ میشود و ثقل می آرد و طبیعت ضعیف میکند آنرا و جذب میکند مقدار کثیر از غذا نسبت با جذب قبل
 پس قوت حوامل ضعیف میشود و بدان سبب نبض ضعیف بطی میگردد و ایضا در او راسه که احداث جمعی کند مثل سرسام حار
 نبض عظیم سریع متواتر میباشند بواسطه امتلا و حرارت و لغزش و مختلف نیز باشد و همچنین در ابتدای او رام حار ظاهری نبض
 مذکور یافته میشود کمائی ابتدا رالوج و کذا لک در غضب نبض عظیم شایق و سریع و متواتر میباشند سبب عظیم در وی ثوران قوت
 و انبساط روح است ظاهر بدن دفعه برای مقاومت از مودی ولینت آله بنا بر توجه روح بسوی خارج و شدت حاجت
 بواسطه ثوران حرارت و ظاهر است که حرکت دفعه یعنی سریع میباشند مگر بقوت قوه و توجه روح را توجه و م تابع بود و
 آن طب است و تبخیر میشود از آن بخار رطب پس آله را لین میگردد و کثرت حاجت در آن بسوی ترویج که عظم بآن فای
 نکند بسبب کثرت غلیان است و سبب شهبوق زائد آنست که هرگاه روح متوجه بخارج میشود و تابع او حرارت غریزی میباشند
 زیاد میشود حجم او بسبب غلیان پس زائد میکند در ارتفاع نبض و سبب سرعت و تواتر زیادتی حاجت است بنوعیکه عظم
 نبض بآن وفالکند باعث ثوران حرارت و بدانند که تا خوف و تحجل یا غضب مرکب نشود در بعضی اختلاف واقع نشود

تشابه بالافعال و یا جهت تسکین غرضت کلف کنند که درین صورت هم مختلف میگردد و هم نبض عظیم و سیرج و متفاوت سبب آن
 کثرت حرارت است چنانکه الفاسی و العظم و سرعت شود چه اگر ایفاست حرارت با نهانی شد و اثر عرض تفاوت لاحق میگردد و
 و بدانند که در اول و جاع مادامیکه شدید نباشد بسبب بیجان قوت و حرکت او بنا بر بقا و مست و دفع و حج و جهت ثوران حرارت
 از وجع نبض عظیم و سیرج میشود و بواسطه قضای حاجت و عظم و سرعت تفاوت شد نیز بان ملحق گردد اما هرگاه وجع بسبب
 شدت او یا بنا بر بودنش در عضو ریس یا بواسطه طول مدت و یا بنا بر دیگر موجبات وجع در قوت نکایت آرد درین صورت
 رجوع میکند نبض از عظم و سرعت و تفاوت و اولاً بشدت و اثر بنا بر ازدیاد حرارت از فرط الهاب و فوت استیفاً لعظم
 پس بصغر بسبب زیاد و ضعف قوت از تطاول و حج پس دومی میگردد پس کلی بنا بر اقرا و ضعف از نکایت و حج و
 قلت حاجت از تحلیل حرارت مقتضی بر دو اگر وجع و حکایت زیاده تر باشد نبض تفاوت و هلاکت مودی گردد بواسطه محض
 قوت از انتهای برای تحریک رگ سوم نبض عظیم و بطی و متواتر سبب این کثرت حاجت است چنانکه لعظم الکفا کند
 و ضعف قوت چهارم نبض عظیم و بطی و متفاوت سببش نیز کثرت حرارت است چنانکه اندفاع و عظم گردد و این نبض در وقت
 لذت و سرور یافته میشود و بدن نبض عظیم در اینجا بنا بر تحقق اسباب عظم است چه قوت عاجز از بسط آله نیست بل قوت او ملایم عارض
 است و آله لاین باشد بواسطه توجه روح و به تبع او دم لبوی ظاهر و حاجت موجود است بنا بر ابتعاث حرارت و اما بودن
 او بطی و متفاوت پس بسبب قلت حاجت است زیرا که حرارت او از التهاب عارض نشده چنانکه در غضب عارض میشود
 پنجم نبض صغیر و سیرج و متواتر سببش انضغاط قوت تحت ماده عار و شدت حرارت است و یا غلبه یبوست و حرارت و درین
 صورت بی صلابت نبود لکن گفته اند که این نبض بهنگام وجود یبوست موجب صلابت آله در امر حار حادث میشود
 و الا نبض آنها عظیم میباشند و در فصول حاره و بلاد حاره این چنین نبض طبیعی بود ششم نبض صغیر و سیرج و متفاوت
 سبب این انضغاط قوت و کثرت حرارت است بنا بر ایفای حاجت بسرعت و استغناء از تواتر چه صغیر و تفاوت که از قلت
 حاجت و ضعف و سقوط قوت بود در اینجا صورت نه بندد بنا بر آنکه اسباب سرعت مضاد اسباب مذکوره اند و اگر
 سبب صغیر این نوع صلابت بود بی صلابت آله یافته نشود هفتم نبض صغیر و بطی و متواتر سبب و ضعف قوت باشد
 و یا سبب صغیر آن صلابت آله بود یا بجلد و بهر دو صورت این نوع بی ضعف یا صلابت ممکن الوجود نیست کما لا یخفى
 هشتم نبض صغیر و بطی و متفاوت سبب آن نقصان طاعت است از غلبه برو و و این نبض در شیوخ طبیعی بود و لکن اسباب
 نبض الضعیان فهم لکن گاهی نبض مشایخ لاین هم میباشد بنا بر غلبه رطوبات غریبه و کذا این نبض در سوء مزاج بارد
 قلب و احتباس طمث از بر دوجمی و سیرج و مزاج بارد و سوامی آنکه طبیعی بود و یا از سوء مزاج نیز یافته میشود بواسطه بر مضعف
 و جمیع اجزای شران که مقتضی صغیر است و جهت قلت حاجت ترویج که مقتضی بطوست و قلت احتیاج لبوی اخراج بخا
 و خانی بنا بر قلت آن که مقتضی تفاوت است پس اگر با وجود مزاج بارد آله لاین بود نبض در مرض زائد شود بنا بر

فطر رطوبت که موجب لیزن آله است و کذلک در بطو و تفاوت زیاد گردد زیرا که هرگاه رطوبت زیاد شود حاجت کمتر گردد کلاً
 الا رطب مما یبغی یجعل الشئ ابود مما یبغی و اگر آله صلب بود در عرض و بطو و تفاوت بجا بد لازم و اگر حاجه العارضی تجمیع اجزای
 الشریان بالبر و کسکه بخواب رود در حالت خلوصه و عروق از غذا نبض دی صغیر و بطی و متفاوت نیز گردد بواسطه میسلان
 مزاج جانب بر وجه هرگاه نوم برخلاف واقع شود حرارت غریزی متوجه بسوی رطوبت غریزی میشود پس آنرا تحلیل میکند و
 و غو نیز ضعیف میشود بنا بر نقصان عامل و که رطوبت مذکور است و ایضا قوت نیز ضعیف میگردد بسبب ضعف آله و که حرارت
 غریزی است و بسبب قلت غذا و کسکه آتھام باب سرد نماید و لبث او در آب سرد طول کشد حتی که حرارت غریزی در عمق
 بدن غوص کند نبض او همچنین گردد اما بنال القوة من الاختناق و ایضا این نبض از خوردن استغیای بارده مثل برف
 حاصل میشود قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغیر و سرعت و بطو و صلابت و لین
 و این قسم نیز از شش حال خالی نبود اول نبض عظیم و سریع و صلب این غیر محصله الوجود است لحد الصلابة بالعظم و هم نبض
 عظیم و سریع و لین و بیش شدت حرارت چند آنکه لعظم و سرعت کفایت کند و غلبه رطوبت است و اگر حرارت اشد بود
 تا تشبیه عظم گردد و سوم نبض عظیم و بطی و صلب این نیز محصله الوجود نیست اما قاناً انفاً چهارم نبض عظیم و بطی و لین سبب
 اکثریت حرارت که ایفای العظم و استقامی او از سرعت گردد و غلبه رطوبت بود و این نوع بجه ضعف یا تفاوت نبض
 صغیر و شتابه بندد کما لا یخفی پنجم نبض صغیر و سریع و صلب سبب صغیر و صلابت غلبه یوست است و بسبب سرعت شدت حرارت
 و لا یغیر علیہ بهذا التوجیه فافهم و این نبض در مایخیای دماغی یافته میشود لیس السوداء و حرارة الاحراق اما هرگاه
 حرارت احراقی از اجزای رمادیه محترقه زوال پذیرد در آن حالت سرعت به بطو بدل گردد و لبر و مزاج السوداء
 و ایضا در جمیع یوم شمسی و صداع و سرسام و دوام صغیر و می پدید آید لصلابة الآلة بالیأس و شدّة الحماة
 یا لکثرة شحم نبض و غیر و سریع و لین سبب انضباط قوت تحت ماده خلطی یا غذائی است و کثرت حرارت و رطوبت
 و سهامی اسباب مذکوره این چنین نبض امکان وجود ندارد زیرا که سبب صغیر و بطی اگر ضعف قوت یا قلت حاجت
 باشد آن به و در ضد اسباب سرعت است و اجتماع الصغیرین محال و صلابت خود ممکن نیست کما لا یخفی و ششم نبض صغیر
 و بطی و بیش قلت حرارت است و صلابت آله بواسطه بیس یا بر مجدد این چنین نبض دلالت بر برد مزاج نماید
 و عند کثرت تفاوت هم گردد و این نبض در صداع سودا و سوء و خصوصاً مایخیای سوداوی میباشد بسبب صلابت
 آله بنا بر کثرت بیس و جفاف که مانع میل طبقه عالیّه رگ بر طبقه سافله آن باشد و بدان سبب در عرض یکجا و بسبب قلت
 حاجت بسوی ترویج که مانع نبض تام و سرعت حرکت بود و بواسطه آن در طول و حرکت کمی رونماید اما از اختلاف
 خالی نبود لخصیان الآلة عن مطاوعة القوة بسبب الصلابة فتعجز القوة عن التحریک المستوی او کلاً
 فراط الفکر و الغد فتصرف الطبيعة عن التحریک المستوی و اسباب که حرارت در اجزای محترقه شدید بود و سرعت

بجای بطو باشد ششم نبض صغیر و بطی و لیس سبب تلبت حرارت و کثرت رطوبت است و این نبض نیز وقت غلبه برودت متفاوت
 شود قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطی و امثالها و خلطه این نیز بر سه نوع بود -
 اول نبض عظیم و سریع و متملی سبب شدت حاجت چند آنکه عظیم و سرعت تمام گردد و کثرت خون و شریان است و این
 نبض در خفقان دموی بسبب حرارت خون و امتلائی آن یافته میشود و دوم نبض غلیظ و سریع و خالی و این بسبب
 اضداد و اسباب بوجود و نیاید سوم نبض عظیم و بطی و متملی سبب کثرت حاجت چند آنکه عظیم تمام شود و امتلائی رگ از خون
 بود و این سبب ضعف یا تفاوت ممکن نبود فافهم چهارم نبض عظیم و بطی و خالی سبب این کثرت حرارت است چند آنکه عظیم کفایت
 کند و قلت خون پنجم نبض صغیر و سریع و متملی سبب انضفاط قوت تحت ماده است و کثرت حاجت و امتلائی شریان
 از ماده ششم نبض صغیر و سریع و خالی و این نوع بسبب عدم وجود سرعت بی قوت و خلوی ضعف ممکن الوجود نیست
 هفتم نبض صغیر و بطی و متملی سبب عدم حاجت و امتلائی شریان از ماده بار دست ششم نبض صغیر و بطی و خالی سبب عدم حاجت
 و قلت خون در روح است قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و صلابت لیس
 و اینهم شش نوع باشد ششم نبض عظیم و متواتر و صلب این ممکن الحصول نیست لکن الضد بین العظم و الصلابه و دوم
 نبض عظیم و متواتر و لیس سبب شدت حاجت و لیسیت آله باشد و این بدون سرعت نبود چه در صورت شدت حاجت تواتر
 بعد سرعت حادث میشود چنانکه سرعت بجز عظم و اگر سبب تواتر ضعف قوت بود و در آن حالت از ضعف خالی نباشد پس بیرو
 صورت این نوع امکان حصول ندارد سوم نبض عظیم و متفاوت و صلب این نبض بواسطه ضدیت که فیما بین عظم و صلابت
 است محصله الوجود نیست چهارم نبض عظیم و متفاوت و لیس سبب زیادتی حرارت است چند آنکه عظیم کفایت کند و از تواتر و سرعت
 مستغنی سازد و غالب رطوبت پنجم نبض صغیر و متواتر و صلب سبب صلابت آله و زیادتی حرارت عارضی بود و این بے ضعف قوت
 نباشد چه در صورت کثرت حرارت و عدم ضعف سرعت مقدم بر تواتر بود و لذا میگویند که این نبض در سوء مزاج یا پس قله باشد
 و سبب صغر و ضعف قوت و صلابت آله و عصیان آن بر قوت و سبب تواتر تدارک مافات از عظم و سرعت و سبب صلابت لیس
 آله میگویند ششم نبض صغیر و متواتر و لیس سبب این انضفاط قوت و زیادتی حاجت عارضی و لیسیت آله است و سبب
 صغری نبض اگر ضعف قوت باشد ضعیف بطی هم باشد لضعف القوة و قلة الحاجة الطبیعی فلا وجود له و قید حاجت
 بعارض در سبب تواتر از بهر آن کرده شد که در صورت عدم عظم سرعت نبض لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت
 بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن چون حاجت نسبت نبض صغیر شدید باشد پس بالعرض ظاهر
 بسوء تواتر میگردد هفتم نبض صغیر و متفاوت و صلب سبب صغر و صلابت صلابت آله بود و سبب تفاوت برودت
 منقلل حاجت باشد چه اگر سبب تفاوت قادر نبودن قوت بر تواتر و غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت باشد و این
 صورت خالی از ضعف نباشد و حصول این نبض ممکن نبود و لهذا گفته اند که این نبض در بعضی سببات که عقب

شرب ادویه مخدیره افتد یافته میشود بسبب انجا و رطوبت موجوده خلل عروق و کثافت جوهر اذیه و قوت حاجت بر مریج لیکن تفاد
 او را نظام و ثبات نباشد بلکه بتواتر عود کند و از تواتر تفاوت میشتیم نبض صغیر و متفاوت و لین سببش انضغاط قوت تحت ماده
 و قوت حرارت و کثرت رطوبت بود چه اگر سبب مغفر قوت حاجت یا ضعف قوت گویند درین صورت باید که این نبض
 بطبی نیز باشد لوجود سببها و قوت الحاجة و ضعف القوة و اگر سبب تفاوت درینجا سقوط قوت باشد آنرا ضعف
 نبض لازم بود پس در هر دو صورت حصول این نبض ممکن نباشد قسم پنجم در انواع نبض مرکب ثلاثی
 باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز بهشت نوع است لیکن همه غیر محصله الوجود اول نبض عظیم
 و متواتر و متلی و این بی سرعت نباشد کما لا یخفی پس ممکن الحصول نبود و دوم نبض عظیم و متواتر و خالی و این نیز ممکن الحصول
 نیست چه متواتر و خالی را ضعف لازم است سوم نبض عظیم و متفاوت و متلی سببش کثرت حرارت که بعظم اکثفا کند و قوت
 و استلای دم و روح است پس این بی قوت نباشد فلا یكون محصله الوجود چهارم نبض عظیم و متفاوت و خالی و این
 نیز امکان الحصول ندارد لكون الضعف لازما کما قلنا فی النوع الثاني من هذا القسم پنجم نبض صغیر و متواتر و متلی
 و این نوع بی سرعت یا ضعف صورت نمیدد کما لا یخفی پس ممکن الوجود نباشد ششم نبض صغیر و متواتر و خالی سببش
 ضعف قوت و قوت روح و خون در شریان است و این بی ضعف نباشد فلا یتصور وجوده ایضا هفتم نبض صغیر
 و متفاوت و متلی و اینهم بهر صورت ممکن الوجود نیست قاتل میشتیم نبض صغیر و متفاوت و خالی سبب این ضعف
 قوت و عدم حاجت است و این نیز ممکن الحصول نیست لئلا یضعف فیها قسم دهم در انواع نبض مرکب
 ثلاثی باعتبار عظم و صغر و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز بهشت نوع بود اول نبض عظیم و صلب و متلی
 و دوم نبض عظیم و صلب و خالی و این هر دو نوع بسبب ضدیت مابین عظم و صلابت محصله الوجود نیست سوم نبض عظیم
 و لین و متلی سببش کثرت حرارت بقدریکه از عظم تمام شود و استلای ماده رطب است چهارم نبض عظیم و لین و خالی
 و این نوع بسبب لزوم ضعف بخالی متحقق نمیکرد و پنجم نبض صغیر و صلب و متلی سببش صلابت عرق است و استلای رگ
 از ماده بار و ششم نبض صغیر و صلب و خالی سببش کثرت بردیا مین قوت خون روح و غرط تحلیل باشد و این بی ضعف
 نبود لئلا فی الرابع هفتم نبض صغیر و لین و متلی سببش قوت حاجت و کثرت طوبت بود و بسبب ثقل ماده از استلای
 کثیر که موجب صغر گردد و سرایان او در جرم رگ که باعث لین شود نیز ممکن الحصول است ششم نبض صغیر و لین و خالی سببش
 قوت حاجت و غلبه رطوبت سافز و قوت خون در رگ بود و این نوع بی ضعف امکان وجود ندارد و هفتم یا زدهم در
 انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت این قسم هم منقسم بهشت
 نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متواتر و سبب این قوت قوه و شدت حرارت است مع اندکی میوست مانع عظم دالا
 در حالت وجود قوت و حاجت بدون عظم امکان ندارد و این نبض روحانان طبعی بود و در ابتداء او جلع ظاهر است

و اعضا که ریشه و غیر ریشه در اول مرکه هنوز کمتر باشد نیز نبض مذکور یافته میشود و این بهر آنست که طبیعت حرکت میکند درین وقت برآ
 دفع شئی مولم پس ازین جهت حرکت میکند قوت حیوانی و حرارت غریزی و هرگاه دوام کند جیج حتی که قوت را منتهک سازد نبض
 را ضعیف و سترج متواتر و مختلف میگردد اندلسی که خواهد آمد و دو هم نبض قوی و سترج و متفاوت و بیش قوت قوه است
 زیاده قوت حرارت چنانکه ایضا که او عظم و سرعت استغنا از تواتر گردد و اندکی بیوست مانع عظم و این نبض نیز اگر انعی از عظم نبود
 عظیم باشد سو هم نبض قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن است که نبض قوی بی قوت و متواتر بدون شدت حاجت
 یا ضعف قوت نباشد و سبب بطی ضعف قوت و یا قلت حاجت بود پس اجتماع این اعضا ممکن نیست چهار هم نبض قوی و بطی
 و متفاوت سبب قوی قوت قوت است چنانکه نبض را در عظم و صغر با اعتدال دارد و سبب بطی و متفاوت قلت حرارت است چه
 بطو و تفاوت که سبب ضعف قوت باشد و وجود او با نبض قوی محال است پنجم نبض ضعیف و سترج و متواتر ششم نبض
 ضعیف و سترج و متفاوت و این هر دو نوع بواسطه ضدیت که فیما بین سترج و ضعیف است غیر محصله الوجود اند چه سرعت بی قوت
 نباشد و بی ضد الضعف و آنچه بعضی نوشته اند که اگر لکول گرم باشد مزاج اصلی نیز گرم بود و سوز المزاج حار پیدا کند و باعث
 آن قوت ضعیف شود و نبض ضعیف و سترج و متواتر گردد شاید که مراد از ضعیف ضعیف باشد که مانع سرعت نگردد و سترج
 نبض ضعیف و بطی و متواتر سبب هر سه مفردات این نوع ضعف قوت است و کثرت حرارت چنانکه نبض را از صغر بقدر
 رساند و به صورت عدم حرارت زائد این نبضی صغر نباشد بضاعت القوة و بنا بر تدارک حاجت که از عظم و سرعت بواسطه
 ضعف قوت شده متواتر گردد ششم نبض ضعیف و بطی و متفاوت سبب این ضعف قوت است و قلت حرارت و این نبض
 نیز خالی از صغر نباشد لما قلنا و گاهی این نبض هنگام هلاکت یافته میشود لسقوط القوة و حمله الاجل و گویند که هرگاه در
 حمام تا ویر نشیند حرارت تجلیل رود و بدان سبب نبض ضعیف و بطی متفاوت گردد و در فالج نیز یافته شود مع موجبت قسم
 دوازدهم و اول نبض مرکب ثلثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و این نیز شش
 نوع باشد اول نبض قوی و سترج و صلب و این نبض بدو وجه محصله الوجود نیست زیرا که بقول جالینوس قوت مع اعتدال
 مزاج یافته میشود و صلابت مع روآت لکن سبب سوز مزاج یا سافج یا یا پس یا تخلیل مفرط یا بر وجه و این همه ضعیف
 قوت اند و ایضا بی صغر نباشد لکن الصلابه سبب له و دو هم نبض قوی و سترج و لین سبب این قوت قوه و شدت حرارت
 است و کثرت رطوبت چنانکه سبب انقباض نبض را از عظم با اعتدال آورد و نه این نبض بی عظم نباشد و اسباب و اگر
 حرارت شدید تر گردد در ریخالت مع عظم و سرعت تواتر نیز لاحق شود سو هم نبض قوی و بطی و صلب و این نیز حاصل نمیشود
 لما قلنا فی الاول چهار هم نبض قوی و بطی و بیش قوت قوه و قلت حرارت و کثرت رطوبت است و این نبض بنا بر
 قلت حاجت بی صغر نباشد لکن صغر صلابت مع قوت زیاد تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود و لما قلنا فی النبض الضعیف
 پنجم نبض ضعیف و سترج و صلب ششم نبض ضعیف و سترج و لین این هر دو ضعف ممکن است که نبض ضعیف سبب ضد یکدیگر میان

ضعف و سرعت است اما اگر ضعف کم باشد چنانچه سرعت با ضعف جمع شود چنانچه در نبض ششم قسم بالا مسطور شد لیکن در این صورت این نبض بی صغر نباشد مگر آنکه کمی ضعف و کثرت حاجت نبض را در عظم و صغر بر اعتدال دارد و مقتضای نبض ضعیف و بطی و صلب سبب این ضعف قوت و قلت حرارت و کثرت یبوست یا بر وجه دیگر بود و این نبض صغیر باشد بسبب الضعف و صلابت الالة و باشد که بنا بر زیادتی حاجت عارضی بواسطه صغر و بطو و اترا لاحق گردد اگر چه حاجت بر حاجت طبعی زیاده نبوده و مقتضای نبض ضعیف و بطی و لیس سببش ضعف قوت و قلت حاجت و کثرت رطوبت است و این نبض در سوز مزاج طب قلب یافته میشود و لاجل السبب مانند کور اما هرگاه درین قسم نبض ضعف و رغایت رسد صغر و تفاوت نیز ظهور نماید قسم سیم و چهارم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و امتداد و خلا و این هم بهشت نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متلی سببش قوت و کثرت حرارت است و امتدای دموی چند آنکه متبل خود مانع عظم باشد و دوم نبض قوی و سریع و خالی و این بسبب ضعیفیت بین القوة و الخلو یافته نمیشود سوم نبض قوی و بطی و متلی سببش قوت و قلت حاجت و امتدای ماده است و قلت حاجت را صغر لازم است چهارم نبض قوی و بطی و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم پنجم نبض ضعیف و سریع و متلی ششم نبض ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع بواسطه آنکه سرعت بی قوت نبوده امکان وجود ندارند مگر آنکه ضعف کم باشد که ما قلنا سابقا مقتضای نبض ضعیف و بطی و متلی و این بسبب حصول ضعف از امتدای ماده ممکن الحصول است بشرطیکه ضعف آن مودی بصغر نگردد و مقتضای نبض ضعیف و بطی و خالی سببش ضعف قوت است و خلوی شریان از خون و روح کثیر و این بی صغر نباشد قسم چهارم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و اترا و تفاوت و صلابت و لیس و این قسم نیز به قسم بهشت نوع بود اول نبض قوی و متواتر و صلب و این محصله الوجود نیست چه بقول جالینوس قوت با اعتدال مزاج یافته میشود و صلابت از روآت آن فاجتماعا ممنوع و قطع نظر از ان صلابت را صغر لازم است و اگر سبب اترا ضعف قوت بود اجتماع او با قوی ممکن نیست و اگر سبب اترا شدت حاجت بود وجود ادبی تقدم سرعت امکان ندارد و دوم نبض قوی و متواتر و لیس سببش قوت و شدت حرارت و کثرت رطوبت است و این نبض بی عظم و سرعت نباشد لوجود اسبابها سوم نبض قوی و متفاوت و صلب و این نیز غیر محصله الوجود است لما قلنا فی الاول چهارم نبض قوی و متفاوت و لیس سببش قوت و کثرت رطوبت بود و حاجت چند آنکه میان عظم و صغر و سرعت و بطو اعتدال نباشد پنجم نبض ضعیف و متواتر و صلب سبب او ضعف قوت و کثرت حرارت و یبوست و این نبض صغیر باشد بواسطه ضعف و صلابت ششم نبض ضعیف و متواتر و لیس سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت و رطوبت باشد و این نیز بنا بر ضعف بی صغر نباشد و اترا بنا بر اندرک حاجتی است که از عظم و سرعت بواسطه ضعف قوت شده و گویند که این قسم نبض در صبیان میباشد ضعف و لیسیت بنا بر رطوبت از رجه آنها و کثرت او در ابدان ایشان بود و اترا بسبب آنکه حرارت از کثرت اجتماع بخار دخیانی بواسطه اترا بهضم قوی میباشد و قوت بنا بر عدم اشتغال آنها قوی نمی باشد حاصل شود و مقتضای نبض ضعیف و متفاوت و صلب سببش ضعف قوت است و قلت حرارت

یا سقوط قوت موجب تفاوت و کثرت می‌بوست یا بر وجه موجب صلابت و این نبض ضعیف و بطی باشد و وجود اسبابها مستقیم نبض ضعیف و متفاوت و ولین سبب ضعیف قوت است و سبب تفاوت قلت حرارت یا سقوط قوت که هر گاه ملامت پدید آید و سبب ولین کثرت رطوبت بود و نبض شیعوخ چنین باشد لضعف القوة و قلة الحرارة و کثرة الرطوبة الفضلیة اما در صورت کثرت ضعف این نبض ضعیف و در حالت ضعف و کمال قلت حاجت ضعیف و بطی باشد قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و تفاوت و امثلا و خلا و این نیز متنوع بهشت نوع است اول نبض قوی متواتر و متملی بیش قوت و امثالی ماده عاریست و این نبض بی تقدم و عظم و سرعت یا سرعت فقط حاصل نمیشود و کمالا یعنی و تواتر که بسبب ضعف بود اجتماع او با نبض قوی نیز امکان ندارد و دوم نبض قوی و متواتر و خالی و این بسبب مخالفت میان قوت و خلوه که موجب ضعف است امکان وجود ندارد سوم نبض قوی و متفاوت و متملی بیش قوت و امثالی ماده بارد چهارم نبض قوی و متفاوت و خالی و این حاصل نمیشود بسببی که در نوع دوم این قسم مذکور شد پنجم نبض ضعیف و متواتر و متملی بیش قوت و امثالی ماده جار بود ششم نبض ضعیف و متواتر و خالی بیش قوت نه چنانکه موجب هضم و بطور گردد و خلوه شریان از خون کثیر است هفتم نبض ضعیف و متفاوت و متملی سبب این ضعف قوت چند آنکه مودی بصفر نگرند و امثالی شریان از ماده بارد است این بی بطون باشد ششم نبض ضعیف و متفاوت و خالی سبب این ضعف و سقوط قوت و خلوه شریان از روح و خون است و این بی صغر و بطون باشد ششم نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و صلابت و ولین و امثلا و خلا و این نیز بهشت نوع منظم است اول نبض قوی و صلب و متملی و دوم نبض قوی و صلب و خالی و این هر دو نوع بسبب صلابت بی صغر نبض یافته نمی شود سوم نبض قوی و ولین و متملی بیش قوت و غلبه رطوبت موجب ولین آله و امثالی دم یا غذا بود چهارم نبض قوی و ولین و خالی و این بسبب ضد قوت و خلوه شریان از روح و خون که موجب ضعف است ممکن الوجود نیست پنجم نبض ضعیف و صلب متملی بیش قوت و امثالی ماده ارضی باشد و این بدون صغر امکان ندارد ششم نبض ضعیف و صلب و بیش ضعف قوت و کثرت می‌بوست موجب صلابت و قلت خون و تخلل ارواح موجب خلوه است و این نیز از صغر خالی نباشد هفتم نبض ضعیف و ولین و متملی بیش ضعف چند آنکه ایجاب صغر نماید و امثالی رطوبت است و این چنین نبض از ضعف با فیه و اخیر پدید آید ششم نبض ضعیف و ولین خالی سبب این بدست و ضعف قوت است غلبه رطوبت که در چون رنگ فزاید شود ششم صفت هفتم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و ولین این قسم نیز بهشت نوع باشد اول نبض سریع و متواتر و صلب سبب سرعت و تواتر شدت حرارت است و سبب صلابت غلبه میوست این را بواسطه صلابت صغرا نامند مگر آنکه می‌بوست چندان بود که عظم را با اعتدال او فرو آورد و هنوز بصغر نرساند و یا سبب صلابت تمدد بعضی جزای شریان بود این نبض روآت اکثرا متباعد و مختلف باشد با اختلاف فشاری سبب سرعت و تواتر آن است که محلی قوی و تالیق این علت می‌خواهد که نبض عظیم باشد لیکن بهتر آنکه شریان بنا بر صلابت بخوبی منبسط نمیشود و سریع و متواتر میگردد تا که در اجزاء اسبابها قائم بماند

عظیم گردد و سبب صلابت و اختلاف آنکه جوهر غشا صلب میباشد و سبب تمهید او از ورم صلابت مشتبه میگردد و نبض را با
و مختلف با اختلاف انتشاری میگردد اند و بدانکه شدت توأتر نبض در مرض مذکور دلالت کند بر آنکه ماده او مره صفر است آن سبب
لطافت خود و ثقل میشود گاهی بسوی ریه پس است الریه حادث میکند و گاهی بسوی قلب پس پدید میآید غشی یا خفقان که مود
بذلول گردد و قلت توأتر نبض مندرجات یا سسته یا سهام بار دست بر آنکه قلت توأتر دلالت بر بلغمیت ماده مینماید پس هرگاه
بجای بار در طب مصل از ماده مذکور بسوی دماغ متصاعد شوند امراض مذکوره حادث کنند و ایضا اگر اختلاف انتشاری کمتر و ضعیف تر
باشد بر سرعت انقباضی مرض دلالت کند بهر آنکه دال بر ضعف ورم و نقصان است اگر اختلاف مذکور کثیر و شدید بود در صوت قوت
قوی مندر بطول مرض باشد و انقباض او یا تجلل ماده بود و یا با استفراغ آن و انتقال آن بسوی عضو دیگر مثل فضا که
صدر و ازان خفقان و ته حادث شود و مثل ریه و ازان سل پیدا گردد و در صورت ضعف قوت مندر شود بموت سریع و اگر چه شدت صلابت
و انتشار نبض مذکور دال بر نفث مده و قرع سل است لیکن هرگاه متغیر شود ماده بسوی قیج پس طبیعت یکبار قهر میکند بر قیج بانضمام
آن و بار دیگر تادی میشود ازان بدان سبب نبض مختلف غیر منتظم گردد پس هرگاه خلط قیج محض گردد ساکن میشود اختلاف نبض
عریض ضعیف متفاوت میگردد سبب عرض و تطیب مده است فترق آن اعضا را و سبب ضعف او حدت استفراغ است و قوه
و سبب تفاوت قلت حاجت است و نبض ورم عارفه معده نیز مثل نبض ذات الحجاب باشد باعث آنکه جوهر فم معده نیز عصبی است
و ورم نبض سریع و متواتر و لین سبب این شدت حرارت کثرت طوبت است این بی عظم نباشد و باها مگر آنکه ثقل ماده
دم قلیل موجب قدری انقباض رگ گردد و بدان سبب مانع عظم شود سووم نبض سریع و متفاوت و صلب بیش کثرت حاجت است
چند آنکه سرعت حاصل شود و بیوست موجب صلابت که بقدریکه عظم را با اعتدال فرود آورد و در این نبض بی صغیر نباشد سبب کثرت
الموجبه که چهارم نبض سریع و متفاوت و لین سبب این کثرت حاجت است چند آنکه ایفای او بر سرعت گردد و غلبه رطوبت چند آنکه
بنابر انقباض رگ عظم را بدرجه اعتدال و فروتر آورد و در صورت عدم انقباض این را عظم لازم بود و وجود اسبابها و هو
کنز الحاحه و لین الاله پنجم نبض بطی و متواتر و صلب بیش ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و صلابت آله است این
نبض ضعیف و صغیر باشد و وجود الضعف و الصلابه و سبب کثرت حاجت عارضی صغیر و بطوست که نسبت آن حاجت زائد بود
پس مضطر سازد بسوی توأتر و در نه حاجت طبعی درین نبض ناقص میباشد کما لا یخفی ششم نبض بطی و متواتر و لین سبب
این ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و لین آله است و این نبض نیز ضعیف و صغیر باشد لضعف القوة و قلة الحاجة
الطبعی هفتم نبض بطی و متفاوت و صلب سبب این قلت حرارت و کثرت بیوست بود و این نبض بواسطه صلابت از صغیر
غالی نبود و ششم نبض بطی و متفاوت و لین و این سبب قلت حاجت و کثرت رطوبت بود و این نیز صغیر باشد لاجل قلة الحاجة
قسم هفتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت بطو و توأتر و تفاوت استکلا و خلا این نیز منقسم است
نوعت اول نبض سریع و متواتر و متلی بیش کثرت حرارت است استکامی ماده چند آنکه بنا بر ثقل خود مانع عظم باشد و مود

البصر نگر و چنانچه نبض را متلاهی صفراوی بخین باشد سرعت و تواتر او شدید تر بود بسبب شدت سخونت مره صفرا و موزن که
 مائل بصلابت بود بسبب مین او و اختلاف در این بیشتر بود و اکثر حرکت المره الصفرا و و هم نبض سریع و متواتر و خالی و این
 نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خالی را ضعف لازم است تحقق الوجود نیست سو هم نبض سریع و متفاوت و متلی بیش
 کثرت حرارت چند آنکه سرعت آنفا نماید و لو بت تواتر نرسد و امتلاهی ماده بشقل مانع عظم است چهارم نبض سریع و متفاوت
 و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذ القسم پنجم نبض بطی و متواتر و متلی سببش ضعف قوت است
 و کثرت حاجت عارضی و امتلاهی ماده و این بی صفرا نباشد لضعف القوة و قلته الحاجة الطبیعی ششم نبض بطی و متواتر
 و خالی بسبب این ضعف قوت است بنا بر خلو شریان از خون و روح و این نیز با صفرا نباشد سفتیم نبض بطی و متفاوت و متلی بیش قلت
 حرارت و امتلاهی ماده بار و باشد و این نیز بنا بر قلت حاجت و امتلاهی صفرا نباشد ششم نبض بطی و متفاوت و خالی سببش
 کثرت ضعف و برودت و خلورگ از خون و روح است و این نیز بسبب ضعف صغیر باشد قسم نوزدهم در انواع
 نبض مرکب ثلثانی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این پنجم از هیئت انواع خالی نبود اول نبض
 سریع و صلب و متلی و و هم نبض سریع و صلب خالی و این هر دو نوع بدون صفرا که لازم صلابت است ممکن الحصول نیست
 سو هم نبض سریع و لین و متلی سببش کثرت حرارت بنا بر امتلاهی خون است چند آنکه مانع عظم باشد چهارم نبض سریع و لین
 و خالی و این بسبب لزوم قوت لبر سرعت و وجوب ضعف بخلو ممکن الوجود نیست پنجم نبض بطی و صلب و متلی ششم نبض بطی و
 صلب خالی و این هر دو بنا بر صلابت بی صفرا نباشد و در اقسام رباعی یا نبض سفتیم نبض بطی و لین و متلی بیش قلت حرارت و
 غلبه رطوبت و امتلاهی آنست و اینهم بی صفرا نباشد ششم نبض بطی و لین و خالی بیش قلت حاجت و غلبه رطوبت و خلو شریان
 از روح و دم بود و این را نیز صفرا لازم است قسم سیم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار تواتر و تفاوت و صلابت
 و لین و امتلا و خلا و این نیز بر هیئت نوع بود اول نبض متواتر و صلب و متلی و و هم نبض متواتر و صلب خالی و این هر دو نوع
 بدون صفرا نباشد لوجود الصلابت و الضعف فیها سو هم نبض متواتر و لین و متلی بیش کثرت ضعف و امتلاهی رطوبت باشد
 و این بی ضعف و صفرا نباشد و باشد حرارت و غلبه رطوبت و امتلاهی ماده باشد و این بدون عظم و سرعت امکان الحصول
 ندارد و لتقد مما علی التواتر عند شدّة الحاجة الا و صورتیکه بنا بر امتلاهی ماده کثیر انقباض قوت حاصل شود و آن
 مودی ضعف و مانع عظم و سرعت گردد و درین صورت از ضعف خالی نبود چهارم نبض متواتر و لین و خالی بیش ضعف
 قوت و کثرت رطوبت که در کرم رگ نافذ نشود و خلورگ است از روح و خون و این را صفرا لازم بود پنجم نبض متفاوت و صلب
 و متلی ششم نبض متفاوت و صلب خالی و این هر دو هم بسبب صلابت بی صفرا نباشد سفتیم نبض متفاوت و لین و متلی
 بیش قلت حرارت چند آنکه موجب تفاوت گردد و مود و سو بیطو و صفرا نشود و غلبه رطوبت و امتلاهی آنست ششم
 نبض متفاوت و لین و خالی بسبب این ضعف قوت غلبه رطوبت خلو شریان از روح و خون بود و این با صفرا باشد

فصل سوم در بیان اقسام نبض مرکب رباعی و آن پانزده قسم است

قسم اول در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغری و قوت و ضعف و سرعت و بطو و اترو تفاوت و این قسم از شانزده نوع بیرون نبود اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر سبب این غلبه قوت است و شدت حرارت چنانکه عظم و سرعت بدان کفایت نکند بلکه بنا بر ایفای حاجت بیل متواتر نماید و این نباشد مگر بسبب حاجت اشد بسوی ترویج و لهذا این نبض در ابتدای ورم گرم و او جاع که در اعضای ظاهری باشد یا یافته میشود مع اندک فشاریت بهر آنکه ورم در ابتدا ضعیف میباشد پس صلابت و بدان صغیر فشاریت در نبض اندک بود و قوت قوی میباشد و شریان منع نمیشود و از انقباض پس عظیم میگردد و حرارت در ابتدای ورم حار قوی میباشد پس سرعت و اتواتر بدان سبب شدید تر بود و اما در وقت تر اند و انتها در صلابت و ارتعاش و بهر اید نبض صغیر سریع متواتر صلب گردد بسببی که در جایگاهش خواهد آمد و ایضا این نبض در ابتدا صفت و اما و امیکه معتدل بود و بطول و اشتداد و کشید حادث میشود و سبب عظم و قوت در آن ترمید و تقویت بهر غریزی بنا بر تحمل فقره از ریاضت معتدل و موجب سرعت و اتواتر افراط حاجت ترویج است بواسطه حرکت اما ریاضت زیاده بر تحمل نبض را صغیر ضعیف بطی متفاوت صلب میگردد و اندک سیجی فی مقامها و بعد متادل طعام معتدل المقدار نیز میشود و بنا بر زیادتی قوت و حرارت و این تاثیر مدتی ثابت میماند بنا بر قوت قوه و زیادتی حرارت بسبب جودت بهضم و تولد ورم تبیین بواسطه تصرف طبیعت در آن کما یخنی و نبض با بغان نیز همچنین باشد غلبه القوه بقطر الدم و کثرة الحاجة الى الترویح بسبب حرارت و کسب که خواب و قه بر غیر طبیعت او مضطرب گردد نبض و نیز عظیم قوی سریع متواتر شود با اضطراب و ارتعاش هرگاه طبیعت منتهیه ساکن گردد و عود کند نبض بسوی حالت طبیعی و شخصی که آب گرم یا هوای گرم حمام با اعتدال احتمال نمایند نبض او همچنین باشد مانند که فی النوع الثانی من القسم الاول من النبض المركب الرباعی و کما هی در صورت قلوت ورم در سر و ام این نبض بسیار چنانچه پیش در نبض صغیر قوی سریع متواتر صلب خواهد آمد و ورم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت سبب غلبه قوت است و کثرت حرارت چنانکه ایفا عظم و سرعت و استغناء از اتواتر بود پس حرارت این نسبت بنوع اول کم باشد سوم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و این نبض بنا بر ضعیفیت که ما بین عظیم و بطی و متواتر زردی قلوت و کثرت حاجت است یافته نمیشود چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت سبب عظم و قوت کثرت حاجت و شدت قوت است و سبب بطو و تفاوت مع عظم آنست که حاجت بظلم تمام میشود و در نه احداث سرعت و اتواتر می نمود پس حرارت این نسبت بنوع ثانی نیز کم بود و همچنین نبض اکثر در جنس مردان طبعی بود چنانچه گویند که نبض ذکور بنا بر شدت قوت و شدت حاجت آنها بسوی ترویج عظم و قوی از نبض ناث میباشد موجب شدت قوت حرارت و بیش مزاج و تمکن آنهاست بر افعال شاقه و باعث شدت حاجت ترویج کثرت حرکت و ریاضت ایشان است و ایضا بنا بر تمام حاجت مردان بظلم نبض آنها بطی تر و اشد التفات از نبض نسای میباشد و اکثر امور و نیز ظاهر است که هر نبضی که در آن قوت ثابت باشد و متواتر گردد بالضرر سریع شود چه سرعت قبل از اتواتر بود بهر آنکه مأخوذ

از حرکت است و تواتر ماخوذ از سکون و حرکت مقدم است چه آن مطلوب بالذات است سکون با بعض یا بنا بر ضرورت بود چنانچه
رای حکیم است و یا براس استراحت چنانکه رای طبیب است پس طوریکه بنا بر بودن نبض جال عظم و قوی نبض آنها بطی تر
میباشد همچنان بطوی نبض آنها اقتضای شدت تفاوت و میکند حاصل آنکه نبض جال هرگاه عظم و قوی بقیاس نبض شود
کندک قضا عصبانیت آنها زیادتر نسبت حاجت نبض جال بسبب سرعت شل حاجت نبض نسا باشد و این نیز
عام است که عظم نبض مردان قوت بطوی آن و صغر نبض زنان و ضعف سرعت آن نسبت بمعتدل باشد یا هر دو یکی از هر طرف
افراط و تفریط نسبت با و باشند و مراد ملاحظه حال یکی از ان هر دو قیاس حال دیگر بود و قید اکثر امر بر آنست که آنچه از حال نبض مذکور
گفته شد از مقتضیات طبیعت جنس یعنی ذکوریت و انوئیت است مع قطع نظر از سایر عوامل الا اگر مرد و بلغمی مزاج و متوطن بلد بارد
و قلیل الحركه و کثیر الاستعمال با غذای مبرده مرطبه بود وزن بخلاف این یعنی صفراوی مزاج و متوطن بلد حار و کثیر الحركه و کثیر الاستعمال
با غذای مجفف باشد درین صورت نبض این آن عظم از نبض مرد مذکور بود پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر ششم نبض عظیم
و ضعیف و سریع و متفاوت و این هر دو سبب آنکه سرعت بی قوت نباشد امکان حصول ندارند مگر آنکه ضعف اندک باشد که در آن
صورت منع سرعت نمی نماید ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر سبب عظم شدت حرارت است و باعث ضعف و بطی و تواتر
ضعف قوت است اما حرارت این زیاد از آنست که عظم اکتفا کند در عوض تواتر تفاوت روی نمود چنانکه در نوع آینده بیاید
هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت سبب این کثرت حرارت چند آنکه عظم اکتفا کند و ضعف قوت است ششم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر سبب صغیر انضغاط رگ تحتاده است و سبب قوی قوت قوه و باعث سریع و متواتر شدت حاجت است چنانکه
تدارک نماید سرعت و تواتر آنچه که فوت شده بواسطه انضغاط رگ از عظم و اگر سبب صغیر این صلابت آله باشد بدان صورت این
نوع بدون صلابت ممکن حصول نیست و قلت حرارت یا ضعف قوت با وجود قوی و سریع بودن نبض صلابت صغیر نمی تواند شد
و هم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت سبب صغیر این نیز انضغاط رگ است و موجب قوت و تفاوت غلبه قوت بود و باعث سرعت
کثرت حاجت چنانکه بدان تمام شود و احداث تواتر نماید و این نیز در صورت بودن صلابت سبب صغیر صلابت ممکن بود
نیست یا زود هم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن حصول نیست زیرا که سبب قوی که زیادتی قوت است و سبب بطی
که قلت حاجت یا ضعف قوت باشد و سبب تواتر که ضعف قوت یا شدت حاجت بود با هم ضدیت دارند و اجتماع اضداد است
دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت سبب قوت غلبه قوت است و سبب صغیر و تفاوت و قلت حاجت نیز مزاج باشد
سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر سبب صغیر و ضعف قوت است لیکن چنانکه بیس سبب صلابت است و سبب
مانع سرعت است و باعث سرعت و تواتر شدت حاجت بود و مانند گویند که این نبض در فصل صیف و بلد حار و بی یوز میآید که مزاج
هوادرین فصل بلد مائل بحرارت و یوست میباشد و این موجب فرط حرارت غریبه و کثرت تحلل روح میگردد پس از جهت آنکه
ایجاب سرعت و تواتر می نماید براسه لطیفه حرارت و دفع بخار دغانی و از جهت ثانی ایجاب صغیر می نماید بر غلبه بیس بر جرم

شریان و ضعف قوت بند بر فرط تحلیل بود و این در مظهر عارضه یا لیس می باشد و در بلرط ضیق او موجب صغیر می شود و اگر چه جار بود
و بعضی گفته اند که مزاج صیف شدید الحرارة می باشد پس نبض در آن صغیر و ضعیف می گردد و چنانچه از نشان هر سه مزاج مست که نقصان
و ضعف در قوت می آید پس هرگاه قوت ضعیف شد ممکن نیست که شریان را بسط تام دهد و نبض را عظیم گرداند و ازین جهت
نبض درین وقت سریع متواتر می گردد و تا که آن هر دو نائب عظم شوند در داخل هوا و نبض ساکنان ببلدان حار و معتدله بسیار
شبهه نبضی باشد که در صیف بود و کذا هوای حار نبض را شبیه نبض صیفی می گرداند لکن سببه المذکور و اینها در ریاضت
که طویل و شدید بود و ضعف حادث کند و کذا هوای حار شدیده و امراض خبیثه و اعراض نفسانی و عدم غذا و استغفار مفرط
و دیگر محلات قوت نبض صغیر و ضعیف می شود و بنا بر انحلال حرارت غریزی که موجب ضعف قوت بخلاف آن است سریع و متواتر
می گردد بواسطه اشتداد حاجت و قصور قوت از آنکه عظم و فاکند پس هر قدر که قوت ضعیف تر شود و نبض صغیر و ضعیف زیاده گردد و سرعت
بکاهد و بطور ظاهر شود و تواتر نیز باید بنا بر کثرت ضعف حتی که عند سقوط قوت بسوی نبض و دی مؤل گردد پس تا آخر که قوت بسا قوت
شود نبض غلی گردد و آن رغایت ضعیف و صغیر و تواتر می باشد و طبیعت درین حال تواتر را بدان سبب احتمال می کند که تا نائب
عظم و سرعت گردد و در داخل هوا و هر که استقامت بآب گرم یا استعمال هوای گرم و زیاده از اعتدال نماید نبض را و از عظم قوت
بصغیر و ضعف گراید و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند زیرا که هرگاه انسان تا دیر در حمام بسبب کند قوت او ضعیف می گردد و بنا بر کثرت
تحلل ماده از بدن او پس ازین جهت نبض ضعیف شود و سخت در بدن او زیاده می شود و بدان سبب سرعت زائد گردد و درین
و صلابت معتدل شود و اگر لبت او چند آن طول کند که حرارت غریزی تحلیل رسد در اوقات نبض صغیر و ضعیف بطبیعت تفاوت گردد
کما یعرض للمطالعین فی الیاضه چنانچه نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت سبب صغیر و ضعف قوت و سبب سرعت
کثرت حاجت است چنانکه سرعت تمام شود و استغنا از تواتر حاصل گردد پس بدان سبب تفاوت موجود شود و لیکن ضعف
این نیز قدری باشد که مانع سرعت نگردد زیرا که وجود سرعت بی قوه مانع بود و این نبض از غسل بآب عیون حار و پدید
آید مادامیکه تیز تحلیل قوت نگردد و الا نبض شانزد هم این قسم طور نماید لکن شاء الله تعالی یا نیز در هم نبض
صغیر و ضعیف و بطی و متواتر بسبب ضعف قوت است و کثرت حاجت عارضی محث تواتر و این نبض در ریاضت که نبض را بطی و ضعف
رسد و اوجاع شدید و آلام نفسانی قوی تحلیل حادث شود و ایجاب بضعف اکثر و همچنین نبض مذکور در حالت جمیع مفرط پدید
چهره هرگاه عدم غذا و دام پذیرد و بحدی که قوت تحلیل شود و نبض غایت صغیر و ضعف و بطور و در هرگاه قوت تحلیل شود و انسان هنوز
زنده بود و محتاج باستمرار هوا باشد بدان سبب نبض اکثر التواتر گردد و لیکن بدهی و بمقدار الحاجة ششانه و هم
نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت سبب صغیر و ضعف قوت است و سبب بطو و تفاوت عدم حاجت تبرکج بود و همچنین
باشد نبض مثال شرح بعد از اجام و قلته حاجتم الی الترویج الشدید و ضعف قوتهم و کذا این نبض در فصل شتا و بلر بار و
طبیعی باشد زیرا که در متواتر حیات و ضعف قوت است و از ضو قوت نبض ضعیف و صغیر می گردد و اینها بر هوای شتاب و ردت

و رطوبت غالب میباشد و آن هر دو کیفیت را محال در حدت حرارت نقصان می آرند و در صورت نبض بطبی و تفاوت میگرد
 چه سرعت و قوت از جهت حاجت بسوی جذب هوا و دفع بخار میباشد و هرگاه موجب آنها متغی گردد نفی وجود آنها نماید لیکن
 این چنین نبض در بلاد مفرط البرد میباشد و بشرطیکه بدن متخلخل ضعیف یا بارو المزاج بود چه اگر مستحکم الماسام قوی البینه مزاج
 بنود پس حرارت غریزی قوی گردد درشتا و ازین جهت بهضم قوی شود و ازینجا است که در بعضی ابدان بهوسم شت حرارت در باطن
 محقق میشود پس مجتمع میگردد قوت می شود و این بکسانی رود که مزاج نشان عار غالب مقاوم بر دود و از آن منفصل نگردد
 پس بر دلبتی بدن نرسد چه مضاعف درشتا غوص بر دلبسوی باطن است که حرارت او را مقاومت ضعیف میگردد و این نبض در
 صرع و مکتة قوی و سوء مزاج بار و قلب و جمی ریح نیز میباشد لضعف القوة و قلة الحاجة و البضا این قسم نبض را ابتدای خواب
 از بهضم غذا نیز حاصل میشود زیرا که درین حالت حرارت غریزی بطریق انقباض غور میباشد لیسبیل انبساط و ظهور و کثرت
 در نیوقت حرارت مذکور بسبب تحریک نفس بیشتر متوجه میشود بسوی باطن بنا بر بهضم غذا و از آنجا که بقول تابع بهضم و لا محاله
 مقصور در باطن محصور میگردد و هرگاه حرکت او بطریق انبساط نباشد و قوای ظاهری بسبب کثرت توجه حرارت غریزی بسوی
 باطن ضعیف شوند پس بالعز و نبض ضعیف گردد و اگر چه حرارت در خواب بحسب تقهات و اجتماع زیادتی می پذیرد لیکن
 ناقص میگردد از آنجه که در حالت بیداری بحسب حرکت مسخه با نبضات روح و حرکت او بسوی خارج علی الاتصال زیاد میشوند
 و ظاهر است که حرکت در العباب حرارت و احوال لطیف سوء مزاج شدید تر است و اجتماع و اتقان معتدل در العباب و تنج
 حرارت بسوی قلن کمتر پس نقصان حرارت در نوم زیاد تر از زیاد او باشد زیرا که سبب زیادتی او ضعیف تر از سبب نقصان
 اوست و بالعز و ازین قلت حاجت لازم می آید و آن مبنی است بر تسلیم وجود و بطو و تفاوت در نوم و منع وجود آنچه که سرعت
 و قوت را در اجاب میکند اما حسین آتمرای طعام عظیم قوی میگردد و لما فی مقامه و ایضا نبض مذکور در نوم و ریاضت و اجاع
 شدید که با نبضات افراط رسد یافته میشود بنا بر اختناق حرارت غریزی و انقباض قوت تحت فصول در نوم مفرط و بسبب
 قلت روح و بر مزاج بنا بر الخلل حرارت غریزی در ریاضت مفرط و در شدید و کذا استخام باب گرم بجدیکه افراط و تحلیل
 کند ایجاب نبض مذکور نیز نماید بسبب فرط تحلیل کما فی الریاضة المفرط و اگر استخام باب سرد نماید بجدیکه سردی او بقصر
 بدن غوص کند نیز نبض را ضعیف و صغیر میگردد و تفاوت و بطور آن حادث می نماید بواسطه ضعف قوت و قلت حاجت
 و صلابت آله از غلبه بر و غسل باب چشمهای مسخن مثل کبریتیم و مالجه که منجر تحلیل قوت بسبب تشنیه گردد و صغیر و بطور
 تفاوت در نبض پیدا کند و اگر منجر تحلیل قوت نگردد سرعت نبض زیاد نماید فقط و ایضا در حالت غم منهن تغییر صغیر و بطور
 بطی میباشد سبب صغیر و ضعف درین آنست که حرارت بتجسیت روح در باطن محقق نمیشود و قوت ضعیف میگردد و بنا بر
 ملاقات عارض غیر ملائم و بسبب تفاوت و بطو قلت حاجت است چه حرکت در آن بسوی باطن اندک اندک میباشد و
 حرارت در چنین حالت شرم و در اجتماع میکند نه در انتشار و بدینند که نبض عاشق نیز سنگام یا س مثل نبض منجم و صغیر ضعیف

بطبی متفاوت است تا میگرد و در هنگام رجاء مانند نبض مسرور عظیم پس باطل بطبوع تفاوت میشود لما قلنا فی النبض المختلف و در امراض معدیه
که از امتلاک غذا و یا مواد غلیظا حادث شوند و بر قوت گرانی آرنند نیز نبض مذکور مع کثرت اختلاف عارض شود و اگر صاحب مزاج
بارد و چسبک سرد و خور و سرد مزاج بارد و پدید آید و قوت بضعف گراید و بدان سبب نبض ضعیف و بطبی متفاوت گردد و کسیکه
در حالت خلوص و عروق از غذا بخواب رود نبض او محضین باشد لیلیان المزاج الی البی و بسبب تحلل الرطوبة و الحرارة
الغریزیه و ضعف القوة و قلة الغذاء و در حالت دوام عدم غذا حتی که حرارت غریزیه ناقص گردد و نیز نبض مذکور نیز
سبب مسطور پدید آید و در او اول استفراغ مثل اسهال و در برفاع و قذف و الفجار دم از عروق و شراشین نیز این نبض حادث
میشود بسبب انحلال لقوة پس هرگاه استفراغ دوام پذیرد نبض مذکور مودی بدودی گردد پس در آخر غرض سقوط قوت کلی شود
قسم دوم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت بطو و صلابت و این قسم نیز شش
نوع بود اول نبض عظیم و قوی و سریع و صلب و این نوع غیر محصله الوجود است لاجل التحالف بین العظیم و الضعیف و هم
نبض عظیم و قوی و سریع و صلب شش شت حاجت قوت و قوت و لیکن آله است پس اگر حاجت زائد از آن شود که لفظ و سرعت کفایت
کنند درین صورت قوت نیز ضعیف گردد چنانچه در محلی مطلقه ظاهر میشود و این نبض بعد از تمام طعالم بالتام و رسیدن غذا با اعضا نیز
پدید می آید و این بر آنست که غذا هرگاه چید و نیک منضم میشود در قوت حرارت غریزیه می افزاید و معذک لیت هم می آرد و شش
نعل میکند و نبض مثل فعل طعالم منضم سوهم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و این نیز محصله الوجود است لما قلنا فی الاول چهارم
نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و کثرت حاجت چنانکه لفظ عظم کند و قوت و غلبه رطوبت بود و هم نبض عظیم و ضعیف
و سریع و صلب شش نبض عظیم و ضعیف و سریع و صلب شش نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب شش نبض عظیم و ضعیف و بطی و
لین و این هر چهار نوع باعث وقوع ضعیف و صلب و سریع ممکن الوجود نیست لیکن اگر ضعف اندک بود و مانع سرعت
نگردد و در آن صورت نوع ششم و ششم ممکن الحصول باشد که ما سابقا ششم نبض ضعیف و قوی و سریع و صلب شش صلابت
آله و قوت قوت است و کثرت حاجت بنا بر تدارک سرعت آنچه که فوت شده بواسطه صلابت از عظم لیکن این نوع و کذا بعض انواع
سابق بقول جالینوس امکان حصول ندارد زیرا که نزد و اجتماع قوی با صلب متنوع است و هم نبض ضعیف و قوی و سریع و صلب
صغیر الفضل طرک است و باعث قوی غلبه قوت و موجب سریع کثرت حاجت و علت لین بود و رطوبت چه اگر صغیر بواسطه انضغاط نبود
پس این قسم باعث عدم سببی دیگر از اسباب صغیر که صلابت آله و ضعف و قلت حاجت بود و بواسطه وجود اسباب عظم که قوت قوت و شش
حاجت محدث سرعت و لین آله است عدم الوجود باشد یا زوهم نبض ضعیف و قوی و بطی و صلب شش عدم حاجت و صلابت
آله و قوت قوت باشد اما بقول جالینوس این نیز ممکن الوجود نیست لما مر فی التاسع و و از و هم نبض ضعیف و قوی و بطی و لین
سبب این عدم حاجت و قوت قوت و لین آله بود و صغیر این کمتر از صغیر صلابت باشد زیرا که برای قوت و عدم حاجت همچون صلابت
مانعی لیس نیست و هم نبض ضعیف و قوی و بطی و صلب شش صلابت و ضعف و کثرت حاجت است و این نبض

وقتی بظهور آید که ضعف کثیر نباشد زیرا که سرعت داعی قوه ماست چهاردهم نبض ضعیف و سریع و این سبب و ضعف
 اکثر حرارت و رطوبت بود اما اگر ضعف و این نبض بواسطه کثرت ضعف قوت بود پس اجتماع او با سرعت که او را قدرت
 قوت در کارست امکان ندارد پانزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب سبب ضعیف و صلب و صلابت بود و سبب
 بطی ضعف و قلت حاجت و گاهی این نبض بواسطه ضعف و حاجت عارضی بسبب صفرو بطو متواتر نیز گردد و هرگاه که تخم بآب
 بار و قضیف قلیل اللحم باشد و لبث او در آب بتدل بود نبض او همچنین گردد زیرا که سردی در دل این ابدان بسوی اعصاب
 باطنی بصیرت و اصل میگردد و بنا بر قلت لحم پس حرارت غریزی ضعیف میشود و در قوت نقصان رومی نماید و صلابت بنا
 تکثیف برودت اجزای عرق را حاصل میگردد و هرگاه لبث او در آن طول کشد در آنوقت ضعیف و تفاوت صلب
 گردد و سبب که در مقام نبض مذکور بیاید نشانزد و هم نبض ضعیف و بطی و این سبب صفرو ضعف قوت است
 و باعث بطو قلت حرارت و موجب لین کثرت رطوبت بود و این نبض و ضعف باه که از ضعف قلب بود یافته میشود
 الحراة الغریزیه و رخواة النبض و گاهی این چنین نبض بواسطه قلت حرارت متفاوت هم گردد و گاهی بی باعث حاجت
 عارضی متواتر شود ششم سوم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صفرو قوت و ضعف و سرعت و بطو
 دخلا دین هم از شانزده نوع بیرون نیست اول نبض عظیم و قوی و سریع و متلی بیش کثرت حرارت و قوت قوه و امثال
 شریان از روح و خون است و دوم نبض عظیم و قوی و سریع و خالی و این ممکن الحصول نیست چه قوت و سرعت بی قوت نباشد
 و خلو شریان دلیل ضعف است و اجتماع ضد محال سوم نبض عظیم و قوی و بطی و متلی بیش قوت قوه و کثرت حاجت که انظم
 تمام شود و استلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لکن الضد بین القوی و الخالی
 پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متلی ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و خالی هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متلی هشتم نبض عظیم
 و ضعیف و بطی و خالی و این هر چهار نوع بسبب عدم اجتماع عظیم و سریع و ضعیف ممکن الحصول نیست مگر آنکه ضعف قلیل غیر از سرعت
 و عظم باشد نهم نبض ضعیف و قوی و سریع و متلی بیش انضاط رگ از استلای ماده است و غلبه قوت و کثرت حاجت و هم
 نبض ضعیف و قوی و سریع و خالی و این نوع بنا بر عدم اجتماع اسباب قوت و سرعت که بی قوت ممکن نیست و سبب خالی
 که آن ضعف است غیر محصله الوجود است یا زدهم نبض ضعیف و قوی و بطی و متلی بیش قلت حرارت و وجود قوت است
 رگ از ماده بارد است و او زدهم نبض ضعیف و قوی و بطی و خالی و اینهم بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد
 سیزدهم نبض ضعیف و ضعیف و سریع و متلی چهاردهم نبض ضعیف و ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع نیز بسبب ضد ضعیف
 و سریع ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و متلی بیش استلای ماده کثیر که بالانضاط قوت مودی گردد
 و ضعف قوت و عدم حاجت بنا بر استلای ماده بارد بود شانزدهم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و خالی و این سبب ضعف قوت و خلو
 شریان از روح و خون کثیر است ششم چهارم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صفرو قوت و ضعف

بمرض سرسام سوداوی و ورم حار فم معده یافته میشود و در سببات که از شرب ادویه مخدره بود و در ذات الریه هنگام عظم
 ورم و تهر و شریان و در سود مزاج یا بس قلب نیز و کذا در استقامی ذی و طبل پدید آید سبب صغر در آن نقل شده است
 بر قوت و منع او از بسط شریان و باعث تو اتر ضعف و موجب صلابت تهر و صفاق و ایضا این نبض در جمعی و قی پیدا شده
 بسبب ضعف قوت بنا بر اخلال او و شدت حاجت بنا بر غلبه حرارت و صلابت آله بنا بر کثرت جفاف پس بسبب شدت
 حاجت حرکات قلب متواتر میگردد و تا که جذب کند از نسیم یار و مقدار کثیر که آن حرارت و لطیفه نسیم یا بدین زمان که
 شریان متواتر میگردد و مثل حرکات قلب زیرا که شریانین تابع اوست در جمیع حالات بنا بر آنکه وی فرغ قلب است و
 که لک صلابت آله سبب تو اتر میگردد و بهر آنکه آله طاعت قوت در انبساط و انقباض نمیکند خصوصا هرگاه ضعیف باشد پس
 بواسطه آن میشد میشود حاجت و تو اتر میکند نبض ثابت باشد بر حال واحد زیرا که سبب آن مرض مذکور است و همچنین
 بخلاف باقی حیات خلطیه که در آن نبض مختلف میشود بنا بر اختلاف مواد در سکون حرکت و در نفیج و فحاجت که ذاق الی علوی
 خان چهارم نبض ضعیف و متواتر و لیس سبب صغر تو اتر ضعف قوت و سبب لیس غلبه رطوبت و باشد که این
 نبض بواسطه ضعف بطی نیز باشد پانزدهم نبض ضعیف و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت آله است که از پیش
 یار و میجر حاصل شده باشد و سبب ضعف نبض قوت و سبب تفاوت قوت حاجت بود و اگر شخصی تصفیه قلیل اللحم بآب
 بار و تمام کند و لیس او در آب بطول کشد حتی که حرارت غریزی بعین بدن غوص کند و برودت با عصا سرد نموده و لیس
 شود و در جوهر آنها غاص گردد و نبض مذکور ظاهر شود همچنین در ذات الریه هنگام عظم ورم و غلبه سببات پدید آید پس بی که در
 نوع چهارم از قسم سوم نبض مرکب ثلاثی گذشت و این نبض در مرض سبات که از شرب ادویه مخدره بود نیز پدید آید
 بسبب ابتعاد الرطوبه و قلة الحاجة الی الترویح و ششازدهم نبض ضعیف و متفاوت و لیس سبب صغر و تفاوت
 ضعف و قوت حاجت است و باعث لیس فطر رطوبت و باشد که این نوع هم بطی باشد سبب کثرة الضعف قسم چهارم در
 انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر قوت و ضعف و تو اتر و تفاوت و متلا و خلا و این شانزدهم نوع
 باشد اول نبض عظیم و قوی و متواتر و متلی و دوم نبض عظیم و قوی و متواتر و خالی و این هر دو نوع بدون تقاسم معرفت
 بر تو اتر و نیز تبارضد قوی و خالی حاصل نمیشود سوم نبض عظیم و قوی و متفاوت و متلی سبب کثرت حاجت که عظم تمام
 شود و قوت قوه و امتلای شریان از خون و روح است چهارم نبض عظیم و قوی و متفاوت و خالی و این سبب صغر
 میان قوی و خالی صورت حصول نمی بند و پنجم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و متلی سبب کثرت حاجت و ضعف قوت و امتلا
 ماده است ششم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و خالی سبب کثرت حاجت و ضعف قوت است هفتم نبض عظیم و ضعیف
 و متفاوت و متلی سبب عظم کثرت حاجت است چه آنکه عظم تمام شود و سبب ضعف قوت و سبب متفاوت و ایضا
 حاجت عظم و استقامت او از تو اتر است و سبب متلی امتلای ماده لیکن نه چند آنکه بواسطه انقباض موجب صغر گردد

هشتم نبض عظیم و ضعیف و تفاوت و خالی سبب کثرت حاجت و ضعف قوت و ایفا عی حاجت لفظ است و امتلا عی ماده ردی است
 نهم نبض صغیر و قوی و متواتر و متلی سبب صغیر انضغاط رگ از امتلا عی ماده است باعث تواتر ایفا عی حاجتی که از عظم قوت شده
 و نهم نبض صغیر و قوی و متواتر و خالی و این نبض بنا بر وقوع ضد میان قوی و خالی ممکن الوجود نیست یا نزد نهم نبض صغیر و قوی
 و تفاوت و متلی سبب کثرت حاجت و قوت قوه امتلا عی ماده باشد و از نهم نبض صغیر و قوی و تفاوت و خالی و این
 بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد و نهم نبض صغیر و ضعیف و متواتر و متلی و این نوع بسبب ضعف
 قوت و ایفا عی حاجتی که از عظم قوت شده بتواتر و امتلا عی ماده ممکن الحصول است چنانچه نبضی که از اسباب مثقله مضطرب
 قوت یعنی امتلا عی مواد حادث شود همچنین باشد بهر آنکه قوت ضعیف میشود از ثقل مواد پس بدان سبب نبض ضعیف میگردد
 و صغیر تابع ضعف قوت است که آنرا بسط شریان بخوبی ممکن نبوده و امتلا بنا بر امتلا عی شریان از فضل است و بسبب قوت
 حاجت از عظم و سرعت متواتر میشود و چون قوت گاهی قهر میکند بر امتلا عی مثقله او غالب میشود بر آن و گاهی مقهور
 میکند قوت را امتلا عی مذکوره بنا بر آن نبض مختلف غیر منتظم نیز گردد و کثرت اختلاف و قلت آن در اصناف کثیره نبض
 و عدد نبضات بحسب یاقتی دکی ماده مثقله قوت است چهارم نبض صغیر و ضعیف و متواتر و خالی سبب کثرت حاجت
 و خلوشریان از روح و خون کثیر است یا نزد نهم نبض صغیر و ضعیف و تفاوت و متلی و این نوع بسبب ضعف قوت است
 ماده یار و ممکن الوجود است ششام نبض صغیر و ضعیف و تفاوت و خالی سبب سقوط قوت خلورگ از روح و
 باشد قسم ششم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و صلابت لین و امتلا و خلور
 این قسم نیز منقسم بانه نوع است اول نبض عظیم و قوی و صلب و متلی و نهم نبض عظیم و قوی و صلب خالی و این هر دو نوع
 مستحق الوجود نیست لوجود الضد بین العظم و الصلابة سوهم نبض عظیم و قوی و لین و متلی سبب کثرت حاجت چنانکه
 انقباض تمام شود و فور قوت و لین آله و امتلا عی رگ از خون و روح است و این نبض در امرجه دموی و امرضی که از خویش
 خون بود مثل سونوخس یافته میشود چهارم نبض عظیم و قوی و لین خالی و این بواسطه ضد میان قوت و خالی امکان
 حصول ندارد پنجم نبض عظیم و ضعیف و صلب و متلی ششم نبض عظیم و ضعیف و صلب خالی و این هر دو نوع بنا بر
 صلب یا لین و صلابت ممکن الحصول نیست هفتم نبض عظیم و ضعیف و لین خالی سبب این کثرت حاجت که لعظم تمام شود
 و ضعف قوت و امتلا عی رطوبت است هشتم نبض عظیم و ضعیف و لین خالی سبب این کثرت حاجت و ضعف قوت و فطر رطوبت
 و قلت خون و روح است نهم نبض صغیر و قوی و صلب و متلی سبب کثرت حاجت چنانکه بصغیر اکتفا نماید و مودی
 بیطلوی نبض نگردد و وجود قوت و غلبه پیوست و امتلا عی ماده سودا است و در سبب منور تعین قلت حاجت بهر آنست
 که در صورت انضغاط رگ و صلابت موجب صغیر اکثر سرعت با تواتر برای استیفای حاجتی که بواسطه صغیر قوت شده
 عارض میشود و بهرگاه چنین باشد پس این نبض ممکن الحصول نباشد و نهم نبض صغیر و قوی و صلب خالی و این نوع

بسبب جود ضد میان قوی و خالی ممکن الوجود نیست یا زود هم نبض ضعیف و قوی و لین و متلی سبب قلّت حاجت و قوت قوّه و
 کثرت رطوبت و امتلا می رگ از ماده بلغم بود و زود هم نبض ضعیف و قوی و لین و خالی و این نیز سبب ضد قوی و خالی امکان
 وجود ندارد و سیزدهم نبض ضعیف و صلب و متلی سبب کثرت برودت چنانکه بصغر کفایت کند و غلبه بیوست
 و امتلا می سودا بود چهاردهم نبض ضعیف و صلب خالی سبب ضعیف قوت و غلبه بیوست و خلوشریان است
 از روح و خون و این نبض در عی الام جو عی عطشی نیز یافته میشود بنا بر قوت کثرت تحلیل و غلبه بیس و جفاف و قلّت
 دم و رطوبت مرطب و لین و مالی شریان یا زود هم نبض ضعیف و لین و متلی سبب قلّت حاجت و ضعیف قوت
 و غلبه رطوبت و امتلا می ماده رطوبت شش زود هم نبض ضعیف و لین و خالی سبب قلّت حرارت و ضعیف قوت
 و وجود رطوبت و خلوشریان از روح و خون است اقسام هفتم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم
 و صغر و سرعت و بطو و اترو و تفاوت و صلابت و لین و این قسم هم از شانزده نوع بیرون نیاشد اول نبض عظیم و سریع
 و متواتر و صلب این نوع عظیم الوجود است لاجل الصند بین العظیم و الصلب و دوم نبض عظیم و سریع و متواتر و لین سبب
 عظم و سرعت و اتواتر شدت حاجت است و سبب لینت وجود رطوبت و اینچنین نبض بر کمال کثرت حرارت دلالت میکند و
 گویند که این نبض در صبیان پیدا شد چه نبض آنها بقیاس مقادیر اجسام آنها عظیم می باشد زیرا که آله لین و حاجت شدید بود
 و قوت آنها بنسبت مقادیر ابدان آنها ضعیف نبود و هر آنکه ابدان آنها صغیر المقدار اند مگر آنکه نبض ایشان بقیاس نبض
 مستکملین عظیم نباشد لکن اسرع باشد و اتواتر بود بنا بر شدت حاجت آنها بسوی استنشاق که از اجتماع بخار داخل بواسطه
 کثرت هضم و اتواتر آن حاصل میشود و سوم نبض عظیم و سریع و متفاوت و صلب این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع
 الاول چهارم نبض عظیم و سریع و متفاوت و لین سبب کثرت حاجت چنانکه لعظم و سرعت تمام شود و وجود رطوبت
 است پنجم نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب این نبض هم محصله الوجود نیست لما مرث ششم نبض عظیم و بطی و متواتر و لین این
 نوع هم یافته نمیشود چه سبب بطو و اتواتر یا ضعف قوت بود و این بی ضعف نباشد و یا سبب بطو قلّت حاجت و سبب
 اتواتر کثرت حاجت بود و در میان این هر دو ضد متحقق است اجتماع الضدین محال هفتم نبض عظیم و بطی و متفاوت و صلب
 و این نیز حاصل نمیشود کما لا یخفی هشتم نبض عظیم و بطی و متفاوت و لین سبب عظم کثرت حاجت چنانکه لعظم تمام شود و لین
 آله بود و موجب بطو قلّت حاجت یا عکس تمام حاجت لعظم و موجب تفاوت وجود قوت باشد و این چنین نبض در
 حالت سرور پیدا شد و عشاق را در حالت غلبه رجائز پیدا آید لما قلنا فی النوع الرابع من القسم الخامس
 من فصل المکیات الثلاثی و فی النبض المختلف ایضا نهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب سبب صغر
 و صلابت کثرت بیس محدث صلابت آله است و باعث سرعت و اتواتر کثرت حرارت محدث شدت حاجت بود و
 این نبض در سعال حار یا بس و سل یافته میشود بنا بر شدت احتیاج نسیم بار و بسبب عدم حصول ترویج از ضیق نفس

و عدم مطاوعت آلہ برای انبساط تام سبب جفاف ریپس تدارک میکند سرعت و تواثر آنچه قوت شده از عظم و گوشت که نبض
 مذکور در جمیع اورام حارہ میباشند و مختلف بود باختلاف انتشاری سبب صفرا و صلابت شریان است بواسطه تعدد حرورق
 و شریانین که از استلای عضو و انقباض فصول حاصل شده و نیز ضعف قوت چه هرگاه شریان صلب گردد مطاوعت
 قوت نکند و با وجود آن منبسط نشود از روی انبساط تام پس قوت ضعیف گردد از بسط شریان کما ینفی و سبب سرعت و
 تواثر شدت حاجت است زیرا که کثرت تیروج بنا بر حرارت ورم چه قوت امکان نیست بسط شریان نبهی که وفا کند بایحتاج ایہ
 و سبب صلابت تعدد شریان است بنا بر تعدد عضو و سبب اختلاف انتشاری آنست که صلابت نمیکند از شریان را که بنهایت
 انبساط برسد و مضطر میگردد اندک بسوی انبساط منقطع پس منبسط میشود بعضی اجزای او بانبساط عظیم و بعضی او بانبساط صغیر
 و شکل او سخت اصابع مانند شکل اسنان انتشار در ارتفاع و انقباض میشود لیکن این نبض در زمانه تنزید و انتہای ورم حار
 پدید آید و در ابتدا ورم گرم نبض عظیم قوی سریع متواتر باشد لما مر فی مقامه و نبض مذکور در ذات البجنب صفراوی و ورم
 حار فم معدہ نیز ظاہر میشود بسبب غلبه حرارت و شدت حاجت بسوی هوای بار و مع صلابت آلہ بسبب که مذکور شد و در فرجه
 حارہ ہنگام کثرت یوست موجب صلابت آلہ نیز یافته میشود و گویند کہ این نبض در فصول و بلاد حارہ طبعی بود و ہم نبض
 صغیر و سریع و متواتر و لین سبب صفرا و انقباض رگ تحت ماده است و باعث سرعت و تواثر کثرت حاجت کہ بنا بر صفرا حاصل شد
 و موجب لینت و وجود رطوبت است ورنہ بصورت دیگر اسباب صفرا این نبض ممکن الوجہ نیست چه سرعت را قوت و حاجت
 لازم است و تواثر را کثرت حاجت واجب و لین را لین آلہ ضرور پس با وصف موجود بودن اسباب عظم کہ قوت
 قوت و کثرت حاجت و لین آلہ بود و وجود صفرا چگونه امکان دارد و عدم اسباب صفرا در بطلان این نوع کافی باشد
 یا زوہم نبض صغیر و سریع و تفاوت و صلب سبب صفرا و صلابت است و سبب سرعت کثرت حاجت کہ از عظم قوت شده
 و سبب تفاوت ایفای حاجت بسرعت است تا از تواثر بود و و ازوہم نبض صغیر و سریع و تفاوت و لین سبب صفرا
 انقباض رگ است تحت ماده و باعث سرعت کثرت حاجت کہ بواسطه صفرا حاصل شده و موجب تفاوت ایفای حاجت
 بسرعت بود و گرنہ در صورت سبب دیگر از اسباب ثلاثه صفرا وجود این نبض امکان ندارد ہر آنکہ اسباب صفرا کہ ضعف قوت
 و قلت حاجت و صلابت آلہ است یافتہ نمیشود چه سرعت بی قوت و شدت حاجت نباشد و لین بدون لینت آلہ نبود
 پس درین صورت صفا اسباب صفرا متحقق است و آن منافی وجود اوست سبب و ہم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب این
 نوع امکان حصول ندارد چه اگر سبب صفرا صلابت آلہ بود و سبب بطو و تواثر ضعف قوت باشد درین صورت بے ضعف
 نباشد و در صورتیکہ قلت حاجت سبب بطو باشد در آن حالت اجتماع تواثر با وی امکان ندارد چہ ازوہم نبض صغیر
 و بطی و متواتر و لین سبب صفرا و بطو ضعف قوت است و باعث تواثر ضعف قوت و زیادتی حاجت عارضی بواسطه صفرا و
 بطو و بدانند کہ این نیز سبب بطو سواست ضعف صورت نہ بند و لما لرآ نفا لیکن درین صورت نیز ممکن الحصول نباشد

کما یخفی پانزدهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت آن است بنابر بر وجه یا پیش موجب بطو و تفاوت
 قلت حاجت و بر مزاج و این نبض در حی ریح یافته میشود و لقلة الحاجة بسبب بره السوداء و صلابة الالة بسبب استیلا
 یبسیما و آلیفا در او رام سوداوی حادث میشود بسبب مذکور مع شدت اختلاف فشاری بنابر صلابت ششمانند و هم نبض صغیر
 و بطی و متفاوت و لیکن بیش قلت حاجت و غلبه رطوبت است و این نبض در شاشخ میباشد بسبب بر مزاج و استیلا
 رطوبات غریبه و گاهی سبب این غایت سقوط قوت مشرف به لکات بود و در آن صورت بی ضعف نباشد و آلیفا نبض
 در او رام بلغمی میباشد بنابر قلت حاجت لبوی تر و ریح بسبب برووت بلغم و نیست و بسبب رطوبت بلغم بود و هشتم در انواع
 نبض مرکب با سخی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و تفاوت و استیلا و خلا و این نیز خالی از شانزده نوع نباشد
 اول نبض عظیم و سریع و متواتر و متملی سبب شدت حرارت و امتلا می شریان از ماده حار بود و این نبض از امتلا
 و حاصل میشود بسبب حرارت خون و در لاین و صلابت معتدل بود و طلس و گرم باشد مع اختلاف از نقصن اخلاط در بدن
 که حیات حادث گشته نبض مذکور میباشد اختلاف و حرارت طلس و و هم نبض غنیم و سریع و متواتر و خالی و این نوع بنابر
 آنکه سرعت بی قوت قوی نباشد و خلو شریان و ال بر ضعف است امکان حصول ندارد و سوم نبض عظیم و سریع و متفاوت و متملی سبب
 کثرت حاجت است چند آنکه عظم و سرعت بدان فاکند و نوبت بتواتر نرسد و امتلا می دمی یا روحی است چهارم نبض عظیم
 و سریع و متفاوت و خالی و این ممکن الوجود نیست لما فانی النوع الثانی پنجم نبض عظیم و بطی و متواتر و متملی و این بنابر
 تخالف اسباب بطو و تواتر و یا بدون ضعف حاصل نمیشود و هشتم نبض عظیم و بطی و متواتر و خالی و این هم بی ضعف
 که لازمه خالی است امکان وجود ندارد و نهم نبض عظیم و بطی و متفاوت و متملی سبب کثرت حاجت چند آنکه عظم تمام شود و سرعت
 و تواتر مودی نگردد و سبب بطو و تفاوت ایفاست حاجت است عظم و موجب امتلا می رگ از خون است و هشتم نبض عظیم و بطی
 و متفاوت و خالی و این نیز سبب که در نوع سادس گذشت ممکن الوجود نیست نهم نبض صغیر و سریع و متواتر و متملی سبب صغر
 الف فاطر رگ از امتلا می ماده کثیر باشد و سبب سرعت تواتر شدت حاجت است و همچنین نبض در امتلا می مره صفرا و
 مع ذلک مائل بصلابت بود بسبب یس او و اختلاف در آن بیشتر بود و لکثرة حركة الصفراء و هم نبض صغیر و سریع و متواتر
 و خالی و این نوع سبب آنکه سریع بی قوت نباشد و خالی بر ضعف دلالت دارد و محصلة الوجود نیست پانزدهم نبض صغیر و سریع
 و متفاوت و متملی سبب این مثل سبب نوع تاسع باشد مگر آنکه کثرت حاجت در اینجا چندان بود که سرعت تمام شود و نوبت تواتر
 نرسد و از و هم نبض صغیر و سریع و متفاوت و خالی و این نیز سبب که در نوع عاشتر گذشت امکان حصول ندارد و سیزدهم
 نبض صغیر و بطی و متواتر و متملی و این نیز مثل نوع خاس بسبب تخالف اسباب بطو و تواتر و یا بسبب ضعف الوجود نباشد
 چهارم و هم نبض صغیر و بطی و متواتر و خالی سبب ضعف قوت و قلت حاجت و خلو شریان از روح و خون است و این
 سبب لزوم ضعف ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و متملی سبب این قلت حاجت و امتلا

ماده بارد و دوشانزدهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و خالی بیش شدت ضعف و خلوشریان از روح و خون است و این
 نیز به ضعف نباشد قسم نهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و صلابت لین
 و استلا و خلا و این قسم هم پیش از نوزده نوع منقسم است اول نبض عظیم و سریع و صلب متملی و دوم نبض عظیم و سریع و صلب
 و خالی و این هر دو نوع بواسطه ضد میان عظم و صلابت متحقق الوجود نیست سوم نبض عظیم و سریع و لین و متملی بیش کثرت جات
 و زیاده و قوی رطوبت و استلای دمویی و روحی است چهارم نبض عظیم و سریع و لین و خالی و این بسبب آنکه سرعت را قوت
 و خلوشریان را ضعف لازم است ممکن الوجود نیست پنجم نبض عظیم و بطی و صلب متملی ششم نبض عظیم و بطی و صلب و خالی و این
 هر دو بسبب آنکه در انواع اول و دوم گفته شد ممکن الحصول نیست هفتم نبض عظیم و بطی و لین و متملی بیش کثرت جات چند آنکه عظیم
 حاصل شود و کثرت رطوبت و استلای رگ از خون باشد هشتم نبض عظیم و بطی و لین و خالی و این هم بسبب آنکه در نوع رابع گذشت
 امکان وجود ندارد و نهم نبض صغیر و سریع و صلب متملی بیش صلابت آید است و کثرت حاجت که بواسطه صغر حاصل شده و
 استلای ماده یا پس هم نبض صغیر و سریع و صلب خالی و این نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلو را ضعف لازم
 است امکان حصول ندارد و یازدهم نبض صغیر و سریع و لین و متملی بسبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است و باعث کثرت
 کثرت حاجت بواسطه صغر و موجب لینت غلبه رطوبت و استلای بسبب استلای ماده رطوبت است و دوازدهم نبض صغیر و
 سریع و لین و خالی و این امکان وجود ندارد و لما قلنا فی النوع العاشر سیزدهم نبض صغیر و بطی و صلب متملی سبب صغر صلابت
 آله بواسطه غلبه بر دم و خون و سبب بطو عدم حاجت و موجب صلابت بواسطه نگر و استلای ماده یا پس بود چهاردهم
 نبض صغیر و بطی و صلب خالی و بسبب این غلبه بر پوست موجب صغر و صلابت است و کثرت برودت و خلوشریان از روح
 و خون پانزدهم نبض صغیر و بطی و لین و متملی بسبب صغر و بطو کثرت برودت است باعث لینت استلای ماده یا پس بود
 شانزدهم نبض صغیر و بطی و لین و خالی بیش کثرت برودت و رطوبت و قلت روح و خون است قسم دهم در انواع نبض
 مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر و تفاوت و صلابت و لین و استلا و خلا و این نیز شانزده نوع است اول نبض
 عظیم و متواتر و صلب متملی و دوم نبض عظیم و متواتر و صلب خالی و این هر دو بسبب ضدیت میان عظم و صلابت و وجود
 ضعف مانع سرعت محصله الوجود نیست سوم نبض عظیم و متواتر و لین و متملی و درین نوع بصوت عدم ضعف بدون تقدم
 سرعت وجود تواتر ممکن نیست و در حالت بودن ضعف موجب تواتر از ضعف خالی نباشد پس هر صوت این نوع عدم الوجود
 باشد چهارم نبض عظیم و متواتر و لین و خالی و این نیز بنا بر ضعف که لازمه متواتر و خالی است امکان حصول ندارد و پنجم نبض عظیم
 و متفاوت و صلب متملی ششم نبض عظیم و متفاوت و صلب خالی و این هر دو نوع بسبب وقوع ضد میان عظیم و صلب ممکن
 الوجود نیست هفتم نبض عظیم و متفاوت و لین و متملی بیش کثرت جات است چند آنکه عظیم تمام شود و لین آله بواسطه استلای
 دمویی و هشتم نبض عظیم و متفاوت و لین و خالی و این بسبب آنکه خالی از ضعف خالی نباشد ممکن الحصول نیست نهم نبض صغیر

و متواتر و صلب و متلی و این بدون اتساعی ماده مصلب عرق موجب ضعف قوت محدث تواتر امکان وجود ندارد و لهذا این
نبض در حیات سودای یافته میشود مع اختلاف و هم نبض صغیر و متواتر و صلب خالی سبب ضعف قوت و غلبه بیوست و خلو
شریان از روح و خون است یا زود هم نبض صغیر و متواتر و لین و متلی سبب ضعف قوت و غلبه رطوبت است و و از دهم
نبض صغیر و متواتر و لین خالی سبب ضعف قوت و غلبه رطوبت و خلو شریان از روح و خون است با بجمه این هر چهار نوع بواسطه
لزوم ضعف امکان حصول ندارند سیزدهم نبض صغیر و متفاوت و صلب و متلی سبب اتساعی ماده یا بس است که موجب صلابت
رگ و صغر نبض و قلت حاجت گردد چهاردهم نبض صغیر و متفاوت و صلب خالی سبب غلبه بیوست موجب صلابت و صغر
است و قلت حاجت محدث تفاوت و قلت خون است پانزدهم نبض صغیر و متفاوت و لین و متلی سبب اتساعی رطوبت
کثیر مضطرب و لین رگ و تقلل حاجت است که بنا بر انضفاط صغر بواسطه قلت حاجت تفاوت و باعث لینت لین آله ظهور نماید
شانزدهم نبض صغیر و متفاوت لین و خالی سبب ضعف قوت و قلت حرارت و وجود رطوبت بل عرق و خلو آن از خون
کثیر و روح باشد قسم یازدهم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و
تفاوت و صلابت و لین و این قسم نیز شانزده نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متواتر و صلب و این نبض حاصل نمیشود
لوجب الصغر بالصلابة مگر آنکه صلابت چندان بود که نبض عظیم را با اعتدال آن فرود آورد و مودی بصغر آن نگردد و دوم
نبض قوی و سریع و متواتر و لین سبب قوت و شدت حرارت و کثرت رطوبت است و این را عظم لازم است تحقق جمیع
اسباب مگر آنکه ماده قلیل موجب انضفاط رگ چندان گردد که عظم نبض را با اعتدالش فرود آورد و مودی بصغر نگردد و سوم نبض
قوی و سریع و متفاوت و صلب و این نیز امکان ندارد لما قلنا فی الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که در اینجا مذکور شد
چهارم نبض قوی و سریع و متفاوت و لین سبب قوی قوت است و سبب سرعت شدت حاجت و سبب تفاوت غلبه قوت
و ایفا حاجت بسرعت و سبب لین لینت آله بود و این نبض نیز عظیم باشد یا نباشد لما مر فی الثانی پنجم نبض قوی و بطی
و متواتر و صلب این نبض نیز ممکن لوجود نیست لاستحالة اجتماع القوى بالمتواتر التي سببها الضعف لا غیه اگر قائل
بگوید میتوان که سبب تواتر شدت حاجت باشد نه ضعف قوت گوئیم که آن بی سرعت نباشد و تواتر یک با بطو میباید موجب آن
ضعف قوت بود که هر چه بحث النبض المتواتر و المتفاوت ششم نبض قوی و بطی و متواتر و لین و این نوع هم سبب که
در قسم بالا گذشت ممکن لوصول نیست هفتم نبض قوی و بطی و متفاوت و صلب کبیش غلبه قوت و عدم حاجت و صلابت است
و این نیز غیر ممکن لوجود است لما قلنا فی النوع الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که همانجا مذکور شد هشتم نبض قوی و بطی
و متفاوت و لین و سبب این قوت قوت و قلت حاجت و کثرت رطوبت باشد نهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب سبب ضعف
قوت و شدت حرارت و بیوست بود و این نبض بی صغر نباشد لوصول الصلابه و سرعت بی قوت هم نباشد مگر آنکه صلابت
آن قدر باشد که عظم را بر جنبه اعتدالش فرود آورد و سبب کثرت حاجت که سبب عظم است مودی بصغر نگردد و دهم ضعیف نیز

چندان نباشد که مانع سرعت گردد و ضعف قلیل منع سرعت نمیکند چنانچه در نوع آینه می آید و هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و
 لاین سبب ضعف قوت است و موجب سرعت و تواتر کثرت حرارت با بیشترین زیاده و قوی رطوبت بود و این نبض بقول طایفه
 مع اعتدال عظم و صغیر و صیدیان طبعی بود سبب لینت و ضعف بنا بر کثرت رطوبت در ابدان آنها ظاهر است و موجب سرعت و
 تواتر زیاده و قوی حرارت است بواسطه کثرت اجتماع بخار و غائی در ایشان از کثرت و تواتر هم آنها و بسبب کثرت احتیاج
 بسوی اخراج بخار و ترویج حرارت غریزی آنها یا زود هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب بیش ضعف قوت
 و کثرت حاجت و ایقاعی حاجت بسبب صلابت آله است و این نوع بدون صغیر نباشد لوجود الضعف والصلابة
 و هما سببها ان الصغیر مگر بتوجهی که در نوع هم گذشت و و از زود هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و لاین و سبب این نیز همی
 نوع بالا بود الا صلابت و صغیر این نسبت آن کمتر میباشد لان صغیر الصلابتة اکثر من صغیر الضعف و باشد که کثرت
 محدث سرعت که قوی اسباب عظم است تعادل در عظم و صغیر پیدا کند و با اینهمه بتوجهی که در نوع تاسع مذکور شد نبض صغیر و ثبوت
 سرعت بطور سرسبز و هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب بیش ضعف قوت و صلابت آله بود و این نیز بواسطه
 ضعف و صلابت صغیر باشد چهارم و هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لاین و سبب و حکم این همی نوع سیزدهم است الا صلابت
 که در اینجا عرض آن لینت بود یا تواتر و هم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب بیش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت
 آله بود و این ممکن الحصول نیست چه این نبض بی صغیر اصلا نباشد لوجود جمیع اسبابها شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت
 و لاین سبب این ضعف قوت و قلت حاجت و لینت آله است و این نیز بی صغیر نباشد لضعف القوة و قلت الحاجت و هم
 و از زود هم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و استلا و خلا و این
 هم بشان زده نوع منقسم است اول نبض قوی و سریع و متواتر و متلی بیش قوت قوی و حرارت کثیر و استلاس ماده مضطرب
 رگ است لیکن چند آنکه عظیم را بدرجه اعتدالش فرود آورد و مودی بصغیر هم نگرند و در صورت عدم سبب الفتضا این نبض بی
 عظم نباشد و هم نبض قوی و سریع و متواتر و خالی و این بسبب خند میان قوی و خالی امکان حصول ندارد و هم نبض
 قوی و سریع و متفاوت و متلی و سبب و حال لزوم و عدم لزوم عظم این مثل نوع اول است مگر حرارت کمتر از آن که موجب
 تواتر گردد و چهارم هم نبض قوی و سریع و متفاوت و خالی و کیفیت عدم امکان حصول این مثل نوع ثانی است پنجم نبض
 قوی و بطی و متواتر و متلی و این ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اگر سبب تواتر شدت حاجت بود تقیه عظم و سرعت
 آنرا لازم باشد و اگر همیشه ضعف قوت بود اجتماع این با قوی محال است ششم نبض قوی و بطی و متواتر و خالی
 و این نیز ممکن الوجود نیست لانه ثانی و الخامس هم نبض قوی و بطی و متفاوت و متلی بیش قوت قوی و عدم
 حاجت بنا بر غلبه ماده بار و بود که موجب استلا همان باشد ششم نبض قوی و بطی و متفاوت و خالی این مثل نوع ثانی
 امکان وجود ندارد و هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و متلی و هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و خالی

یا زدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و متملی و دوازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنابر ضعیف
 میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصله الوجود نیست مگر در اینجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیزدهم
 نبض ضعیف و بطی و متواتر و متملی سبب ضعف قوت و امتلا سے ماده است چهاردهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی سبب
 ضعف قوت و خلوشریان از روح و خون کثیر است پانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و متملی سبب ضعف
 قوت و قلت حاجت بواسطه امتلا سے ماده بلغمی است شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سبب
 مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد ششم سیزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف
 و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و متملی و دوم
 نبض قوی و سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت امکان وجود دارند سوهم نبض قوی و سریع و
 لین و متملی سبب غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت است و امتلا سے قلیل که سبب انضغاط رگ محو صغر نگردد
 بلکه عظم را بمرتبه اعتدال آن فرود آورد و در صورت عدم انضغاط این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد چهارم
 نبض قوی و سریع و لین و خالی و وجود این بنابر تضاد بین القوی و الخالی یافته نشود پنجم نبض قوی و بطی و صلب و متملی
 ششم نبض قوی و بطی و صلب و خالی و این هر دو نوع بسبب که در نوع اول و ثانی گذشت ممکن الوجود نیست هفتم
 نبض قوی و بطی و لین و متملی سبب قوت و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلا سے ماده بود هشتم نبض قوی و بطی
 و لین و خالی و لا وجود له لان القوی ضد الخالی واجتماع الصندین حال نهم نبض ضعیف و سریع و صلب و متملی
 و هم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یا زدهم نبض ضعیف و سریع و لین و متملی و دوازدهم نبض ضعیف و سریع و لین
 و خالی و این هر چهار نوع بنابر آنکه صلابت محدث صغریست و بسبب عدم ضعف یا سرعت که بی قوت نباشد امکان وجود
 ندارد سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و متملی سبب ضعف قوت و صلابت آنکه بنابر امتلا سے ماده یا لین است چهاردهم
 نبض ضعیف و بطی و صلب و خالی سبب ضعف قوت و غلبه بیست است بواسطه خلوشریان لازم تحلیل مضطرب و این هر دو نوع
 بواسطه صلابت بی صغر نباشد پانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و متملی سبب ضعف قوت و قلت حاجت و امتلا می
 رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی سبب ضعف قوت و رطوبت و خلوشریان از روح
 و دم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صغر نباشد ششم چهاردهم در انواع نبض
 مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و اخلا و این نیز شانزده نوع است
 اول نبض قوی و متواتر و صلب و متملی و دوم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسبب آنکه صلابت را صغر لازم
 است و تفاوتی سرعت دال بر ضعف است امکان وجود ندارند سوهم نبض قوی و متواتر و لین و متملی چهارم
 نبض قوی و متواتر و لین و خالی و این هر دو نوع بسبب که در نوع پنجم و دوازدهم این فصل گذشت امکان وجود دارند

یا زود هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و متلی و واز و هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضعیف
 میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصله الوجود نیست مگر در آنجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیر و هم
 نبض ضعیف و بطی و متواتر و متلی بیش ضعف قوت و امتلا سے ماده است چهار و هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی بیش
 ضعف قوت و خلوشریان از روح و خون کثیر است یا نزد هم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و متلی بیش ضعف
 قوت و قلت حاجت بواسطه امتلا سے ماده بلغمی است شانزده و هم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش
 مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد قسم سیزدهم در انواع غیر نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف
 و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و متلی و دوم
 نبض قوی و سریع و خالی و این هر دو نوع بنا بر لزوم مغیر بعد از امتلا و وجود دارند سو هم نبض قوی و سریع و
 لین و متلی بیش غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت است و امتلا به قلیل که سبب انقباض رنگ محدث صفر نگردد
 بلکه عظم را بمرتبته اعتدال آن فرود آرد و در صورت عدم انقباض این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد و چهارم
 نبض قوی و سریع و لین و خالی و وجود این بنا بر تضاد بین القوی و الخالی یا غلبه نبض قوی و بطی و صلب و متلی
 ششم نبض قوی و بطی و صلب خالی و این هر دو نوع بسبب غلبه رطوبت و ثانی گذشت ممکن الوجود نیست هفتم
 نبض قوی و بطی و متلی بیش قوت و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلا سے ماده بود هشتم نبض قوی و بطی
 و لین و خالی و وجود له لان القوی ضد الخالی و اجتماع الصدين بحال نه هم نبض ضعیف و سریع و صلب و متلی
 و هم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یا زود هم نبض ضعیف و سریع و لین و متلی و واز و هم نبض ضعیف و سریع و لین
 و خالی و این هر چهار نوع بنا بر آنکه صلابت محدث صفر است و سبب ضد ضعف بارهت که بی قوت نباشد امکان وجود
 ندارد و سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و متلی بیش ضعف قوت و صلابت آله بنا بر امتلا سے ماده یا بسبب کثرت
 نبض ضعیف و بطی و صلب خالی بیش ضعف قوت و غلبه پیوسته بواسطه خلوشریان لازم تحلیل مغر و این هر دو نوع
 بواسطه صلابت بی صفر نباشد یا نزد هم نبض ضعیف و بطی و لین و متلی بیش ضعف قوت است و قلت حاجت و امتلا می
 رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی بیش ضعف و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلوشریان از روح
 و دوم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صفر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض
 مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع باشد اول
 اول نبض قوی و متواتر و صلب و متلی و دوم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسبب آنکه صلابت را منفر لازم
 است و تفاوت بی سرعت دال بر ضعف است امکان وجود ندارند سو هم نبض قوی و متواتر و لین و متلی چهارم
 نبض قوی و متواتر و لین خالی و این هر دو نوع بسبب غلبه رطوبت و از هم این قلیل گذشت امکان وجود دارند

پنجم نبض قوی و متفاوت و صلب متلی ششم نبض قوی و متفاوت و صلب خالی و این هر دو نیز بسبب که صلابت را صفر لازم
ست اچنانچه در نوع اول و ثانی این قسم مذکور شد امکان حصول ندارند هفتم نبض قوی و متفاوت و لین و متلی سیش قوت
قوة و امتلا می دومی است هشتم نبض قوی و متفاوت و لین خالی و این بنا بر ضد میان قوی و خالی ممکن الحصول نیست
نهم نبض ضعیف و متواتر و صلب و متلی سیش ضعیف قوت و صلابت آله بود بنا بر امتلا سودا و هم نبض ضعیف و
متواتر و صلب و خالی سیش ضعیف قوت و غلبه یوست بواسطه تحلیل مفرط باشد و این هر دو نوع بنا بر لزوم صغر بصلابت
بے صغر نباشند یا زود هم نبض ضعیف و متواتر و لین و متلی سیش ضعیف قوت و امتلا رطوبت است
دوازدهم نبض ضعیف و متواتر و لین خالی سیش ضعیف قوت است و خلوشریان از روح کثیر باشد سیزدهم نبض
ضعیف و متفاوت و صلب و متلی سیش مثل نوع تاسع این قسم باشد مع قلت حاجت چهاردهم نبض ضعیف و
متفاوت و صلب خالی و سبب این مثل نوع عاشتر این قسم بود مع قلت حاجت و کذا عدم امکان حصول این هر دو
نوع یا نزد هم نبض ضعیف و متفاوت و لین و متلی سبب این مثل سبب نوع یازدهم این قسم باشد مع قلت حاجت
ایزان نشان نزد هم نبض ضعیف و متفاوت و لین خالی سیش ضعیف قوت و وجود رطوبت و خلورگ از روح کثیر باشد
قسم یازدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین امتلا
و خلا و اینم شانزده نوع دارد اول نبض سریع و متواتر و صلب متلی و دوم نبض سریع و متواتر و صلب و خالی و این
هر دو نوع بنا بر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض سریع و متواتر و لین و متلی سیش کثرت حاجت است
و امتلا رطوبت مفرط که با انضاط قوت مانع عظم گردد و احوادث صغر کنند چهارم نبض سریع و متواتر و لین و خالی و
این نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلوشریان مقتضی ضعف است امکان حصول ندارد پنجم نبض سریع
و متفاوت و صلب و متلی ششم نبض سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو بسبب که در نوع اول و ثانی
گذشت ممکن الوجود نیست هفتم نبض سریع و متفاوت و لین و متلی و سبب این مثل نوع سوم باشد هشتم نبض سریع
و متفاوت و لین و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الرابع نهم نبض بطی و متواتر و صلب و متلی
دهم نبض بطی و متواتر و صلب و خالی یا زود هم نبض بطی و متواتر و لین و متلی دوازدهم نبض بطی و متواتر و لین
و خالی و این هر چهار نوع بسبب آنکه تواتر که بی سرعت بود بی ضعف نباشد و نیز هر دو نوع اول بنا بر آنکه صلابت را صفر
لازم باشد امکان حصول ندارند سیزدهم نبض بطی و متفاوت و صلب متلی چهاردهم نبض بطی و متفاوت و صلب
و خالی و این هر دو نوع نیز بنا بر لزوم صغر بصلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض بطی و متفاوت و لین و
متلی سیش قلت حاجت و لینت آله بنا بر امتلا رطوبت است شانزدهم نبض بطی و متفاوت و لین و خالی سیش
عدم حاجت و وجود رطوبت و خلوشریان از روح باشد و این را نصف لازم است

فصل چهارم در بیان اقسام نبض مرکب خماسی و آن شش قسم است

قسم اول در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطی و تواتر و قلنا و ت
 و صلابت و لین و این قسم سی و دو نوع باشد بجهت نوع ازان محصله الوجود اند و چهارده غیر محصله الوجود اول نبض
 عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب و این بواسطه حصول ضدیت که فیما بین عظیم و صلب است محصله الود نیست و دوم نبض
 عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین بیش غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت بود و این نبض از استعمال آب گرم و هوای
 گرم و رطوبت با اعتدال ظاهر میشود زیرا که استحکام معتدل قوت زیاده میکند بنا بر تحلیل فضول از بدن پس قوی میشود نبض و
 بهر آنکه تخمین بدن میکند نبض را سریع متواتر میگردد و معذک لین میباشد بسبب کسب اعضا از رطوبت مخصوصا هرگاه
 استحکام بآب شیرین باشد پس عظیم نیز حاصل شود و وجود اسباب الیها اما هرگاه انسان از اعتدال زیاده در جام کثرت کند در الصو
 نبض اصغر و ضعف از نبض مذکور گردد و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند لما ذکرنا سابقا چون اوجده مضام طعام نبض عظیم
 قوی سریع لین میگردد و لما پس اگر مزاج طعام جار بود و تواتر نیز حادث کند و این نبض پدید آید سوهم نبض عظیم و قوی و سریع و
 متفاوت و صلب این نیز غیر محصله الوجود است لما قلنا فی الاول چهارم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین بیش قوت
 قوه و کثرت حرارت و الیهاست حاجت بعظم و سرعت و استتار از تواتر و کثرت طوبت بود و تخم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب
 و این نیز ممکن الوجود نیست لما ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین سبب عظم و قوت غلبه قوت و حاجت است و سبب
 بطی و قلنا حاجت بنا بر تمام او بعظم و سبب تواتر ضعف است چه تواتر که بی سرعت باشد و کثرت حاجت نباشد و چون میان تو
 و ضعف تخالف ظاهر است پس وجود این نبض نیز ممکن نباشد هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و این بضعته
 بین لعظم و الصلابت غیر ممکن الوجود است هشتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین سبب عظیم و قوی کثرت حرارت و غلبه
 قوت است و سبب بطی و متفاوت الیهاست حاجت بعظم و استتار از سرعت و تواتر است پس حرارت در این نبض نسبت
 نوع دوم کمتر باشد لایفا حاجت بالعظم و این نبض در حالت سرد یافته میشود لما قلنا فی النوع الاول من المقسم الخامس
 من المركبات الثلاثی چون نبض بعد از مضام طعام عظیم قوی سریع لین میگردد و لما ذکرنا پس اگر مزاج طعام بارد بود
 بطی و تفاوت عوض سرعت حادث کند و این نبض پدید آید نهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و تخم نبض عظیم
 و ضعیف و سریع و متواتر و لین یازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و سرعت
 و متفاوت و لین و این هر چهار نوع بنا بر تخالف میان عظم و صلابت و ما بین ضعف و سرعت امکان حصول ندارد و سیم و چهارم
 نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و این نیز بسبب ضد عظم و صلابت ممکن حصول نیست و چهاردهم نبض عظیم و ضعیف
 و بطی و متواتر و لین بیش کثرت حرارت و ضعف قوت و غلبه رطوبت است پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین
 و صلب و اینهم بنا بر ضد صلابت با عظم امکان حصول ندارد و شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و لین و متفاوت و لین

سبب کثرت حرارت چند آنکه لطم کفایت کند ضعف قوت نه چند آنکه مانع عظم باشد و استغنا از سرعت و تاوتر و زیادتی رطوبت است و این نبض در مرض بسیار و سبب می باشد مختلف باختلاف موی بود زیرا که این امراض از ماده بلغمی رطب که در دماغ متولد شود و یا از عضو دیگر در آن بیاید حادث میگردد و دماغ نیز عضو رطب است پس بدین سبب نبض لین بود و چون بلغم درین امراض متعفن شود پس حملی ضعیف حادث گردد و جوهر شریان منع نمیشود از انقباض جید پس نبض عظیم شود و هر آنکه رطوبت غالب بود نبض ضعیف گردد و بسبب ضعف قوت مع رطوبت مختلف باختلاف موی باشد و بنا بر آنکه مزاج ماده بارز است و بدان سبب حاجت زائد نبض بطبی متفاوت گردد و هفتدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب سبب این صلابت آله و غلبه قوت و کثرت حرارت است و این نبض در سرسام حار که از درم اغشیه دماغ بود حادث میشود مع اختلاف منقطع و میل جاس براسه و بطوریکه نبض از جاسه غرق و متقل میگردد اما صغیر و بسبب صلابت بود که منع میکند از انقباض و قوت او بهر آنست که قوت درین علت قوی میباشد و لهذا عللیل در بعض اوقات چنان دیده میشود که میله و نقره شدید میزند و سرعت نبض درین مرض در بعض اوقات چنان عارض شود که انقباض سریع از انقباض است و در بعض اوقات انقباض سریع تر از انقباض بود و این بهر آنست که چون این علت را تپ لازم است و آن بسبب عفونت خلط محدث درم میباشد پس هرگاه بسبب حرارت و درم حرارت بیشتر بود در آن صورت انقباض سریع تر باشد بنا بر شدت حاجت بدخول هوا که از انقباض براسه تیرید شدت حرارت قلب حاصل میشود و انقباض بطبی باشد تا که مکت هوا که بار در قلب بیشتر بود و هرگاه خلط عفن اکثر بود در آن حالت انقباض سریع تر و انقباض بطبی تر باشد و این بنا بر شدت حاجت بدفع فضول و اخراج او میباشد که از انقباض حاصل میشود و اما تاوتر و زیادتی بنا بر شدت حاجت لبوی ترویج بود بسبب مزاج حار و اما صلابت او بنا بر شدت تمد و حادث از درم میباشد چه درم در عضو عصبی است و اما اختلاف او که منقطع باشد بنا بر امتناع شریان از انقباض طبعی سبب صلابت و تمد و بسبب قوت که بسط میدهد بعضی اجزای شریان را و عاجز میشود از انقباض و میباشد و ازین جهت گمان میکند جاس که نبض متقل میگردد از موضع خود یکبار بسوی فوق و بار دیگر بطرف سفلی و هرگاه این مرض از ماده صفراوی بود نبض مذکور تعدد باشد بهر آنکه در او رام عضلانی عصبیه از شدت تمد و صلابت عارض میشود و نبض را حالتی که براسه و ترقوس هنگام گذشتن از شست ارتعاش عارض میگردد و لاسیما هرگاه که ماده یا لیس المزاج باشد پس و زیاده میکند صلابت شریان و گاهی درین علت بسبب ندرت نبض عظیم باشد و این وقتی بود که درم اندک باشد پس غشا متدد و نگر و متمدد و کثیر یا درم از ماده بلغمی آفتد و بدان سبب شریان اقل صلابت بود پس مطاوعت قوت کند در انقباض و بدانکه نبض اصحاب و سواس سوداوی نیز بچنین باشد در اکثر اوقات و تذکره سجد هم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و لین و این بسبب عدم اسباب صغیر غیر حصله الوجود است کما لا یخفی لوز و هم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و سبب این نبض مثل نوع هفتدهم این قسم باشد لیستهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و این نیز محصله الوجود نیست

لما مر فی الثامن عشر لبست وکیم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب سبب صغیر صلابت آله است باعث قوی غلبه قوت موجب
بطی قلت حاجت بود و متواتر بنا بر استیفای حاجتی است که از عظم و سرعت فوت شده و صلابت بواسطه میس باشد
لبست و در هم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و لین و این نبض غیر محصله الوجه دست لعدم اسباب الصغیر و وجود
اسباب العظیم لبست و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و بیش صلابت آله و غلبه قوت و قلت حاجت
است و این نبض در مرض جمود میباشند بنا بر برد و میس ماده بارد یا بس و عدم ضعف قوت لبست و چهارم نبض صغیر
و قوی و بطی و متفاوت و لین و بیش قلت حاجت و غلبه قوت و رطوبت بود لبست و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر
و صلب سبب صغیر ضعف و صلابت است و موجب سرعت و متواتر شدت حاجت و این نبض در صورتی امکان حصول دارد
که ضعف چندان نبود که مانع سرعت باشد چنانچه گویند که این نبض در او رام مزمنه صلیبه یافته میشود پس اگر دراز می
شد فروتر گردد و سرعت زائل گردد و منلی شود سقوط القوة و آلیضا نبض مذکور در قسم اول از اقسام ثلاثه ذبول میباشد
که آن حادث میشود بسبب ورم عارضه و حرارت آن بنا بر مجاورت متاد میگرد و قلب پس نشفت میشود و رطوبت او
و رطوبت شراین حتی که خشک میگردد بآن اعضا صلیبه بالجملة صغیر نبض در مرض مذکور بنا بر ضعف قوت از جودت بسط
شریان میباشد و ضعف و بهر آنست که قوت در مرض مسطور از طول زمانیکه در میان ابتداء ورم و وصول حرارت قلب
است ضعیف میگردد و اما سرعت و متواتر او بنا بر حرارت قلب بود و صلابت او بسبب میس میباشد که آن عام جمیع بدن
بوده است و در قسم دوم ذبول که آن حادث میشود بسبب غشی که تابع جمعی حادثه بود و طبیب از اضطراب شراب بنا بر دفع آن
میدر پس ایل میشود غشی و کسب میکند قلب پیوست و ساری میشود آن میس بسیار اعضا صلیبه نیز نبض مثل نبض قسم اول
میباشد الا سرعت و متواتر قلیل تر از آن میباشد زیرا که میس درین قسم غالب تر از حرارت بود چنانچه گاهی زائل میشود حرارت
درین صنف و باقی میماند میس نبض قسم سوم ذبول در نوع سنی و کیم این قسم خواهد آمد لبست و ششم نبض صغیر و ضعیف و
سریع و متواتر و لین سبب صغیر ضعف قوت است و باعث سرعت و متواتر شدت حاجت و موجب لین کثرت رطوبت بود و این
نیز بصورت ضعف قلیل غیر مانع سرعت ممکن حصول لبست و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب
سبب صغیر ضعف و صلابت است و موجب سرعت شدت حاجت و باعث تفاوت ایقاسه حاجت بسرعت و استغنا
از متواتر لبست و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین سبب صغیر ضعف است و سبب سرعت و تفاوت همان
که در نوع بالا گذشت و سبب لین لینیت آله است اما سبب اجتماع سرعت با ضعف درین دو قسم براسه حصول جمود
نبض نیز همانست که بالا گذشت لبست و ششم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و صلب سبب صغیر و ضعف قوت
و صلابت آله بود و سبب بطو ضعف و قلت حاجت طبعی و سبب متواتر کثرت حاجت عارضی بواسطه صغیر و بطو باشد
و این نبض در سوز مزاج بار و قلب بعد عرض ضعف شدید یافته میشود زیرا که قوت بسیار ضعیف امکان تحریک مقدار کم

و سرعت هم ندارد پس مضطرب میشود بوی تدارک آن بتواتر سیاهی هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لین سبب این سوا
صلابت همانست که در نوع بالا گذشت سی و یکم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب سبب ضعیف و صلب
ضعف و صلابت است باعث بطی و متفاوت قلت حاجت یا سقوط قوت مشرف بهلاکت این نبض از استعمال میسر
هنگامیکه سردی او بقدر بدن غرض کند نیز پدید آید سبب غلبه بر مدیته ضعف قوت قلت حاجت صلابت آید
که از اعتدال زیاده شود نیز نبض مذکور حادث کند هر آنکه نشان هرگاه افراط کند در ریاضت و متعب شود متعب شد
ضعیف میگردد قوت او بدان سبب ضعیف میشود نبض او و تحلیل و نقصان می پذیرد حرارت غریزی پس بطی میگردد نبض تفاوت
او بنا بر قلت حرارت است و صلابت آن بواسطه تحلیل رطوبت و صغر سبب بود اسباب ثلاثه است و اینها در سوزن یا رقیب
یافته میشود بنا بر ضعف قوت و قلت حاجت اجتماع اجزای شریان از بر پس له با وجود ضعف قوت غیر مطاوع باشند و تا زمانیکه
قوت باقی ماند نبض همچنان باشد و هرگاه ضعف شدید عارض گردد در آنوقت تفاوت بتواتر مبدل شود لما قلنا فی
النوع التاسع والعشرين من هذا القسم و در جمعی ورم بار و فم سوده و حی بر نیز یافته میشود بنا بر قلت حاجت ترویح
سبب بر و بلغم یا سودا و بنا بر ضعف قوت از تقطیم سبب ثقل ماده و غلظت و کثافت و ضبط آن رگه را و بنا بر صلابت آله
سبب قیامی میس سودا و بدانکه ذلول که آن جفاف و مبدل اعضاست سه قسم میباشد و قسم آن در نوع بست و پنجم
این قسم خماسی مسطور شد و قسم سوم آنست که حادث شود از سوزن یا رقیب که غالب شود بر بدن میدان سبب
طبییب آب سرد یا بعضی فواکه بار و بر بلض بد بدین میرج حال خود باقی ماند و حرارت بسوی بروت منتقل گردد و بدان سبب
رطوبت بدن خشک شود و بدن مانند ابدان مثل شمع گردد و از این جهت این قسم ذلول سیمی بدق ایشان خفت میگردد و با بجمه
نبض این قسم در صغر و ضعف و صلابت مثل قسم اول ذلول باشد لیکن عوض سرعت و تواتر بطی و متفاوت بود زیرا که درین
قسم حرارت نیست بلکه بر و میس است پس این نوع سی و یکم نبض درین قسم ذلول پدید آید سی و دوم هم نبض ضعیف
و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و سبب این سوای صلابت همانست که در نوع ماقبل گفته شد با بجمه این نبض از
غایت سقوط قوت باشد قسم دوم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت
و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز سی و دو نوع است اول نبض عظیم و قوی و میرج و متواتر و متملی سبب قوت
قوة و شدت حاجت و امتلا می شریان از روح و خون است و این نبض در جمعی سوزن یا رقیب یافته میشود و چون اسباب
المذکوره و و هم نبض عظیم و قوی و میرج و متواتر و خالی و این ممکن الحصول نیست لاستحالة اجتماع القوی مع الخالی
سوم نبض عظیم و قوی و میرج و متفاوت و متملی سبب نوع اول است مگر شدت حاجت چندان باشد که
نوبت بتواتر نرسد چهارم نبض عظیم و قوی و میرج و متفاوت و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی الثاني پنجم
نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و متملی و این نیز ممکن الوجود نیست چه اجتماع بطی با تواتر دال بر ضعف قوت است

و آن ضد قویست ششم نبض عظیم و قوی و لطیف و متواتر و خالی و اینهم سبب که بالا گفته شد و نیز بنا بر ضد قوی با خالی
امکان حصول ندارد هفتم نبض عظیم و قوی و لطیف و متفاوت و متلی سیلیش قوت و کثرت حاجت چند آنکه بعظم تمام شود و
بسرعت و تواتر نکشد و استلای ارگ از خونست ششم نبض عظیم و قوی و لطیف و متفاوت و خالی و این نوع امکان وجود ندارد
لما قلنا فی الثانی تهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و متلی و تهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و خالی یا زود تهم نبض عظیم
ضعیف و سریع و متفاوت و متلی و و از زود تهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضد قوی
ضعیف و سریع امکان وجود ندارد و سیم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و متلی چهار و تهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و
و خالی یا زود تهم نبض عظیم و ضعیف و بطی متفاوت و متلی شش تهم نبض عظیم و ضعیف و بطی متفاوت و خالی هر چند که اجتماع عظیم
با ضعیف خارج از امکان نیست لیکن در حالت کثرت ضعف که آن موجب ضعفست و این چهار نوع ضعف کثیر متحققست
پس از غیرت این هر چهار امکان حصول ندارند هفتم نبض ضعیف و قوی و سریع و متواتر و متلی سبب انقباض ارگست بنا بر استلا
ماده و غلبه قوت و کثرت حاجت بشر و تهم نبض ضعیف و قوی و سریع و متواتر و خالی و این بواسطه تحقق ضد میان قوی و خالی ممکن
الحصول نیست قوت زود تهم نبض ضعیف و قوی و سریع و متفاوت و متلی سبب انقباض ارگ از استلای کثیر و غلبه قوت و کثرت
حرارت چند آنکه سرعت کفایت کند سیم نبض ضعیف و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان
وجود ندارد و سیم نبض ضعیف و قوی و لطیف و متواتر و متلی و این نیز ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اجتماع متواتر با لطیف
و این بر خلاف سبب است پس اجتماع آن با قوی محال است و دوم نبض ضعیف و قوی و لطیف و متواتر و خالی و این نیز بنا بر سبب
و تهم نبض ضعیف و قوی و خالی یافت نشود و سیم نبض ضعیف و قوی و لطیف و متفاوت و متلی سبب سبب سبب است
و قوت قوت و استلای ارگ از ماده باردست است و چهارم نبض ضعیف و قوی و بطی متفاوت و خالی و این نیز ممکن الحصول
نیست سبب که در نوع است و دوم گفته شد است و پنجم نبض ضعیف و ضعیف و سریع و متواتر و متلی است و ششم
نبض ضعیف و ضعیف و سریع و متواتر و خالی است و هفتم نبض ضعیف و ضعیف و سریع و متفاوت و متلی است و هشتم
نبض ضعیف و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع سبب ضد با سرعت محصله الوجود نیست مگر در دو استلای بشرط
قوت ضعف که مانع سرعت نباشد است و تهم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و متواتر و متلی سبب ضعف قوت و استلای کثیر ضد
قوت است سیم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و متواتر و خالی سبب ضعف قوت و خلوشریان از روح و خون است سیم
نبض ضعیف و ضعیف و بطی و متفاوت و متلی سبب ضعف قوت و مانع حاجت و استلای ماده باردست سیم و دوم نبض
ضعیف و ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سبب ضعف قوت و عزم بابت خلوشریان از روح و خون است و این نبض در
عشق و اوجاع شدید و یا صحت مفراط و تحلیل یافته میشود و سبب خلوشریان و روح و بدن اجزا بخلال حراره
الحریه و تهم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و متفاوت و متلی سبب ضعف قوت و عزم بابت خلوشریان از روح و خون است و این نبض در

لتحلل القوة وقله الغذاء ششم سوم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغیر قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و استلا و خلا و این بهم برسی و در نوع باشد اول نبض عظیم و قوی و سیرج و صلب و متلی و دوم نبض عظیم و قوی و سیرج و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضدیت عظم و صلابت امکان وجود ندارند سوم نبض عظیم و قوی و سیرج و لین و متلی سببش قوت قوه و کثرت حاجت که بسبب کثرت حاجت و وجود رطوبت و امتلا سده دم و روح باشد و این نبض در حقیقه مطبقة و موی میباشد لایمیل الاسباب المذکورة چهارم نبض عظیم و قوی و سیرج و لین و خالی و این بسبب ضد قوی و خالی محصله الوجود نیست پنجم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و متلی ششم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و خالی و این هر دو بسبب که در نوع اول کثرت متلی الوجود است و ششم نبض عظیم و قوی و بطی و لین و متلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام شود قوت قوه و زیادتی رطوبت و امتلا می شریان از روح و خون است و ششم نبض عظیم و قوی و بطی و لین و خالی و این ممکن الوجود نیست لما قلنا فی الرابع نهم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و صلب و متلی و اینهم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و صلب و خالی و این هر دو بنا بر وقوع ضد میان عظم و صلابت و ضعف و سرعت امکان وجود ندارند یا زدهم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و لین و متلی و دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و لین و خالی سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب و متلی چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب خالی و این هر چهار بسبب که بالا گذشت نیز امکان حصول ندارند یا نوزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و لین و متلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام شود و ضعف و امتلا می ماده رطوبت است شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و لین و خالی سبب این نوع کثرت حاجت که بعظم کفایت کند و ضعف و رطوبت و قلت خون و روح است و هفدهم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و صلب و متلی سببش کثرت ماده حار یا لیس است که بنا بر کثرت خود محدث امتلا می رگ گردد و بواسطه حرارت موجب سرعت شود و بصفت یوست صلابت و صغیر پیدا کند و سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و قوی و سیرج و صلب خالی و این نوع بنا بر آنکه خالی مقتضی ضعف است و آن با قوت جمع نشود امکان وجود ندارد و نوزدهم نبض عظیم و قوی و سیرج و لین و متلی سببش انضغاط رگ از ماده متلی و غلبه قوت و حرارت و رطوبت امتلا می خون است البتة نبض عظیم و قوی و سیرج و لین و خالی و این نوع بواسطه ضدیت اسباب قوی خالی غیر محصله الوجود است لیست و یکم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و متلی سببش امتلا می ماده بار دست که یس یا بر و مجد آن موجب صلابت و صغیر و بر د آن باعث بطو گردد و وجود قوت بنا بر ابتداء مرض لیست و دوم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب خالی و این نوع غیر ممکن الوجود است بسبب که در نوع لیست که شت لیست و سوم نبض عظیم و قوی و بطی و لین و خالی و این بسبب قلت حاجت و قوت قوه و امتلا می ماده رطوبت است لیست و چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و لین و خالی و این بسبب امتد قوی و خالی ممکن نیست لیست و پنجم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و صلب و متلی لیست و ششم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و صلب خالی لیست و هفتم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و لین و متلی لیست و هشتم نبض عظیم و ضعیف و سیرج و لین و خالی

داین هر چهار نوع بنا بر ضد ضعف با قوت که موجب سرعت است امکان حصول ندارند نسبت به هم نبض ضعیف و بطی و صلب مثل سبیش ضعف قوت و صلابت آله و قلت حاجت بنا بر اتلائی ماده باردست سسی ام نبض ضعیف و ضعیف و بطی و صلب خالی سبیش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت آله و خلوشریان از روح و خون است بواسطه تحلل مغرط سسی و یکم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و لیس و مثلی سبیش ضعف قوت و قلت حاجت و لیس آله بنا بر اتلائی رطوبت کثیر است سسی و دو هم نبض ضعیف و ضعیف و بطی و لیس و خالی سبیش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلورگ از روح و خون کثیر است قسم چهارم در انواع نبض مرکب خاص سسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و توازن و تفاوت و صلابت و لیس و اتلا و خلا و این قسم نیز منقسم سسی و دو نوع است اول نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب مثل دوم نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضد میان عظیم و صلب قوی و خالی امکان حصول ندارند سوم نبض عظیم و قوی و متواتر و لیس و مثلی چهارم نبض عظیم و قوی و متواتر و لیس و خالی و این هر دو نوع نیز امکان وجود دارند چه توازنی که در قوت باشد بدون سرعت ممکن نیست پنجم نبض عظیم و قوی و متفاوت و صلب و مثلی ششم نبض عظیم و قوی و متفاوت و صلب خالی و این هر دو بسبب که در اول و ثانی گذشت غیر محصله الوجود اند هفتم نبض عظیم و قوی و متفاوت و لیس و مثلی سبیش کثرت حاجت چنانکه بسبب قوت و توازن نکشد قوت و غلبه رطوبت و اتلا سسی است ششم نبض عظیم و قوی و متفاوت و لیس و خالی و این بنا بر ضدیت قوی و خالی ممکن الحصول نیست نهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و صلب و مثلی و هم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و صلب خالی و این هر دو بسبب که در نوع اول و ثانی گذشت امکان حصول ندارند یا نزد هم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لیس و مثلی سبیش کثرت حرارت و ضعف قوت و اتلا سسی رطوبی است و دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لیس خالی سبیش کثرت حرارت و ضعف قوت و غلبه رطوبت و قلت روح باشد سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب مثل چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب خالی و این هر دو بسبب ضد عظم و صلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لیس و مثلی سبیش کثرت حرارت که بظن کثرت کند و ضعف قوت و اتلائی ماده رطوبی است شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لیس خالی سبیش کثرت حرارت که بظن تمام شود و ضعف قوت و ایفا س حاجت بعظم و اتلا از سرعت و توازن و غلبه رطوبت و کمی خون در روح است - هفتم نبض ضعیف و قوی و متواتر و صلب مثل بیستم نبض ضعیف و قوی و متواتر و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضد میان قوی و خالی و نیز بسبب که در نوع آند می آید منتفع الوجود است نوزدهم نبض ضعیف و قوی و متواتر و لیس و مثلی بیستم نبض ضعیف و قوی و متواتر و لیس و خالی و درین هر دو نوع اگر سبب توازن ضعف قوت است اجتماع او با قوی غیر ممکن و اگر سبب کثرت حاجت بود بدون تقدم سرعت بران امکان ندارد لیست و یکم نبض ضعیف و قوی و متفاوت و صلب و مثلی سبیش صلابت آله و غلبه قوت و اتلا س ماده باردست سستی و دو هم نبض ضعیف و قوی و متفاوت و صلب

و خالی و این نوع سبب که در نوع ششم گذشت امکان حصول ندارد و سبب نبض ضعیف و قوی و تفاوت ولین و متلی سبب
 انقباض رگ و قوت قوه عدم حاجت و کثرت استلای رطوبی است سبب و چهارم نبض ضعیف و قوی و تفاوت ولین و خالی
 و این محصله الوجود نیست لما قلنا فی الثامن سبب و ششم نبض ضعیف و قوی و متواتر و صلب و متلی سبب ضعف قوت و صلابت آله
 بواسطه استلای مواد یا بسبب سبب و ششم نبض ضعیف و قوی و متواتر و صلب و خالی سبب ضعف قوت و صلابت
 آله و خلوات آن بنا بر تحلیل مفراط بود سبب و هفتم نبض ضعیف و قوی و متواتر و ولین و متلی سبب ضعف قوت و کثرت استلای
 رطوبی است سبب و ششم نبض ضعیف و قوی و متواتر و ولین و خالی سبب ضعف قوت و وجود رطوبت و خلوشریان از
 روح و خون کثرت سبب و نهم نبض ضعیف و قوی و تفاوت و صلب و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و صلابت
 آله بواسطه بردم یا بسبب سبب و متلی سبب سبب اهم نبض ضعیف و قوی و تفاوت و صلب و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت
 و صلابت آله و خلوات آن بنا بر کثرت تحلیل است سبب و یکم نبض ضعیف و قوی و تفاوت و ولین و خالی سبب ضعف قوت و قلت حاجت
 و استلای رطوبت است سبب و دوم نبض ضعیف و قوی و تفاوت و ولین و خالی سبب ضعف قوت و قلت حاجت و وجود
 رطوبتی و خلورگ از خون و روح کثیر باشد ششم پنجم در انواع نبض مرکب خاص یا باعتبار عظم و صغر و سرعت
 و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و ولین و استلای و این نیز سی و دو نوع است اول نبض عظیم و سریع و متواتر و صلب
 و متلی و دوم نبض عظیم و سریع و متواتر و صلب خالی و این هر دو سبب عظم و صلابت غیر محصله الوجود اند سوم نبض عظیم و سریع
 و متواتر و ولین و متلی سبب شدت حاجت و ولین آله بنا بر استلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم و سریع و متواتر و ولین و خالی
 و این بنا بر ضد سریع و خالی ممکن الوجود نیست کما مر پنجم نبض عظیم و سریع و تفاوت و صلب و متلی ششم نبض عظیم و سریع و تفاوت
 و صلب خالی و این هر دو نوع امکان حصول ندارند لما قلنا فی الثانی هفتم نبض عظیم و سریع و تفاوت و ولین و متلی سبب کثرت
 حاجت چنانکه تواتر نرسد و وجود رطوبت و استلای شریان از روح و خون است ششم نبض عظیم و سریع و تفاوت و ولین و خالی
 و این غیر ممکن الحصول است لما قلنا فی الرابعم نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب و متلی و نهم نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب
 خالی و این هر دو سبب که در نوع ثانی گذشت امکان وجود ندارند یا زدهم نبض عظیم و بطی و متواتر و ولین و متلی سبب کثرت
 حرارت و ضعف قوت و غلبه رطوبت و استلای مواد حار است و وازدهم نبض عظیم و بطی و متواتر و ولین و خالی سبب سواک
 استلای سبب نبض سابق است و محصل استلای در بخالت خون و روح باشد سیزدهم نبض عظیم و بطی و تفاوت و صلب و متلی
 چهاردهم نبض عظیم و بطی و تفاوت و صلب خالی و این هر دو نوع بسبب ضد عظیم با صلب امکان حصول ندارند یا نوزدهم
 نبض عظیم و بطی و تفاوت و ولین و متلی سبب کثرت حاجت که بعظم تمام شود و وجود رطوبت و استلای آنست شانزدهم
 نبض عظیم و بطی و تفاوت و ولین و خالی سبب سواکی استلای همانست که بالا گذشت هفتم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب
 و متلی سبب انقباض و کثرت یبوست محدث صغر و صلابت است و غلبه حرارت موجب سرعت و تواتر و استلای صغر است

ولهذا این نبض در احتمالات صغری می باشد و معذک اختلاف در آن بیشتر بود لکن حرکت المرة الصغراء در حیوانات سودا
 نیز با کثرت صلابت بود و مع اختلاف انقل مادہ ہجده ہم نبض صغیر و سریع و متواتر و صلب خالی سبب تحمل منفرد و محدث است
 کہ بواسطہ آن صغرو صلابت و خلوشتر این پدید آید و کثرت حرارت احوال سرعت و تواتر نماید و نیز در ہم نبض صغیر و سریع و متواتر
 ولین و متلی سبب انضغاط رگ از مواد و کثرت حرارت و رطوبت و امتلائی دم کثیر است لیستہم نبض صغیر و سریع و متواتر ولین خالی
 و این نوع بسبب انتفاک اسباب صغیر یعنی عدم حاجت و ضعف قوت و صلابت آن و انضغاط از امتلاک مادہ نادر و جزو است
 کہ بدون حاجت و قوت نباشد و وجود ولین مانع صلابت و خلو کہ صفا است امکان وجود ندارد لیست و یکم نبض
 صغیر و سریع و متفاوت و صلب و متلی سبب صلابت است و حرارت کہ مودی تواتر نگردد و امتلاک مادہ یاس لیست و دوم
 نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب خالی و این بنا بر آنکہ سرعت بی قوت نباشد و خلو را ضعف لازم امکان حصول ندارد
 لیست و سوم نبض صغیر و سریع و متفاوت ولین و متلی سبب انضغاط رگ کثرت حرارت چندانکہ سرعت امتلاک و امتلا
 مادہ رطوبی است لیست و چهارم نبض صغیر و سریع و متفاوت ولین خالی و این نوع نادر و وقوع ضد در سبب سرعت و خلو غیر
 محصلہ الوجود است لیست و پنجم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب و متلی لیست و ششم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب
 و خالی و این ہر دو نوع نیز امکان حصول ندارند چہ تواتر کہ بسبب کثرت حاجت بود تقدیم سرعت اورا لازم است و آنچه بسبب
 ضعف بود اورا و نیز بطو کہ با تواتر بود آنرا وجود نبض ضعیف واجب لیست و ہفتم نبض صغیر و بطی و متواتر ولین و متلی
 لیست و ہشتم نبض صغیر و بطی و متواتر ولین و خالی تواتر و بطوی این ہر دو نوع نیز مقتضی نبض ضعیف است فلا وجود ہما
 لیست و نهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب و متلی سبب امتلاک مادہ سودا است کہ بنا برین خود موجب صلابت باعث
 صغیر گردد و بواسطہ برد خود محدث بطو و تفاوت شود و همچنین باشد نبض رعالت امتلاک مادہ سودا مع کثرت اختلاف بسبب
 یبوست و ثقل مادہ سسی اہم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب خالی و چون خلوشتر این موجب ضعف است درین صورت
 وجود این نوع بدون نبض ضعیف ممکن نبود سسی و یکم نبض صغیر و بطی و متفاوت ولین و متلی سبب عدم حاجت و کثرت
 امتلائی رطوبت است و لهذا این نبض در امتلائی مادہ بقی یافتہ میشود مع اندک اختلاف بسبب انضغاط قوت از مادہ و
 ثقل آن سسی و دوم نبض صغیر و بطی و متفاوت ولین و خالی و این نوع بی ضعف قوت نبود و خلوشتر این عن الرد
 والدہم قسم ششم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا
 ولین و امتلا و خلو و این قسم نیز بہنقسم سسی و دو نوع است اول نبض قوی و سریع و متواتر و صلب و متلی و دوم نبض قوی
 سریع و متواتر و صلب خالی و این ہر دو محصلہ الوجود نیست لان الصلاہ بہ یوجب الصغیر و هو کایوجہ فی هذا
 سوم نبض قوی و سریع و متواتر ولین و متلی و این نوع بی غلظہ امکان ندارد لوجود اسبابہ الثلثہ مگر آنکہ امتلاک مادہ چندان
 بود کہ عظم را باعث الش فرو آورد و محدث صغیر و در چہارم نبض قوی و سریع و متواتر ولین و خالی و این بسبب خلو

میان قوی و خالی نیز ممکن الحصول نیست پنجم نبض قوی و سریع و متفاوت و صلب متملی ششم نبض قوی و سریع و متفاوت و صلب
 و خالی و این هر دو بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت امکان وجود دارند هفتم نبض قوی و سریع و متفاوت و ولین و متملی
 هشتم نبض قوی و سریع و متفاوت و ولین و خالی و حال این هر دو بهمانست که در نوع سوم و چهارم گذشت نهم نبض
 قوی و بطی و متواتر و صلب متملی و دهم نبض قوی و بطی و متواتر و صلب خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت
 غیر ممکن الوجود اند یا ز دهم نبض قوی و بطی و متواتر و ولین و متملی و دوازدهم نبض قوی و بطی و متواتر و ولین و خالی و این
 هر دو حاصل نمیشوند بنا بر آنکه قوا اثر که بسبب کثرت حاجت بود او را القادیم سرعت لازمست و آنکه سببش ضعف قوت بود و
 نیز خلوشریان از روح و خون در نوع ثانی که موجب ضعفست اجتماع آنها با نبض قوی بسبب ضدیت قوی و ضعیف
 محالست سیزدهم نبض قوی و بطی و متفاوت و صلب متملی چهاردهم نبض قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی و
 این هر دو غیر محصله الوجود اند لما قلنا فی الاول والثانی پانزدهم نبض قوی و بطی و متفاوت و ولین و متملی سببش قوت قوه
 و عدم حاجت و غلبه رطوبت و امتلائی شریان از ماده رطب باشد شانزدهم نبض قوی و بطی و متفاوت و ولین و خالی
 و این بسبب ضد میان قوی و خالی ممکن الوجود نیست هفدهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب و متملی سجد هم
 نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب خالی نوزدهم نبض ضعیف و ولین و متواتر و ولین و متملی سیم نبض ضعیف و سریع و متواتر
 و ولین و خالی بسبب و یکم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب متملی بسبب و دوم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب
 و خالی بسبب و سوم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و ولین و متملی بسبب و چهارم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و
 ولین و خالی و این هشت نوع بنا بر ضد میان ضعیف و سریع که بی قوت نباشد امکان حصول ندارند بسبب و یکم
 نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب متملی سببش ضعف قوت و بیوست ماده یا بر دمجد و امتلائی مواد سودا است نسبت
 و ششم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبه بیوست بسبب تحلل مفرط و خلوشریان از خون
 و روحست و این هر دو بنا بر وجود صلابت بی صغر نباشد بسبب و هفتم نبض ضعیف و بطی و متواتر و ولین و متملی سببش
 ضعف قوت و امتلائی ماده رطوبی است بسبب و هشتم نبض ضعیف و بطی و متواتر و ولین و خالی سببش ضعف قوت و وجود
 رطوبت و خلوشریان از روح و خون کثیر است بسبب و نهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و متملی سببش ضعف قوت
 و امتلائی ماده یا بر دمجد و امتلائی ماده باردست سی ام نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی سببش
 ضعف قوت و غلبه بیوس بنا بر تحلل مفرطست و این هر دو نوع بسبب صلابت که موجب صغرست بی صغر نباشد سی و یکم
 نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ولین و متملی سببش ضعف قوت و امتلائی رطوبیت سی و دوم نبض ضعیف و بطی
 و متفاوت و ولین و خالی سببش ضعف قوت و وجود رطوبت و خلورگ از روح و خون کثیر است

فصل پنجم در بیان اقسام نبض مرکب است

و آن یک قسم است باعتبار عظم و صغر قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این قسم
 منقسم بشصت چهار نوع است اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب و متلی و دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین
 و صلب و خالی و این هر دو بنا بر ضد میان عظیم و صلب مکان حصول ندارند سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین
 و متلی سبیش قوت قوه و شدت حاجت و وجود رطوبت و امتلا می رگ از خون و روح است چهارم نبض عظیم و قوی و سریع
 و متواتر و لین و خالی و این بسبب ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد پنجم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و
 متلی ششم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو نیز غیر ممکن الحصول اند لما قلنا فی الاول و الثانی
 هفتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و متلی سبیش قوت قوه و کثرت حاجت که بعظم و سرعت الکفا نماید و رطوبت امتلا
 و روح است هشتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این غیر ممکن الوجود است لما قلنا فی الرابع نهم
 نبض عظیم و قوی و بطی متواتر و صلب و متلی و هم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب خالی و این هر دو بسبب که در اول
 و ثانی گذشت غیر محصله الوجود اند یا زدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین و متلی و هوازدهم نبض عظیم و قوی و بطی
 و متواتر و لین و خالی و این هر دو امکان حصول ندارند بنا بر آنکه تواتر مع بطو دال بر ضعف قوت بود و اجتماع ضعف با قوت خال
 است سیزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب متلی چهاردهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب خالی
 و این هر دو نیز بنا بر ضد صلابت و عظم امکان وجود ندارند پانزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و متلی
 سبیش کثرت حاجت چند آنکه الکفا نماید و قوت قوه و رطوبت امتلا می شرایان از خون و روح است شانزدهم
 نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بسبب ضدیت قوی و خالی حاصل نمیشود هفتم نبض عظیم و ضعیف
 و سریع و متواتر و صلب و متلی بیدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و خالی و این نیز دهم نبض عظیم و ضعیف و سریع
 و متواتر و لین و متلی یستم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی سبت و یکم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت
 و صلب و متلی سبت و دوم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب خالی سبت و سوم نبض عظیم و ضعیف و سریع
 و متفاوت و لین و متلی سبت و چهارم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی سبت و پنجم نبض عظیم و ضعیف
 و بطی و متواتر و صلب و متلی سبت و ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و خالی بدانکه این ده نوع بسبب
 وجود ضد میان عظیم و صلب و سریع و ضعیف ممکن الحصول نیست سبت و هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین و
 متلی سبیش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی ماده رطوبت است و هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین
 و خالی سبیش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی رطوبت و قلت روح است نهم نبض عظیم و ضعیف و بطی
 و متفاوت و صلب متلی سی ام نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضد اعظم و صلابت

محصله الوجود نیست سی و یکم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و متلی سبب این مثل سبب نوع لبست و مفتم باشد
سی و دوم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و متلی سبب این نوع مثل سبب نوع لبست و مفتم باشد سی و سوم
نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و متلی سبب صغیر و صلابت کثرت بیوست است و سبب قوت غلبه قوت و باعث سرعت
و تواتر و یادی حرارت و موجب امتلا استلای ماده جاری یا بس باشد سی و چهارم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و خالی
و این نوع بنا بر ضد خالی که لازم از ضعف قوت است با قوی که بی قوت نباشد امکان حصول ندارد سی و پنجم نبض صغیر و قوی و
و سریع و متواتر و لین و متلی و این سبب وجود اسباب عظم و عدم حصول اسباب صغیر ممکن حصول نیست مگر آنکه موجب صغیر انضاف
رگ باشد سی و ششم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و لین و خالی و این سبب که بالا گفته شد و نیز بنا بر ضد قوی و خالی ممکن الوجود
نیست سی و هفتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و متلی سبب کثرت بیوست موجب صغیر و صلابت و غلبه قوت و حرارت
و امتلا صغیر است سی و هشتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این نوع سبب ضد قوت و خلو غیر متحقق
الوجود است سی و نهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و متلی و این سبب عدم اسباب صغیر محصله الوجود نیست
مگر بتوجهی که در نوع سی و پنجم گذشت چنانکه نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد میان قوت است
خلو ممکن الحصول نیست چنانکه و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و متلی این نوع سبب عدم توافق اسبابی و بطی و متواتر
مکن الحصول نیست کما یجی قریباً چنانکه و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این نوع بنا بر ضد قوت اسباب
خلو امکان حصول ندارد چنانکه و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و لین و متلی چنانکه و چهارم نبض صغیر و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هر دو نیز امکان وجود ندارد چنانکه و تواتر مع بطو دال بر ضعف است و آن ضد قوت نیست اجتماع ضعیف
با قوی محال چنانکه و پنجم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و متلی سبب کثرت بیوست یا بر دمج و قوت قوت و قلت حاجت
و امتلا ماده بارد است چنانکه و ششم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این نوع نیز بنا بر ضد قوی با اسباب
خالی امکان ندارد چنانکه و هفتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و متلی سبب کثرت حاجت قوت قوت و غلبه رطوبت
و امتلا است چنانکه و هشتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد قوی و خالی متحقق الوجود نیست
چنانکه و نهم نبض صغیر و ضعیف و لین و متواتر و صلب و متلی پنجاهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و یکم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و متلی پنجاه و دوم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و سوم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و متلی پنجاه و چهارم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی
پنجاه و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و متلی پنجاه و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی
و این هر شش نوع بنا بر آنکه سرعت بی قوت نباشد و اجتماع آن با ضعف محال است غیر محصله الوجود اند پنجاه و هفتم نبض صغیر
و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و متلی سبب کثرت بیوست و امتلا صغیر است و پنجاه و هشتم نبض صغیر و ضعیف و بطی

ومتواتر و صلب خالی سبب ضعف قوت و کثرت بین تا بحد اکثر پیاپی و نیم نبض ضعیف و بطی و متواتر و ولین و متلی سبب ضعف قوت و امتدای رطوبت است. شخصیت نبض ضعیف و بطی و متواتر و ولین خالی سبب ضعف قوت و وجود رطوبتی و خلوشریان از روح و خون است. شخصیت و یکم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت امتدای ماده قوت است. شخصیت و دوم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و غلبه بین تا بحد اکثر پیاپی شخصیت و سوم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ولین و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و امتدای رطوبت است. لهذا این نبض در امتدای المپی یافته میشود مع اختلاف قلیل بسبب انضغاط قوت تحت ماده شخصیت چهارم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ولین و خالی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و وجود رطوبتی و خلوشریان از روح و خون است.

مقاله دوم در بیان اقسام نبض مرکب مختلف

بدانکه اکثر اقسام نبض مرکب مختلف که اسمی مخصوص ندارند حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی مثل اقسام نبض مرکب اند که در مقاله اول مذکور شدند بران قیاس نمایند حاجت تجزیه علیحده ندارند و اقسام مرکب مختلف که با سبب علل مخصوص اند در اینجا مسطور میشوند و آن چهارده قسم اند اول غزالی و آن نوعی از نبض مختلف در جزء واحد بود بگونه بطی یا پس منقطع گردد از بطو پس سریع شود یعنی نبض بطی بود پس مختلف شود جزء واحد و بطوریکه منقطع گردد از باقی اجزاء در بطو و سریع شود با بجمه نبض غزالی حادث میشود از اختلاف عارض در جزء واحد و هرگاه حرکت مستوی بود و چون این نبض مرکب است از اختلافات در سرعت و قوت لهذا از مرکبات شمرده اند چه ظاهر است که جزء واحد سریع میگردد در حرکت خود مگر بنا بر آنکه قوت ادا قوی از قوت باقی اجزاء بود و وجه مشابهت این بغزال در حالت جست و خیز او از زمین است زیرا که درین وقت حرکت غزال بطی معلوم میشود با این حیثیت که گویا در هوا ایستاده است زمانه قلیل پس فرود می آید بسرعت حاصل آنکه نبض مذکور دالت بر شدت حاجت ترویج مینماید و سبب سبب سرعت و تواتر است و دوم موجی و آن نبضی است مختلف و غطر اجزای رگ و صفران و شقوق و عرض آن و در تقدم و تاخر میان مبدأ حرکت نبض یعنی ادا انبساط مع ولین و سبب ضعیف و شدت التواتر نباشد و با قدری عرض بود و گویا امواج اند که پیهم میرسد بعضی آنها بعضی را برستقامت مع اختلاف میان آنها در شقوق و انقباض سرعت و بطو با بجمه نبض موجی را در جنس مقدار اختلاف است خواه در جماد فطر مثلاً که اختلاف عظم و صغرا و الزم است و خواه در دو قطر فقط سوا می طول و بهر دو تقدیر او را اختلاف در تقدم و تاخر بود و آن مستلزم اختلاف است در تواتر و تفاوت و تشبیه موجی با موجهای دریای از هوا است و لفظ استقامت بر این دال است و اما تشبیه موج بجز از انداختن چسبک صلب در یک چنانچه بعضی گفته اند مناسب بقسم از تشبیه لغز است کما لا یخفی و سبب نبض موجی در اکثر ضعف قوت بود که قوت شکستن نباشد بر آنکه آله را یکبار منبسط گرداند مگر آنکه اندک و گاهی قوت ولین از سبب سبب است

و اگر چه قوت شدید بضعف نبود زیرا که آلرطب لین قبول نمیکند جنبش و تحریکات فند در هر جزو او مثل قبول یا بس صلب شک نیست که چنانچه صلب یا بس را که از طرف اول حرکت دهند تحریک میشود تا آخر اجزای او تحریک اول و جهت صلابت اجزای آن که با هم اتصال دارند و اما رطب لین پس جائز است که متحرک شود جزوی از آن منفعّل نشود از حرکت و جزو دیگر بنا بر سرعت قبول انفصال اجزا از هم و اختلاف پیأت اجزای رطب لین در کثرت لینت و قلت آن و باجماع این نبض دلالت بر فطر رطوبت می نماید و در قرآن فیفس که از ورم جوهر و بلغم افتد و در ذات الاریه استسقاء کبخی و فالج و سکت و دیگر امراض رطوبه و بعد استحمام و کثرت شرب شراب بهم میرسد و اگر نبض موجی در حیات بهم رسد علامت تعریق است و قریب موت که طبیعت از اصلاح بدن و متفاوت مرض یا یوس گرد و نیز نبض موجی میشود و بعد از آن دودی و در آخر نملی میگردد و گویند که موجی منتقل میشود و بدوی عند ضعف قوت و عجز آن از تمام حرکت پس هرگاه رجوع میکند قوت باز عودی کند بسوی موجبیت سوس و دودی و آن شبیه موجی است در اختلاف اجزا در شقوق و انقباض و تقدم و تاخر و لیکن بسیار صغیر و بطی بود و شدید التواتر بنحی که تواتر این موسم سرعت باشد و حال آنکه سیل نباشد موجب صغر و بطوی این نبض شدت ضعف قوت است و باعث شدت تواتر آنکه هرگاه قوت ضعیف بود و حاجت شدید بالضره در نبض متواتر میگردد و تا تدارک نماید تواتر حاجت را که از عظم و بدعت قوت شده و تواتر بحسب یا دمی ضعف زیاده میشود و وجه ایها هم تواتر سرعت در اینجا آنست که هرگاه قوت سبب کوتاهی زبان سکون و از دست متعارف حاصل میگردد و توهم میشود که این بسبب سرعت قطع مسافت حرکت اند و وجه عدم سرعت در این نبض آنکه سرعت مع قوه مایه باشد و این در دودی نبود بلکه دودی شدید بضعف میباشد و الا صغیر نبض و این نبض را دودی از آن گویند که حرکت این مشابه باشد بر فشار و دو بسیار پایی که از تهازی دخالت الاذن نامند و سبب نبض دودی شدت ضعف است حتی که مجتمع میشود الباطن و تواتر و اختلاف در اجزای نبض زیرا که قوت طاعت بسط آلر بیکد فیه نمیکند بلکه شیا بعد شیا و ازین جهت حاصل میشود امر مذکور و ولالت بر کمال ضعف و سقوط قوت مینماید لیکن نه بالتمام زیرا که هنگام سقوط قوت باقی نبض نملی شده ساقط میگردد و بعضی اطباء وجه خصوصیت شدت ضعف در سبب نبض دودی چنان بیان کرده اند که آلر در و رطب مفرط یعنی شدید البینت یعنی باشد تا که قوت از تحریک متضایه آن عاجز گردد و بلکه اختلاف در وی بنا بر افراط ضعف میباشد و ازین جهت بطی بود چه سرعت بی قوت نبود و نیز در اقم علاوه دلیل مذکور احساس ضعف در نبض و وجود تواتر بطو نیز تعیین سبب مسطور براس این نبض برهان ساطع است و اکثر حادث میشود نبض دودی دفعه نزدیک آنکه تخلل قوت دفعه کند در استفراغات که لغت عارض شوند مثل انفجار دم از عروق و شریانین و در جهات یا دفعه یا در عاف و اسهال مفرط و مانند آن چهارم و این شبیه دودی است در اختلاف مذکور لیکن بسیار صغیر و باشد تواتر و ضعف از آنست بنا بر زیادتی ضعف و جهت مشابهت حرکت او بکثرت نملی یعنی موجی نملی گویند و بدانند که اختلاف دودی و نملی در شقوق و در تقدم و تاخر اشد الظهور است و در اختلاف آنها در عرض بل یقین است که اختلاف این هر دو در عرض ظاهر نشود زیرا که انبساط در هر نبض در عمق

شریان بیشتر محسوس میشود و از آن گمان میگردد که شریان منبسط نمیشود بلکه ترفع و تخفض میگردد و وجه کثرت احساس انبساط و در
عمق شریان آنکه عمق او اکثر از عرض بود و این بهر آنست که جذب هوای بار و با انبساط و در سبک اکثر از عرض بود و بهر آنکه
چون اعضا سه هر دو جانب شریان در عرض ساعد بیشتر اند از آنچه از فوق اوست پس احتیاج توسع مکان ضیق افتاد و وجه
شدت ظهور اختلاف در تقدم و تاخر آنکه تقدم و تاخر غالباً در قطر طول میباشند و او اعظم قطار شریان است حاصل آنکه از کلاهی
مفهوم میشود که نبض موجی و دودی و نلی هر سه در حقیقت از نوع واحد اند زیرا که مشترک اند در اختلاف جزای کثیره رگ و در تقدم
و تاخر از مبدأ حرکت رگ لیکن مختلف اند بحسب عوارض چه موجی اعظم از هر دو است و دودی مفرد و اضعف است و تاخر از موجی است
نملی شدید تر است در جمیع عوارض مذکوره از دودی با آنکه سبب این نبض نیز شدت ضعف است عند کمال سقوط قوت و قربت
عارض میگردد ولیکن در اطفال نوپید طبیعی بود و گاهی نبض نملی نیز شل و دودی فتنه حادث میشود و نزدیک آنکه قوت را ساکت کند
از روی سقوط مفرط و فتنه و این در غشی میشود که آن سقوط قوت حیوانی و فتنه میباشند و بعضی ذکر کرده اند که لایست از تقدم نبض
دودی بر نملی بمقدار زمانی که براس عارض باشد مگر غشی نبض دودی آن قدر غلبه باشد که در حال هر گرد و بهر آنکه هرگاه نبض دودی
حادث شود فی الفور بسوی نملی منتقل میگردد و دودی ثابت نمی ماند پنجم انتشار می و این نیز شبیه موجی است در اختلاف
اجزای بشوق و عرض و تقدم و تاخر مگر فرق آنست که این عصب بود مع صلابت مختلف الاجزا در صلابت نیز باشد و الايضاً
حرکت این مع تواتر سرعته بود زیرا که قوت در این البته قوی میباشند و الاقادر بر تعظیم بعضی اجزا با وجود صلابت نبود و بخلاف هر چه
که آله در آن لاین مطوع میباشند و قوت در تحریر یا و کفایت میبند با یکدیگر انتشاری نبضه است سیر مع متواتر صلابت مختلف الاجزا
در عظم و انبساط و صلابت و لاین تقدم و تاخر و در بلین لاین حقیقی نیست بلکه لاین نسبی است یعنی آنکه بر نسبت شدت صلابت
بود چه نبض مذکور صلب در جمیع اجزا میباشند و آنچه حکیم علی گیلانی در شرح قانون نوشته که صلابت و عظم در انتشار سه نسبه و
علی التقریب اند و الا نبض صلب عظیم نمیشد مخالف قول شیخ الرئیس است که در تعریف نبض انتشاری لفظ صلب درج فرموده
و انهم و بنا بر مشابست نشان انتشار یعنی دندان آره در ارتقاع بعضی اجزا و انخفاض آن مسمی انتشاری ساخته اند و در بیان
الاطمئنان و است که انتشاری یا می تحتانی هیچ است فقط در مصالح چنان مذکور است که با زست بیا و لون نیز و سبب نبض
انتشاری بطوریکه بعلی بینا ذکر نموده سه گونه است اول اختلاف ماده مصبوب و جسم که بفتوت و فحاجت و نفیج چه در
سفونست اول را بابت ظاهری شود و در آخر بنا بر تحلیل سببست و فحاجت اگر مع جناف رله بات بهادت آن بود تابع اویس
میباشد و اگر مع وقت میزان رطوبات باشد بجا ب طوبت می نماید و الايضاً نفیج نیز مجرب است رطوبت است و بدیهی است که سبب
باعث صلابت و رطوبت موجب نیست بود پس لایحه در حسب اختلاف اجزای ماده نبض مختلف شود و در صلابت است لاین
و عظم و صفرو تقدم و تاخر دوم اختلاف احوال عرق در صلابت و نیست بقدر محسوس چه هرگاه مختلف شوند اجزای عرق در
صلابت و لاین مختلف شود مال او در قبول حرکت پس عارض گردد اختلاف نبض در صلابت و لاین عظم و صفرو تقدم و تاخر

سوم ورم اعصابی زیر که چون مثبت سائر اغشیا ز صفاق لطن است و اورا شایع است بعضی آنرا بعض دیگر پس گاه متورم
 شود و عضو عصبی مثل اغشیه صدر و جنب بدان سبب متمد گردد و در اعضای دیگر مواضع اتصال شایع الیائی که بران مرور کرده پس
 متمد میشوند ازین جهت مواضع مختلفه اغشیه شراشمن و ظاهر میگردد و نوعی از انتشاریت در منض و بداند که گاهی ورم اعصاب غیر
 عصبانی نیز بشرط اختلاف ماده در غنوت و تضج و نفوذ او در جوهر شرایین احداث انتشاریت منض میکند و آن در سبب اولی غل
 است بالجمله منض انتشاری دلالت بر قوت قوه شدت حاجت و عدم مطاوعت آله نماید و در اورام حار عظیم ذات الحنج
 و اورام حجب عارض میگردد **ششم ذنب الفار** و او آنست که بتدریج آغاز کند و اختلاف از نقصان بزیادتی یا از زیادتی
 بنقصان و آن گاهی در نبضات کثیره و گاهی در نبضه واحد با جزای کثیره و گاهی در جزء واحد میباشند بخانچه و جنب است و اختلاف
 گذشت مثال خلاف باعتبار جنات آنست که زیادتی نبضه اولی بر نبضه ثانی یا نقصان اولی از ثانی مثل زیادتی نبضه ثانی بر نبضه
 ثالث یا نقصان ثانی از ثالث باشد و زیادتی نبضه ثانی بر نبضه ثالث یا نقصان او از ان مثل زیادتی نبضه ثالث بر نبضه رابع
 یا نقصان او از ان باشد و مثال خلاف باعتبار نبضه واحد در اجزای کثیره آنست که ماتحت اصبع اولی بر عدد زیادتی باشد و
 ماتحت ثانی نقصان را اولی و ماتحت ثالث نقصان را ثانی و ماتحت رابع نقصان را ثالث و بالعکس این باشد یعنی ماتحت ثانی از پیدان اولی
 و ماتحت ثالث از پیدان ثانی و ماتحت رابع از پیدان ثالث باشد همچنین در حالت نقصان یعنی ماتحت اصبع اولی بر عدد نقصان
 و ماتحت ثانی ناقص تر از اولی و ماتحت ثالث ناقص تر از ثانی و ماتحت رابع ناقص تر از ثالث بود و مثال اختلاف باعتبار
 نبضه واحد در جزر و احد آنست که مبدأ انبساط زیاد تر باشد پس ناقص گردد و بالتدریج یا بعکس این باشد یعنی مبدأ انبساط ناقص
 تر بود پس تر زیاد شود و بتدریج و اختلاف خاص این نبض آنست که متعلق بقلم باشد چه آن اولی ترست در مشابیهت با دم موش که بعض
 او غلیظ و بعض او دقیق بود و اگر چه گاهی باعتبار بطو و سرعت قوت وضعف نیز میباشند و ذنب الفار سه قسم است اول ذنب
 منقضى یعنی ساقط و او آنست که از عظم ابتدا کند و بالتدریج از انتهای صغری سقط گردد و نامحسوس گردد و یا از صغر
 شروع کند و بظلم رسیده باز بصغر رجوع نماید از غایت صغری سقط رسد دوم ذنب ثابت یعنی واقف و او آنست که از زیادتی نقصان
 آغاز کند و بالتدریج بعد آن مرتبه رسیده بران ثابت واقف ماند سوم ذنب راجع یعنی عائد و او آنست که از مرتبه شروع کرده
 بالتدریج بعد رسد و از آنجا باز به مرتبه اول خود نماید پس اگر مرتبه آغازی کم بیش رسد آنرا ذنب راجع تام الرجوع گویند و اگر
 بکمتر از ان مرتبه رسد آنرا ذنب راجع ناقص الرجوع خوانند و اگر بمرتبه آغاز رسد آنرا ذنب راجع زائد الرجوع نامند و
 بودن نبض ذنب الفار از اقسام مختلف مرکب باعتبار لزوم اختلاف است و در قوام آن مثلا برای اختلاف در عظم بل لزوم اختلاف
 در سرعت نیز پیدا شد زیرا که طبیعت را غلبت اگر میکند لیسرت چیزی که فوت شده در عظم و در هنگام رجوع بزیادتی سرعت کم میشود
 لزم الحاحه البیهه بالجمله سبب ذنب الفار ضعف قوت است که اخذ میکند از اجتماع و سبب تدریج و از استراحت بسبب اجتهاد
 و ازین جهت گاهی نبض زیادتی می پذیرد و گاهی نقصان ذنب الفار مطلق دال ترست بر قوت بر عدم غایت ضعف

به نسبت دودی و غلی و ارد و قوام او و ذنب مقتضی است که غشی بسقوط میگرد و زیرا که دلالت میکند بر سقوط قوت و غیر طبیعت
از حرکت و بعد از آن ذنب ثابت که رجوع نمیکند بسوی قوت ردی تراز ذنب اج است و دال تر بر ضعف چه ظاهر است که
ضعف در جمیع اوقات ردی ترا و ضعف در بعض اوقات قوت منقبض او میباشد و بعد از آن ذنب راجع است بتاثرات
او بر رجوع قوت اما در انواع ثلثه ذنب اج تمام الرجوع دلالت بر تساوی قوت با قوت محرکه حرکت اولی میکند ناقص الرجوع حرکت
بر زیادتی ضعف قوت از قوت محرکه حرکت اولی میکند و ذنب الرجوع دلالت بر کثرت قوت از قوت محرکه حرکت اولی می نماید و گویند
که در عرض ذنب بسبب نقصان قوت میگرد و نبض شبیه نبض ذنب الفار که از اختلاف و نبضه واحد بود و آنکه از اختلاف در
نبضات کثیره باشد و این هنگام ضعف قوت عند بلوغ او بطرف واحد شریان بود و مقتضی است و آنست که اخذ کند از نقصان
بسوی حد زیادتی پس میل کند از زیادتی بسوی نقصان علی الاتصال تا آنکه برسد بحد اول نقصان پس میباشد این نبض مانند
دو دم هوش که متصل شوند از طرف عظم مثلش آنکه از ابتدا می گشت اول تا انتهای ثانی بتدریج در زیادتی باشد و از اینجا
تا انتهای گشت رابع در نقصان بود پس عظیم الوسط صغیر الطرفین نماید و نبض مذکور را مثل الوسط و متحد نیز گویند و نبضی که عکس
آن بود یعنی صغیر الوسط عظیم الطرفین آنرا عمیق و مخفی و مثل الطرفین نامند و این قلیل الوقوع است و علتش آنکه سبب این نبض
ضعف قوت است پس درین حالت کمتر باشد که قوت کامل بود در بسط طرفین شریان که محسوس میشود و عاجز بود از تجمیع آن
در وسط او و علت کثرت وقوع مسلی آنست که بسط وسط شریان اسهل است بر قوت از بسط طرفین او چه ظاهر است که بسط مکان
واحد سهل تر بود از بسط مکانین یا بجمله مسلی مرکب میشود و از آنچه مرکب میگردد ذنب الفار زیرا که مثل ذنب الفار است و گویند
که حدود نبض مسلی از ضعف قوت بود که ممکن نیست آنرا برداشتن هر طرف شریان آنچه قریب مرقق است بنا بر آنکه بران
محکم است و آنچه متصل گفت است بواسطه ضعف قوت و آن در مرض بول عارض میشود و ششتم ذوالقرعین که آنرا مرقق
و متداخل نیز گویند و آنست که نبضه واحد مانند و نبضه نماید بسبب خلاف بتقارن و تأخر و تنگ شریان در وسط او که آن قلیل
آید میباشد و درین نبض آله صلب بود قایت آنکه درین نبض انبساط واحد از مرکز تا محیط نبض باشد هر آنکه قوت بواسطه ضعف
خود بجز حرکت واحده متصله انبساط را تا نهایت نرساند پس واقع میشود در قریب منتهی سکون از آن جهت محسوس میگردد و در
متوالی بتقدم و تاخر که آن هر دو را طائفه دیگر از اطباء انبساط نام گمان میکنند پس آنرا دو نبضه متلاحقه می شمارند و بقول
شیخ علی الرحمة استدلال بر صدق قول اول ابطال نموده و طائفه مذکور آنست که زمانه متخلل میان هر دو جزو انبساط این قدر است
ندارد که در آن انقباض پستتر انبساط حاصل شود و ایضا از احساس دو قرع واجب میشود و دو نبضه و الا نبض متخلل باشد
و نبضه بود و آن نبضه واحد است بالاتفاق و ایضا واجب بود این نبض را دو نبضه شمردن بنگاسیکه ابتدا میگردد و بتأخیر
میگردد پس خود میگردد بسوی عمق و منقبض میشود پس بار دیگر انبساط میگردد پس فلسفیه فرق درین نبض و در نبض واقع فی
آنست که در ذوالقرعین قرع ثانی بزرگ و انبساطی باشد که قرع اولی جزو اول است یعنی درین نبض

بعد از جفت اول از جهت عدم حصول انبساط تام قوه ثانی بر آنست که تمیم انبساط لاحق میگردد و در یک انبساط دو قوه حاصل میشود
 و در واقع فی الوسط قوه ثانی بعد از تمام انبساط اول واقع میشود و این طور که نبض بعد از انبساط اول در انقباض شروع
 میکند و قبل از تمیم انقباض منبسط میگردد پس واقع میشود در آن حرکت بهنگام وقوع سکون با جمیع سبب این نبض قبول
 جالینوس شده است یکی قوت قوه و شدت حاجت و صلابت آله پس آله مطاوعت قوت نمیکند تا بر انبساط بد قوه واحد
 از روی انبساط بسوی محیط یعنی بسوی منتهای مقصد حرکت پس اخذ میکند آنرا بدو دفعه بواسطه حاجت مانند کسیکه اراده
 قطع چسبندگی بضرر و واحد پس مطاوعت نکند آن چیز را پس لاحق کند آن ضرر ثانی را خصوصاً وقت مزید حاجت قوه
 و شیخ اریستو بر همین سبب گفته اند دوم ضعف قوت پس قوی نشود بر لبش را بیکدفعه و اگر چه آلهین باشد بیکه عارض
 میشود بواسطه او دفعه بنا بر استراحت سوئم اتفاق ثانی قوت را از کمال انبساط مانند آنکه عارض شود از فزع مفراط پس منع
 کند از کمال انبساط تا آنکه زائل گردد و مانع پس قوت تمام کند حرکت و فرق در هر سه سبب آنست که بصورت سبب اول
 نبض قوی و میرل و صلب باشد و بحالت سبب ثانی نبض ضعیف و بطی بود و در هر دو الفتره و او نبضی است مختلف ضعیف
 متفاوت که بهنگام وقوع حرکت در آن سکون واقع شود و یا در وسط مهارت حرکت سواى سکون مرکزی و محیطی یا عا
 امریکه منع کند طبیعت را از اتمام حرکت پس ساکن شود و پس حرکت کند عند زوال مانع بنا بر انتهای قوت و یا در مرکز بعد
 اتمام سکون داخلی بواسطه عاقلی که تعویذ کند از انبساط ثانی پس واقع شود سکون دیگر متصل بسکون اول و یا در محیط بعد
 تمامی سکون خارجی بسبب منع مانعی از حرکت انقباض سکون دیگر متصل بسکون محیطی افتد و ظهور فتره مذکور بعد از فتره
 یا چهار یا زیاد از آن میباشد و با انتظام بود یا غیر انتظام و این نبض را دو سبب است اول اعیای قوت و استراحت
 آن پس و فتره قوت استراحت می جوید بعد اعیای ساکن میشود و نبض عند وقوع حرکت و بعد از آن قطع مسافت می نماید و ثانی
 عارض ناگهانی چون فزع مفراط پس منصرف میگردد بسوی اول نفس و طبیعت دفعه و ترک میکند حرکت و بعضی معاصرین
 در اسباب وقوع فتره در نبض می نویسند که گاهی حدوث او از انصباب ماده خبیثه و مانعیه بر قلب یا حوالی آن میباشد
 و گاهی واقع میشود فتره بسبب تولد ماده رویه متحرکه که بچهره او خبیث شدید باشد و حوالی قلب زیرا که قلب تحمل
 آن را نتواند و او از انصباب ماده بکیفیت تحریری سسی آن قلق شدید او را عارض میگردد و بواسطه ورود افت بر او
 و فتره و اینها از وصول کیفیت ماده رویه قلب ساکت میشود از افعال خود مانند حال سکاری و روح بسبب تحذیر
 عاجز میگردد از حرکت تا زمانه زوال کیفیت خبیثه از او پس حرکت میکند نبض بجزکت طبعیه در هنگامیکه ماده منصب نمیکردد
 بسوی او و مرتبه دیگر از مانع و موصول نشود و کیفیت خبیثه ماده بحوالی قلب با جمیع فتره اگر منتظم بود و روی باشد و ولالت کند
 بر قلب زیرا که انتظام او خیر سید و بر کثرت ماده و اگر غیر منتظم بود چندان روی نباشد و در آن هلاکت نیست بنا بر قلت ماده
 و غفلت جانش او و انصباب عند اندوهم واقع فی الوسط و آن نبضی است مختلف قوی متواتر که بهنگام وقوع سکون

در آن حرکت واقع شود و این حرکت نه از مرکز بسوی محیط بود و نه بالعکس بلکه واقع شود میان آن هر دو بنا بر امریکه محتاج کند
 طبیعت را بر تحریک در زمان راحت و اگر چه نبض غزالی مختلف در جزو واحد می باشد لیکن قوتیکه در نبضات عیدیه بود محتاج
 گردد بفرق میان خود و میان واقع فی الوسط و فرق فیما بین هر دو آنست که در غزالی اختلاف سرعت بطور اجزای انبساط
 واحد بعینه می باشد پس لاحق میشود در آن حرکت سرعته ثانی حرکت بطبیعه اولی را قبل انقباض اولی و هر دو از انبساط و انقباض
 می باشد و همچنین در هر نبضه و اما در واقع فی الوسط لاحق میشود نبضه ظاهر یعنی قرطه فارضیه نبضه سابقه را بعد انقباض
 انبساط بتجاووز زمان سکون محیطی و در زمان انقباض حرکت اولی با بجا سبب این نبض حرارت شدیدست که محتاج میکند
 طبیعت را بر تحریک در غیر وقت حرکت یا زود هم تشنج از آن عبارتست از نبضی که در آن حرکت نیمه حرکت تشنج باشد
 یعنی مختلف بود و تقدم و تاخره مانند رشته کشیده باشد و سبب این نبض رتوت و آله بود و می باشد اما در وقت تشویش تحریک
 است بلا نظام و اما در آله روات قوام است نه در هر واحد از قوت و آله زیرا که اگر هر واحد از آنها در حدوث این نبض کافی
 بود و درین صورت جمیع اقسام که در آن تشویش بکفایت پیدا و در آله بود نبض تشنج بودی و وجه بودن مجموع آن
 هر دو سبب این نبض آنکه اجزای عصبه که در غشائین محیطین شریان اند و قوتیکه تشنج میشود متعسر میگردد و در وقت بسط این اجزا
 از ردی بسط متشابه در جمیع اجزای او پس مختلف میشود وضع اجزای شریان بسبب اختلاف وضع اجزای مذکوره در جهت
 تشنج آنها و تشنج نیست که این تشنج از تشویش تحریک روات قوام آله بود تشنج که سبقت میکند برین نبض آن تشنج این
 صغیره عصب است و این بخش ظاهر نمیشود و در اعضای ظاهری و اما تشنج اعصاب که ظاهر میشود و بخش پس نبض تشنج بران
 سابق می باشد و ازین دفع میگردد اعتراض بر قول جالینوس که این نبض مندر بود و بحدوث تشنج قریب که لا یخفی
 و از زود هم مرعش و آن تشنج بکثرت بعینه بود و اما مرتبه نیز مانند تشنج بقول شیخ الرئیس . قوت قوه و صلابت آله
 و شدت حاجت است یعنی مجموع این هر سه امر چه شدت حاجت هر یک بر انگیزد قوت را بر نه قدرت انبساط و آله مطاوعت
 او نکند بنا بر صلابت خود پس عارض شود و بهتر از و رتقا و در آن بعضی اطباء در سبب این نبض ضعف قوت عارض
 قوت قوه بیان نموده اند و بعضی شراح قانون نوشته اند جائزست که نبض مرتعد با وجود نبض و سلامت با آن نبض ضعیف
 قوت باشد بطوریکه قوی نباشد بر تمامی تحریک عرق از روی حرکت متشابه بکلی یا نه حرکت دست تشنج بود و حکیم علی گفته
 که ارتعاض نبض بسبب ضعف قوت نادر باشد و فرق درین نبض در ذوالقرنین اجبوت اشتراک هر دو در سبب اول
 بعوارض میکنند مثلاً نبض مرتعد شدید الاختلاف در اجزای عرق می باشد بخلاف ذوالقرنین این فرق بر اختلاف
 اسباب نیز دلالت کند و ایضا در ذوالقرنین انبساط در جمیع طول عرق متشابه و جملگی قوه می باشد و در سبب عرق واقع
 میشود هر آنکه سکون حاصل در آن مرکزی نیست بلکه در وسط مسافت بود و اما در مرتعد پس انبساط مختلف در طول عرق
 می باشد عارض میشوند در آن وقتها و لکن اجبست که بجز قوت و درین نبض اکثر باشد خواه بسبب زوادی و ضعف

دیبا بنا بر کثرت صلابت آل سیر و هم ملتوی و آن نبضی است که در آن رگ چنان نماید که گویا رشته است که می پیچد و این سیر نبض یعنی تشنج و منقبض ملتوی از باب اختلاف اند در تقدم بعض اجزا در حرکت تاخر بعض اجزا در وضع حرکت اجزا بسوی جهات و در عرض چنانکه کم و زیاده گردد چهار و هم متواتر و آن جنبی است منجمد نبض ملتوی مشابیه تشنج مانند رشته کشیده الا انبساط در متواتر نبضی تر از ملتوی می باشد و کذا که خروج از استوای وضع بحسب شوق در متواتر نبضی بود و چون متواتر سماعت نمی کند در اکثر بنا بر میل بسوی جانبی پس تعدد یعنی تشنج از طرفین در آن واضح بود و گاهی میل و بسوی جانبی احد باشد فقط با یکدیگر اکثر عرض امثال نبض ملتوی و متواتر و مائل بجانب واحد در امراض یا بسبب می باشد.

خاتمه

بدانکه شیخ الصناعة و رئیس المجتبه و صاحب کمال دیگر افاضل در تصانیف خود بعد بیان اجناس نبض مفرد و انواع نبض مرکب بجز اقسام نبض امزجه و فصول و بلدان و سخته و اجناس و ابدان و اکثر اعراض نفسانی و نبض امراض بدنی و غیره بجز آنکه اند و مؤلف احقر ایراد هر یک از اقسام مسطور و در ذیل انواع مفردات و مرکبات نبض ایق و ادق دانسته و آله اشارات بنا بر نشان هندی هر صفحه برای رفع کلفت طالبان هنگام تفحص قسمی از آن در فائده درج ساخته مگذرا

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
نبض مزاج طبعی حار	۳۴ و ۳۵	نبض امزجه حار	۳۹ و ۴۰	نبض امزجه حار یا بس	۵۸
نبض مزاج بارد	۳۹ و ۴۰	نبض مزاج یا بس	۲۹	نبض امزجه حار و سرد	۳۴
نبض امزجه ماده دم	۴۹	نبض امزجه ماده صفراء	۵۹ و ۶۰	نبض امزجه ماده بلغمی	۶۰ و ۶۱
		نبض امزجه ماده سودا	۶۱		

اقسام نبض اجناس و اسنان و سخته

نبض جنس مردان	۴۵ و ۴۶	نبض جنس نساء	۳۵	نبض جنس جباله	۳۸
نبض صبیان	۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴	نبض بالغان	۴۸	نبض جوانان	۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴
نبض کسول	۳۶ و ۳۸	نبض طبعی شیوخ	۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸	نبض مزول	۲۴ و ۲۵
نبض سمین		نبض سمین شحم	۳۶ و ۳۷		۲۸

اقسام نبض فصول و بلدان					
نبض فصل بهار و بلاد معتدل	۱۵ و ۱۶	نبض فصل خریف	۲۲	نبض فصل بهار و بلاد حاره	۳۹ و ۴۰

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۲	نبض بلاد مختلف الہواء	۵۰ و ۳۵	نبض شتا و بلد بارد	۲۰	نبض فصل شتا
		اقسام نبض ریاضت			
۶۸ و ۳۲	نبض ریاضت یا وہ از اعتدال	۲۶	نبض ریاضت معتدل	۴۸	نبض تبدلے ریاضت معتدل
۶۹ و ۵۰	نبض ریاضت کہ پیش از فصل شتا	۲۶	نبض آخر ریاضت	۵۱	نبض ریاضت طویل شدید
		۳۲	نبض تارک ریاضت		
	اقسام نبض استفرغات و صفحہ (۵۲)				
	اقسام نبض استجمام و اغتسال				
۵۱ و ۳۷	نبض کثرت استجمام بآب گرم	۵۵ و ۲۶	نبض استجمام زیادہ از اعتدال	۶۵ و ۱۶	نبض استجمام با اعتدال
۳۲	نبض کثرت استجمام بآب سرد	۵۱ و ۳۰	نبض کثرت استجمام بآب سرد	۵۳ و ۲۶	نبض استجمام بآب سرد
۱۵	نبض اغتسال بآب چشمہ ای غری	۳۲	نبض اغتسال بآب سرد	۲۵ و ۱۳	نبض اغتسال بآب گرم در حمام
۲۹ و ۱۷	نبض اغتسال بآب حیات مجفف	۵۱	نبض اغتسال بآب گرم	۵۰	نبض اغتسال بآب گرم کہ در حمام
	اقسام نبض ماکول و مشروب				
۲۷	نبض قلت اکل طعام	۳۸ و ۳۸	نبض تناول طعام معتدل المقدار	۲۵	نبض اکل طعام
۳۲	نبض اغذیہ و اشربہ مرطبه	۲۱	نبض امتدای سده از غذا	۳۳	نبض ماکول گرم و مزاج گرم
۶۵	نبض بعد انضمام طعام حار	۵۲	نبض بعد ہضم طعام	۵۲ و ۳۰	نبض اکل شمایہ بارده
۱۳	نبض شارب آب	۵۲ و ۵۰	نبض عدم غذا	۶۵	نبض بعد انضمام طعام بارد
		۳۲ و ۱۳	نبض شارب معتدل المقدار		
	اقسام نبض نوم و قیظہ				
۵۲ و ۳۰	نبض خواب حالت خلوص و غرق از غذا	۵۱	نبض تبدل خواب از ہضم غذا	۳۵ و ۲۸	نبض اول خواب
۶۹	نبض نوم مفرط	۲۵	نبض در وسط خواب	۲۶	نبض تبدل خواب و آخران
۲۶	نبض سیکہ از خواب دفعہ بر خیزد	۲۷	نبض بیدارے بعد خواب طبعی		
	اقسام نبض اعراض نفسانی				

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۵ و ۳۸	نبض فسر ح	۲۶	نبض فزع غیر ناکافی و ناکافی	۳۶ و ۳۲	نبض ہم
۳۹	نبض لذت و سرور	۳۸	نبض غضب	۳۶ و ۳۵ ۵۱ و ۵۲	نبض خشم
اقسام نبض مطلق ادواج					
۲۷	نبض ادواج پائے	۲۸ و ۳۲	نبض تھلائی ادواج ظاہر سے	۱۵	نبض وجہ
۳۸	نبض ادواج ہنگام معتدل	۳۶ و ۳۵ ۵۱ و ۵۲	نبض ادواج شدیدہ	۳۹	نبض ادواج غیر شدیدہ
		۳۶	نبض ادواج شدید ہنگام بلاکت		
اقسام نبض امراض سر					
۳۰ و ۳۶	نبض صداع سرد و سردی	۳۲	نبض صداع بارد	۳۱	نبض صداع حار
۳۰	نبض صداع سوداوی	۳۰	نبض صداع بلغمی	۲۸	نبض صداع دہری
۳۰ و ۳۶	نبض سکرم صفت شکر	۲۶ و ۳۸	نبض سکرم حار	۲۸	نبض قرائط
۵۵ و ۵۲	نبض سکرم سودا و در حالت معتدل	۲۹	نبض سکرم سودا و سے	۳۲	نبض سکرم بارو
۳۶	نبض دوار سودا و سے	۳۲	نبض دوار بلغمی	۳۰ و ۳۶	نبض دوار صفت شکر
۶۶	نبض نسیان	۳۲ و ۳۶	نبض سیات از شر باد و تہ مخدرہ	۶۶	نبض سہبات
۱۶	نبض لقوۃ تمدد سے	۳۲ و ۳۶	نبض فالج	۲۶ و ۲۰ ۳۲ و ۳۶	نبض استرخا
۳۰ و ۳۶	نبض بالخیلیک سودا و سے	۲۰	نبض بالخیلیک و موس سے	۳۰	نبض بالخیلیک و ملعے
۶۶ و ۳۰	نبض شخوص	۶۶ و ۵۱	نبض مریض عشق	۶۶	نبض و سواس سودا و سے
۵۱	نبض سکتہ	۲۹	نبض صرع سودا و سے	۵۱ و ۳۲	نبض صرع بلغمی
		۳۸	نبض زکام حار		
اقسام نبض امراض صدر					
۳۱	نبض ذات الجنب	۵۷	نبض سہال حار یا پس	۲۹	نبض ربوہ و بخار قلب
۵۷	نبض سل	۳۷	نبض ذات الریہ	۵۸	نبض ذات الجنب حار و سرد
اقسام نبض امراض قلب					

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۲۵/۲۲	نبض سورمزاج رطب قلب	۳۲۹/۱۱	نبض سورمزاج بارو قلب	۳۸	نبض سورمزاج حار قلب
۴۱	نبض خفقان دوسے	۲۱۵/۱۵	نبض خفقان	۴۱	نبض سورمزاج یابس قلب
۲۶	نبض غشی	۲۵	نبض غشی		نبض خفقان از دکامی حس قلب
اقسام نبض امراض محدہ					
۵۲۵/۳۱	نبض استسقاء از غلط یا از غذا	۳۵	نبض امراض محدہ از غلط بارو	۳۶	نبض امراض محدہ از غلط لذاع
۴۶۵/۳۳	نبض ورم حار فم محدہ	۲۷	نبض اعلاال مادی محدہ	۴۵	نبض ضعف باضمہ و دافہ
۳۶	نبض بولیموس	۳۶	نبض کرب محدہ و غشیان	۶۸	نبض ورم بارو فم محدہ
اقسام نبض امراض جگر					
۵۵	نبض استسقاء ذوقی و طبعی	۱۶	نبض استسقاء لمی	۲۹	نبض سورمزاج یابس جگر
		۳۳	نبض یرقان		
اقسام نبض امراض اعضائے تناسل					
۳۲	نبض احتباس طمث	۱۹	نبض اورام حار جسم	۳۵۵/۳۱	نبض نقصان باہ از ضعف قلب
		۳۹	نبض احتباس طمث از برد		
اقسام نبض امراض پشت					
		۱۱	نبض حد بدوری		
اقسام نبض حیثیات					
۱۵	نبض حمی یوم استسقاء فی	۱۱	نبض حمی یوم غشی و فرجی	۲۸	نبض حمی یوم
۵۵۵/۳۵	نبض حمی یوم بطنی و عطشی	۲۲	نبض حمی یوم غشی	۴۰۵/۲۶	نبض حمی یوم غشی
۲۷	نبض جگر از رتبه غشی و یائہ آن	۲۷	نبض حمی یوم درے	۲۶	نبض حمی یوم سہولتی و فرجی و بطنی
۷۰۵/۲۸	نبض حمی مطبقہ	۳۵۵/۱۱	نبض حمی سوکوخش	۲۷	نبض حمی غشی دوسے
۳۰۵/۲۱	نبض حمی بلغمی	۳۶	نبض غت خالص بول نوبت	۲۲	نبض حمی صف کشا
۲۹	نبض ریح دوسے	۳۲	نبض تبدیلی نوبت حمی ریح	۵۵۵/۳۹	نبض حمی ریح

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۱	نبض ربع صفرادے	۳۳	نبض ربع بلغمی	۱۹	نبض ربع سودا دے
۵۵	نبض حصے دق	۶۷	نبض ذلول	۱۸	نبض دق ایشیوخہ
			اقسام نبض بحران		
۲۰	نبض مطلق بحران	۱۷	نبض بحران اسہالی و قیئ درمنا	۷	نبض بحران عرقی
			اقسام نبض اور ام و ثبور		
۲۸	نبض ابتداء گرم گرم	۳۲ و ۳۱	نبض اور ام حار	۲۸	نبض اور ام حار ظاہری
۳۲	نبض اور ام بار دہ	۵۹	نبض اور ام بلغمی	۱۹	نبض اور ام سودا دے
	نبض اور ام صلیبہ	۲۹	نبض نار قارے	۵	
			اقسام نبض امراض حیلہ		
	نبض حیلہ ام	۳۶	نبض برص	۲۳	
			اقسام نبض سمومات		
	نبض اکل سمومات و مخدرات	۱۵	نبض اکل کشتجات	۵	

از تہ فکر جناب اسحاق صاحب دہلوی تلمیذ حضرت ابو اعظم نو اسبج الدین خاں

شده مطبوعہ مطبعہ نو گوئی مصباح کوئی حکمت	خوشا کتابیکہ شد زمانہ رہن ایشا انشاع
چونکہ طمائی عبارتش را وشمس تبسیر کرد عالم	ز فرط حیرت مسیح خیران بشدہ ہیں اوج افغان
چونکہ تاریخ طبع کردم سرش غیبی گفت نامہ	خزینہ نبض طبع شدہ این مسیحی تاریخ انطباع
	۹-۱۵

CALL No. { 4115.1 } ACC. NO. 1181

AUTHOR (1265)

TITLE (1265)

Acc. No. 1181
Class No. 4115.1 Book No. (1139)
Author (1265)
Title (1265)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

